

سپاروون

شماره ۲۰۲ - خرداد ۱۳۶۹
مجله هفته‌ای - ۱۵۱ - سال سی و نهم ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۲۲، ۲۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید
 ترموزهای خود و کتان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده .
 و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید .

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس : بازار زیرزمینی هتل پلازا

قرطاسی فروشی سید شهاب

قرطاسی خوب و ارزانی ، اقسام کتاب و کتابچه ، انواع
 قلم های خودکار و رنگ دوده ها ، قلم بنفش و دیگر مواد
 مفیدت تاخ را به قیمت های مناسب و رضایت
 بخش عرضه می دارد .
 ۲۶۷۷۶ فبرقیون

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

مسجید ویدیو گست

در عهد و گست آید ویدیو گست گسترده ، جورا ، امروز چهار ساعت و دو ربع
 مورد عقد تا نوار به فروش میرسد به قیمت مناسب و رضایت بخش
 پوشش تمام رقص و نغمه های در عرصه سالها

کفش های سبیل

کفش تازه و طبعاً خوب و گسترده
 به فروش میرسد و خوشتر است و خوشتر است
 موردت برون به قیمت مناسب و رضایت بخش
 کفش های نازک و نازک و نازک و نازک

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرز هات هر گونه موتور را به دسترس مشتریان و نیازمند
 قرار دهید .
 آدرس : چوک شهر جلال آباد

قرطاسی فروشی ناصر سیرتی

قرطاسی و دیگر لوازم التحریر
 به فروش میرسد و خوشتر است و خوشتر است
 به دسترس مشتریان و نیازمند
 آدرس : چوک برون و چوک جاده میوند

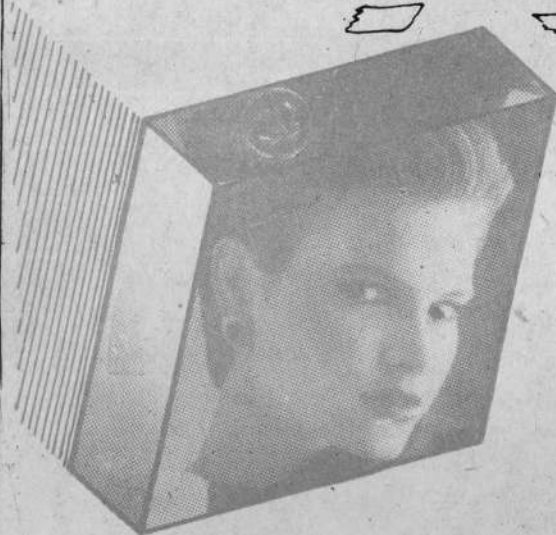
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قلم سانس و لفظ مودت خانواده با
لبن و لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانه و هرگونه لفظ و وسایل شیرین از مشهورترین
کمپنی با جعبه های تازه و لفظ و قیمت بسیار بهشت را گامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
روضة مبارک

سنگاره پوشتیک



همه با مودت از خانواده ها
در لفظ و با کیفیت
عطریات تازه رسیده

آدرس: زرغون سید شهر

کورس هنری مشقی

در مفاصل خاطر را منقش به بیت دی و تیار و فلفلسه کلامت موسیقی
شعر و غزل و در قیام از نوین طبع کلام و خلاصه و جاز به هر نوین شاعرانه
آدرس: کافه ۴ چهار در مین بهشت نوباد در بجه مخمر



صفحه (۶۰)



۱۸ مخ

تولونه په زړه پوری



صفحه ۱۲

عرقان و تصوف

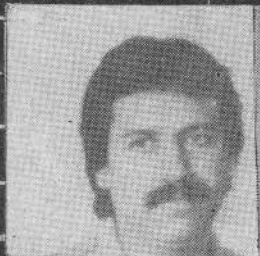


۲۴ مخ

بنا پیری لند داستان



صفحه (۵۰)



بجا وید راجی و نیر راجی



صفحه (۸)



آر لولر
صفحه (۳۴)



صفحه (۵۴)

سپارووس

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
باری تفریحی
محمود حمیدی
عبدالله نسادان
رهنورد ریباب

ادرس: مکرزیون سم بلان (۱۰۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر ۸
د افغانستان بانک

مدیرمسئول: د وکتور ظاهر طین
تلفون: ۶۱۲۰۱
معاون: آصف سمرو
تلفون: ۶۶۷۰۲
سویچبور: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطاطی: کبیر امروزیسی نانعی
ارت و گرافیک: حمید حلیلی و حمید سمود
تایپ: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"
مطبع: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معاینه وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدسیه بهارک فارغ صنف ۱۲ لیسه
عایشه درانی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را بهشته
میشود • چندماه است استیوردرن -
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده گی می کند • من بهار
را دوست دارم بیشتر زمان بمانی
میخوانسم • از تو دارم آرامش
در وطنم تا • من نبود •

من هرسم اگر استیوردرن نمیشدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردرن شوم و پس •
پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است •

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد. چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قد سیم بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد.

اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد • انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها مخالفت های بهش و کم • سوالهای زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود • مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم • در شرایط ما و در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ نکرد • اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد •

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گویا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود • آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز فابل تایید نیست • بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده یا نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال نموده و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است چگونه در این انتخابات کاندید میشود و در معیارها چه ارزشهایی برای این کت گوری دختران وجود دارد و همنان •

با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت.

د رځپاڼې



(پراخېښ) د رځپاڼې د فعالو غړو
 هلال احمر پاکستان فعالیت ها
 آن په پراخېښ کې شتون لري.
 - د ده کلنیک کک های اوله در حساب
 نواحی شهر کابل ه که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی سر
 میانه صورت میگردد.
 - د واده غمبه کک های اوله
 د پاکستان د واده د سرحد جنوب -
 شرقی پاکستان هم منظور لاندې
 کک اوله به مجروحین
 کیمته بین المللی صلیب سرخ چس
 کونه توانست وظیفه دا ځله در د رځپاڼې
 ها مشالنه را به دست آورد.
 - کور های که در سراسر جهان
 لطفه ورق پر گردانید

به این یا آن سا زمانه قبله یگسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کیمته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان منازعه کدام اقدامات
 را رهنمایت گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 منازعه تاکنون اقدامات ذیل را رهنمایت
 ست گرفته است.
 - نمایندگی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 - نمایندگی در پشاور و یک شعبه
 آن در کویت.
 - سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کویت.
 - دو مرکز ارتوبدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 - دو مرکز تدایو اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینک
 حادثه و مصیبتی روی میدهد به کمک
 و دستگیری انسانها می شتابد.
 کابل و پشاور در این ریز ها از امداد
 این موه سه وسعاً برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشوران و سایر
 گروپ های کاری این موه سه به افغا
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانم که در افغانستان ه چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسو
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تاسیس
 حال گد شته ۲۸۸۰ نفر از کک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کیمته بین المللی صلیب سرخ
 کدام ساحات عمده را احتوا میکند؟
 به این کیمته در چهار ساحه عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کک های
 طبیس به مجروحین جنگه پروگرام ارتو -
 پسندی ه ملاقات با محبوسین جنگه
 نیز برقراری پیوند ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قریا -
 نیان تمام جا نبین منازعه بدون التماس



نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
سرخ داده اند . قرار داد ها صراحتاً
خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
درگیری های مسلحانه انسانی باشد .
۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
داده اند که از جنگ زده گان حمایت
و به آن ها کمک نمایند .
همچنان دولت های شامل این قرار
داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
قتت بنماید . از سلامت جسمی و روحی
مردم و شرف و حیثیت آن ها محقق خا
نواده گی ، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
آن ها حمایت نمایند .
شکجه رفتار غیر انسانی و اعدام

به خاطر بهبود وضع مریض را درک کرد
در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است .
زیرا کمبود ادویه محسوس نیست . و
دو کتوران هم همیشه به مریض مهر سرد
ماند خست چشمدید خود را از اتاق -
عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
های قرار دارند که همین اکنون آورده
شده اند .
نرس مؤلف این اتاق " اوکی هایدن "
نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله .
از صلیب سرخ فنلند آمده است . از
مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
است (۱۰) سال سابقه کار دارد ، به
وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
صحبت و خوش برخورد است .
وی در مورد مریضانش میگوید :

نوع برخورد او با مریض در می یابیم .
تیزاخسته گی رانمی شناسد فقط میگوید
مریض را نجات بدهد . مهربانی و -
همدردی و زوگرترین شوق و همدردی
زندگی است .
اتاق عاجل را ترک میگویم . در -
دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
در حدود ۳۷ ساله باشد .
نامش " سو جهیری " است .
ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
سابقه کار دارد . ۲۰ سال در کنار
زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
در آن کشور . وی از نوزادان است
سال گذشته در پشاور بوده است
از او در مورد کارها و دشواری ها پیش
میپرسم . میگوید : " کار طبابت
یک از مایشت است از مایشت مهم و پر -
مسئولیت . من قبلاً هم در پشاور و با
افغانها کار کرده ام .

نظر او را در مورد این مسأله می
پرسم که زخمی های جنگ در افغا
نستان کی ها و در پشاور کی ها اند .
بدون تاءمل میگوید : از وقتی من
درین شفاخانه استم اطفال و زنان -
زیاد اند ، ولی در پشاور زن ها و اطفال
کم اند . من در چهره این زن تلاش
انسانی و حس همدردی را به وضاحت
می بینم . در دستانش گرمای شفا و در
نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است .
به همه اتاق ها سر میزنم . مریضان
را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
انسانی دو کتوران و نرس ها را خود -
مشاهده میکنم . این دو کتوران و نرس
ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
گرفته اند .

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
وقت به استفاده مریض گذاشته میشود .
تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
میرسد . دو کتوران به سه گروه تقسیم اند
گروه اولی متشکل از سه نفر است
جرمنی ، فنلندی و سوئدی .
گروه دومی سه نفر که هر سه آن از -
ناروی اند .

گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد .
ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد .

دو کتوران و نرس نیرو و انرژی شان مصیبت رسیده گان در افغانستان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم . آخر
سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
است . من کابل را دوست دارم . مردم
آثرا دوست دارم و هوای کابل را که
مثل هوای کشور خودم است دوست
دارم . من برای دو ماه به کشور خود
مروم این رفتن برای تجدید نیرو و
جبهه رفع ضرورت است .
از او می پرسم : چه فکر میکنید ؟ -
وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
زخمی ها همین گونه سرسام آور و
و هشتاک خواهد بود ؟ با باورمندی
میگوید :

" امکان دارد تعداد زخمی ها
کمتر ازین باشد " .
محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات -
وجودش را پر کرده است . من اینرا از

ها و کشتار های دسته جمعی و انتقال
مردم ، گروگان گیری و غارت اموالی را
که کیفیت نظامی دارند ممنوع سازند
اجازه دهند که نمایندگان کمیته بین
المللی صلیب سرخ از زندان های
اسیران جنگی و زندانیان غیر نظامی
بازدید کنند و بدون حضور شاهد با
زندانیان به گفتگو به پرداخت زند
بعد همراه با مسؤول نشرات دفتر
مرکزی صلیب سرخ به شفاخانه صلیب
سرخ بروم .
وقتی به شفاخانه صلیب سرخ واقع
بل سرخ بروم همه اتاق های شفاخانه
را ملو از مریض می بینم . دو کتوران
و نرس ها همه مصروف معاینه و پرستاری
اند فضای شفاخانه طور است که
میتوان در خلال آن یک تلاش همسو من



لها میلی یکی دیگر از نرس های این
شفاخانه است . او قبلاً در صلیب
سرخ ناروی کار میکرد ، ۲۲ سال دارد
۳ ماه میشود که به افغانستان آمده
کار با زخمی های جنگی همانقدر که
برایش درد ناک است جالب نیز است
وقتی لبخند مریض به عنوان سہاس نظاره
میکرد .
آن وقت احساس رضایت از کار را در
سیماش مشاهده می کنم .
از او می پرسم آیا کار با زخمی ها
برایتان دشوار نیست ؟
جوابی که از او می شنوم خورسندم من
سازد میگوید :
کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
همچنان می گوید :
شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد -
ویه رو به رو نشده است . آنچه که
ما بیشتر نمرود میدهد بودن نرس های
افغانی در کنار ما است . من مردم افغا
نستان را بسیار دوست دارم . زیاد
دلم میخواهد که همه ولایات افغا
نستان را ببینم . من مدت سه ماه دیگر
را در اینجا خواهم بود . آرزو میکنم که
وقتی دوباره به افغانستان برگردم
نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
ها قلبم را به ستوه نیاورد . زیرا جنگ
روح انسان را خسته میسازد .
مسؤول بانک خون " ایوا " نام دارد
وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
است وظیفه اش را خیلی دوست دارد .
او میگوید :
" ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
از خارج بخواهیم " .
به همه اتاق ها سر می زنم . از میان
چهرکت های مریضان برایمان راه باز می
کنم در نگاه های مریضان اظهار سہاس
از دو کتوران و نرس ها را به اشکال
می بینم . مریضان راضی اند پایوا ز
های مریضان دعا میکنند . در یکی از
اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
بازو و بدن خود زخم برداشته و اکنون
بقیه در صفحه (۹۱)



عقبن و موقوف

تصح و نگارش
دود - حبر الاسود

سخن از عرفان و وصف، این جلوه
ها و نمودارهای جاودانه کی روح انسان
نست. راهی که شناخت هستی را از
شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
آغازد و به پی انتهای " ازلیت - ابد -
یت " با گره " معنویت " پیوند میدهد.
انسان در هر دو حالتش چه جوینده
(اگر یابنده بوده باشد) و چه بی تکاپو
(اگر بازنده بوده باشد) همواره خواسته
و نخواستۀ اگر از سوی شاهراه سرگ
را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب
و ملتهب او همواره ژرفنای آتشفشان قسوغ
پر شش های را در نور دیده است که
از ابتدایی باورهای بشری (به هر
نحو و دلیلی که بوده) تا برترین -
معتقدات و هرچه رابه نیایی نشسته -
تکانه نهر و مند و ضرر ریش و نیاز خود -
جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
بزرگ بوده است .
من " در هر دو سویم ، آنسو تر
از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
" غیب " برای دست یافتن به پاسخ

فراران ... و مگر نه همینگونه بود .
است که گرسنه گان مایه ها و پیوند دهنده
معاهدۀ نراهی رفته اند و تهنگان آب بقا
و ساز مانگران مقا طعمه راه دیگر ؟
خواهنده گان ساقه ها ، طریقی گرفته
اند و جوینده گان ریشه ها طریقی
دیگر ... ؟
... و اما آن سفر پر باره با لند
و حجب ...

سفر ما و رای حدود اربعه اقالیم
جغرافیایی و خا مند تر از سیرافق ابعاد
متعارفی زمینی . سخن از سفر عموذی
و معراجست و همانی که پیشوای مسلمان
نان قوتیه مولانا و مخدو مناجال الد -
ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
خواب " نردبان آسان " را دیده بود
و ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می
" بعد راقیه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
دم پیوسته در پیش هستی با همه رموز
و کجوز آن ، مسافر خسته کی ناپذیری -
بوده است که پس از نخستین درنگ
در سبده دم زنده کی غیبتن علامت
راهداری باورش راه دست راست
یا چپ ، علم کرده و پس رخ سوی راهی
نموده که باید پیوسته شود . از اینجا -
ست که سفرهای دشوار گذار آدمیها
نقطه بی و پر از مقاطع هاست و یا
" خطی " و یا یک و یا هم " حجب " و پر بار
بدون شبهه هیچیک از این مسیرها ،
خط مستقیم " این کو تا هنرین واصل
فاصله ها بین دو نقطه " نیست و چس
گونه میتوان خوبشاندی و همیشگی
آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
های شکن در شکن رهگذارها را مبتلا به
پی آمد های الزامی (و یا غیر الزامی)
راه ها به انکار نشست و مگر نه این
است که شاهراه یکست و بیراهه -

درون سینه من دنگا عکاسیت * تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش گلوگیره باید سفرمودی داشت نه افقی . به مزم میراج آماج باید رفت و زود رفت بدین آن که به گفتن و رفته اندیشید . یا هر هله بایستگر سینه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانست که " او " یعنی "خلوص" خلوص یعنی "یکتایی" "یکتایی" یعنی "مکتبی" "پارازین" بیشتر را اگر گفت باید دیگر از آفتاب خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه "وی" نهراسید .

باری برگردیم به عاشقانه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست "خیال آفریننده" که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم ؛ یکی "تعمیم و انتزاع علمی" برهمنی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی . دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر احساس بازتاب هستی با آمیزه ای از اشتراک جدایی ناپذیر عامل اند -

نخستین بدون آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و شگرفه باشد به گونه پیشی در آمد بر بحث "عرفان و صوفیگری" سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم میزنیم :

الف - علوم سریه : مجموعه افعال آداب و تشریفات و مقررات باایمان به وجود یک جهان سری و نامشهود ماوراء طبیعی و نیرومند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرق ها برخه بسیار صمیمی داشته و بنیان های آگاهی های عمیقی و عقیدتی را سنگ تهراب میزند . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند : "ضایع ازلی" ، "اعراف بر خواطر" ، "نیل به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس" ، "طی الاوی" ، "طالع و اقبال" ، "بجای نخواهد بود" ، عرفا "اعتقادی قز لزل و داغش" ،

یک سفر عموودی

همه با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دوم "خیال ماورایی" یا "انسانی" که ما از آن چهار دستاورد داریم ؛ همه کی همه هم بسته هم میروند و از یک ریشه : - علوم سریه . - مذهب و کلام . - فلسفه مرز تفکر و تعمق . - عرفان و صوفیگری . اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ بسیار فشرده پیرامین سه مقوله

موجب خاص را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً : خواجه رندان (شمس الدین محمد حافظ شیرازی) میفرماید : هر که شد محرم دل در حرم یارماند و آنکه این کار ندانست در آنکا ماند و یا مولوی جاویدان یاد دهنی میفرماید : آنها عامی بدندی گزیده از الطاف خاص بر من هستی آن ها که ما مهر یختی و نیز حضرت مولانا بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که "بندگانی خاص خدا" قدرت اشراف بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ، الیومرض در - (التضییع فی صناعه التخییم) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده گی و احوال بشر حکم میکند و - منتهی : "ستاره گان را همیشه انزاع و غصیل از چیز هاست که زیر آنانست باز پذیرنده گان" .

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تفسیر اندیشند - همروز کار و همزمان ما تلاش انسانیت به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا باز گردد . طبیعت و حیات را که دنیا میبیند خداست و آخری کند . چه قدس فضل مذهب است و ما خصه جوهری آن . و برای آنکه "دنیا و آخری" تعابیر ناروایی بر ندارند را "ما" میافزاید : هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سودمند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارزمند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی که برای آفرینش او با "راز" به وجود آمده اند منعکس است ؛ در دنیا مشیت ناشی از اراده الهی و قضای - محتمل جهان را میگرداند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . پیغمبران الهی به مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطلاعات ثواب استوار سرکشی گناه . از عالم دنیوی تا رستاخیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چو گونه پدید آمده و صانع آن کیست ؟ کائنات ه غور میشد و ستاره گان را که آفریده برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چو بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نمائید

افسوس و پشیمانی جستار

نویسنده: صباح رهش



سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کمرنگ مهتاب پدیدار میشوند. تنه دیوار کمی، فقط کمی از سایه ها بلند تر است. پارس سگها در منطقه پنجصد فامیلی خیرخانه به گوش میرسند مردان مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند. حالا دیگر همه چیز را حرکات سرهای پیچیده نشده شان به هند یگر افاده میدهند. هر سه شان نظامیان کاردیده ای هستند. از اردو پولیس و از استخبارات. این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند. مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند. کمک دو هند ستنش در بلند شدنش بر دیوار با عجله وی صداست. با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند. لحظه کوتاهی

بعد از افتیدنش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و پنخون موش چالاک خود را به دروازه حویلی رسانده وی صدا در حویلی را با ز میزند. و نقاب پوشد بگر مطابق برنامه ای که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده دوباره در راقب خود مییندند. - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو هند ستنش میفهماند که دنبالش بیایند. هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه دهلز میروند با کمی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند. ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهلز دست به کار میشود که عملیاتش نتیجه نمیدهد واز جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است. نباید زیاد تر به مصرف برسد. ساعت یازده شب است دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را میگردند. نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند. درد و ضربه موفق به باز کردن کلکین میشود. مهتاب زن بیوه و بولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افرو گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید. بلند چیخ میزند. (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالباز است. هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند، هدایت میدهد که خاموش بماند. مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهارصندوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است. بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود می نمایند. سیراز داخل یک بکسرد بکسر پنجصد هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون بر پول یاد شده، معادل پنجصد هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند. مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجصد هزار افغانی رسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و رسته می نمایند بدوین سرو صدا، با بای پیاده، آن جا را ترک گفته، روانه خانه بی که بیشتر تمسین شده است. میگردند.

ساعت ۹ صبح آخر جدي دتلفون دفتر خارند وی خیرخانه زننگ میزند از آن سوی سم، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را مهتاب (معرفی میکند ۱۰ از واقع سرقت چار ملیون و پنجصد هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش (واقع در پنجصد فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب پوش مسلح گزارش میدهد.

بعون میشود اشاره شفری افسر خاند وی
به همکارانش که در موتر آن سو تر منتظر
استند، میرواند که هدف را دستگیر کرده
اند.

موترکاران هامپایست. و کارمند جنایی
گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو -
سوار میشوند و موتر به حرکت درمی آید.
سایه هاخورد ترااصل هستند و آفتاب
میروند که آرام آرام عمودی تابیدن گیرد
هنوز جاست نشده است....

خانم محتاب در مورد هیچ یک از اقا -
ری مشکوک نیست و اما او اشخاص را که
از موجودیت پول و جواهر در منزلش
آگاه بودند معرفی میدارد.

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوزة
خاند وی مییابد او از آن زمان که
خط حرکت موتر تغییر کرده
بود تا حال حرفی نگفته بود
خاموش کارمندان
خاند وی
در جواب

بود نشان
نسبت به نگاه
های پرسش آمیزش
او را در گردالی از ترس و
هیجان آنگذده بود. امر جنایی
خاند وی غیر خانه تا حال جز مطالعه
کرکر گل محمد و حدسیات او براتی چیزی
به دست ندارد. گل محمد داخل شعبه
میشود او برای یک احتجاج آماده گسی
گرفته اما امر جنایی مجالش نداده پس
مقدمه میبرد:

- پول های خوشبخت کجا بر دی؟
- کدام پول و....
- دقت همراهی کی ها بودند؟
گل محمد با آماده گی و تغییر لحن با
صراحت میگوید:
- (....) امر صاحب شما به اشتباه تا
ملکت خواهید شد که به چی طور از خو -
بقیه در صفحه (۱۵)

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و
خویشی محتاب، دستگاه خاند وی پسر
کاکای فامیل را مورد شک قرار میدهد.
(گل محمد) راه در یک قطعه نظامی
و طبقه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد.
اما او را چسب طوری باید به بازرس
گرفت؟ اگر او واقعاً داخل در این قضیه
باشد و دستگیرش افشا شود هدف ستانش
قرار میکنند.

کارمند خاند وی مخفی به قطعه
(گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکس
از همسایه های محتاب معرفی نموده
چرا که سرقت منزل محتاب را برایش میگویند.
خاند وی باز پرس در پوشش یک دلسوزی
از پسر کاکای فامیل سرقت شده میخواهد
تا به منزل محتاب برود. گل محمد با افسر
خاند وی در حالیکه از این خبر سخنی
ناراحت معلوم میشود، از ساحه وظیفه

خاند وی به آن جا میروند. تمام آثار
جرمی مانند نشان انگشت و چاپ پای را -
تنهیت میکند ابارات خاند وی حالا باید
د دیگر تمام حدسیات او براتی نشان او را
از جنایی قرار دهند، کارمند جنایی
وقتی مهارت و بلدیت دزد ها را در حدیسه
از جنایی میکند به صورت قطع حد سنجیده
گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله
نزد پکان خانواده سرقت شده باشد. هیچ
باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که
حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات
یک خانه، تا این حد آگاه باشد. پسر
مرد (نمبر اول) کیست؟

حالات دیگر احصایه های سری محلی -
پولیس و دوسه ها و انگشت های ارتباط
فامیل محتاب در ظرف کمتر از نیم ساعت
مورد مطالعه قرار میگیرد.
- اهالی و همسایه های محتاب میتوانند
مورد شک پولیس قرار بگیرند.
- یکی از اعضای داخل خانواده محتاب
- یکی از اقارب و خوشبختان محتاب
میتواند مورد سوءظن (بدگمانی) قرار
گیرد.

کتابخانه

کتابخانه ناصرخسرو



کتابخانه

تهیه کننده: سنگ مینور

جمعی از جوانان رامشروفا مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 با تهذیب و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاوون)) گزارش
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 یاری رساند تا پرسشهایم را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور نادری
 سرپرست فرهنگشبه اسماعیلیه و
 بنیادگذار کانون فرهنگی حکیم ناصرخسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 میشود دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه یس
 خم شده باشد ، انگار ((به جای همه
 نومیدان میگفت)) شاید به گفته -
 ناصرخسرو - آن شاعر بزرگ ((ابرهایش
 فنای تبخیری میزند ز داشت ، که سرشک
 هایش به زلالیت شبنم ، تزن شیشه ای -
 میآورد)) و شاید هم ((چشم مجنون به
 ابراند رنده بود))

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
 بهرون درب کتابخانه کانون اندکشن
 صدایی به گوش میرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری ممکن است اجازه بفرمایید تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سیاهون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسئولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می‌نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می‌طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظر فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگزیر متأسفانه بایست از ایجاز کار بگشیم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آری-ن انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می‌گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده برد یگزین داهتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامسه گریها، کاجویی هاویس مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بپا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد وطن احساس می‌شود، به توفیق خدا در صدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تریخناست، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم، ادب و فرهنگ سالم نقشی ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و داوطلبانه ایشان را در زمینه حاصل و یا استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسرو بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

۱- آنچه ماضی اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسرو به حیث یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

۲- حکیم ناصر خسرو به حیث تسمیه و فرزند این خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به حیث شخص جامع الاطراف به حق مقابلات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی دمی باز نه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

۳- حکیم ناصر خسرو بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روز، جبین نمودن به آستانه زور زور، جد لب منکر، امر به معروف و مردانه مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((دقی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

۴- توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسرو بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلاتی چی گونه نظم دهی میشود؟

۵- در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی - کمیسیون امور فرهنگی - کمیسیون امور نشراتی - کمیسیون امور صحی - کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی - کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسرو بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

۶- در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که به قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و متغریب به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگراما سیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

۷- فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کنون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیا، انکشاف و اشاعه دانش

فرهنگ مایه نورانی و تاریخی است. شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمایید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم.

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه باز است. به منظور فنامندی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسرو بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزار شریف.

۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به شرفته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

۵- اعمار آبد، یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزار شریف.

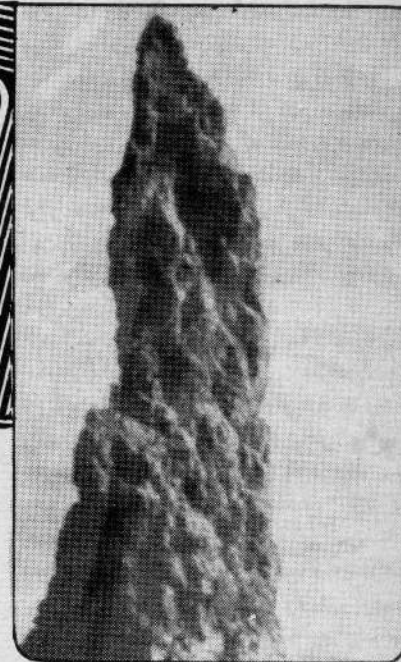
۶- تعهد اداری و اقدام به اعمار آبد، مولینا جلال الدین محمد بلخی.

۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایی سی بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادور و مرصوف طبی (سرطیب) دکتور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرض ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحتی کانسون که مصروف تدویر معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مملک نجات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تجربو ته



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په تل کې نه يوازې ډول - ډول بحري حيوانات ژوند کوي بلکې رنگارنگ نباتات لوي ښکلوونه ډول ډول - بوټي او گلونه هم وجود لري او همداراز د تعجب وړ خبره نه ده چې ووايو - سمنډرونوکې غرونه هم شته او دې غرونوکې له مسو او سپني څخه نيولې ترسروزيو او - نورو قيمتي ډبرو او فلزاتو پورې طبيعي - تړوتنه هم څښتنې دي.

د سمنډر لاندې غرونو ترټولو اوږده او پراخه سلسله د منځني اطلس د غرونو سلسله ده چې له ايسلند څخه پيل - کيږي او د اوبو لاندې د جنوبي قطب په لور د وام مومي. دغه غرنۍ سلسله له يوې خوا د اروپا او افريقا اوله بله پلوه د شمالي او جنوبي امريکا په منځ کې واقع شوي ده.

ترټولو لوړه څوکه يې د پرتگال د اوروس د بېکويه نامه جزيره ده چې د سمنډر له سطحې څخه ۲۱۰۰ متره لوړ والی لري. لدې څوکې نه وروسته د افريقا او برازيل ترمنځ واټن کې د سنت پل په نامه ستري ډبرې دي چې سترگو ته رسيزي. او همدا رنگه د هاوايي په جزيروکې د ((ماوناکاه)) په نامه لوي او نفور څوکې غرونه دي چې د سمنډر له سطحې څخه يې لوړ والی ۴۲۰۰ متره رسيزي.

دا هغه غرونه دي چې زياته برخه يې د سمنډرونو په تل کې واقع ده او د ځينو څوکې يې څوکې د سمنډر د اوبو سطحې ته رسيزي او کله کله له سمنډرونو څخه ډبر لوړ واقع شوي دي خواصلي لري يې - د اوبو لاندې غزیدلي ده.

ستوري ياد آسمان مشاکونه



لري او د لمر پر شاوخوا بيا په ازاد ډول په کیهانی فضا کې حرکت کوي.

په شمسي منظومه کې د ثوابت شمير ډير زيات دي نو د پيژندلو او تشبېتولو په مقصد د ستورو پيژندلو وړتيا دغه ستوري پر ۲۷ ډلو وېشل شوي دي. يوزيات شمير - د دغو ستورو سترگو ته ليدل کيږي علت يې دا دي چې له ځمکې څخه په ليري واټن کې واقع شوي دي.

له ځمکې څخه د لمر واټن: له ځمکې څخه د لمر واټن د ستورو پيژندلو وړتيا دغه ستوري پر ۲۷ ډلو وېشل شوي دي. يوزيات شمير - د دغو ستورو سترگو ته ليدل کيږي علت يې دا دي چې له ځمکې څخه په ليري واټن کې واقع شوي دي.

له ځمکې څخه د لمر واټن: د دغو ستورو سترگو ته ليدل کيږي علت يې دا دي چې له ځمکې څخه په ليري واټن کې واقع شوي دي.

ستوري په لايتناهي فضا کې هغه اجسام دي چې جلايې ځمکې ته هم رارسيدنې او شمير يې تراوسه پورې د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي او بيا هېڅکله هم اټکل نه شې ځکه چې په لايتناهي فضا کې بايد د يوشمير ستورو واټن نسبت ځمکې ته لږ او د يوشمير نورو واټن ډير زيات وي. هغه ستوري چې واټن يې له ځمکې څخه ډير زيات دي له ځمکې څخه نه شې ليدل کيدای.

يوشمير ستوري د ثوابت په نامه ياد يږي. دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محلي ثابت ولاړ دي. يوشمير نورې حرکت

تجربو ته

گات

د هغو کتابونو له ډلې څخه چې ډير تاريخي قدامت لري او د پخواني بلخ په سيمه کې د هغه زمان د ستر پوه او نوميالي شخصيت ((زراشترا)) يا ((زردشت)) له خوالیکل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم کتاب دي چې د ((ويډا)) له کتاب څخه وروسته يې د دويم آريايي کتاب په حيث پيژندلای شو.

((اوستا)) په پنځو برخو وېشل شوې دي چې دغه برخه برخې په لاندې ډول دي:

- ۱- ينسا
- ۲- ويسپرد
- ۳- ونديداد
- ۴- يشت
- ۵- کوچنی اوستا

د اوستا د لومړې برخې اوه لمر څپوکې چې له سپنا څخه عبارت دي د ((گاتا)) په نامه نومول کيږي. دغه برخه د اوستا تر ټولو پخوانی او اصلي برخه ده. پوهان عقیده لري چې دغه برخه د زردشت له خپلو خبرو او وینو څخه جوړه شوې ده او خپل اصالت يې ساتلی دی.

پوهان عقیده لري چې اوستا په خپل پخواني شکل کې لکه د ویدي سرودونو غوندې منظوم و. خود وخت په تیرید و سره يې اکثره برخې په اوسني یعنی منثور شکل اړولي دي او معنی تغيرات پکې منع ته راغلي دي. ويل کيږي چې دغه تغيرات تغيرات عمدتاً د سانسانيانو په دوره کې په اوستا کې پېښ شوي دي.

هغه ستر توپیر چې د اوستا د لومړنۍ

برخې یعنی ((گاتا)) او نورو برخو ترمنځ شته دا دي چې گاتا منظوم شکل لري او د اوستا نورې برخې د نثر په ډول دي او - نثري شکل لري.

د یادولو وړ ده چې اکثره کتابونه چې د آريايانو د ژوندانه لومړني تاريخي د وروته منسوب يې د نظم او شعر په شکل دي او د وخت په تیرید و سره يې خپله شعري بڼه له لاسه ورکړې او منثوري شوي دي.

د اوستا د کتاب څلورمه برخه چې د - ((يشت)) په نوم ياد يږي اوس هم د شعري کيفيت او روح لرونکې او داسې ښکاري چې دغه برخه هم په لومړي سر کې په پوره ډول منظومه وه.

د ((گاتا)) کلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چې په اصل کې گات او په - په هغوي ژبه کې گاس تلفظ کيده او بيا وروسته په دري ژبه کې تري ((گا)) جوړ شوي دي چې د مکان او زمان د ظرف په حيث استعمال يږي.

((گاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوې ده. هره منظومه له يوشمير خبرو څخه متشکه ده چې د ((ها)) په نامه ياد يږي. هره ((ها)) په يوشمير قطعو اوټوټو وېشل کيږي چې هره ټوټه د - ((وچر تشتي)) او هره مصرع د ((افمن)) په نوم نومول شوې دي.

په مجموعې ډول ((گاتا)) له ۲۳۸ - ټوټو او ۸۱۶ مصرعو څخه جوړه شوې ده او د يوه ځانگړي ليکنې سبک لرونکې دي.

د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په يوه ثانيه کې د دري سوه زره کيلومتره دي. که چيرې په دري سوه زره کيلومتره واټن کې د رڼا منبع وليدل شي يوه ثانيه وخت لاندې دې ترڅو وليدل شي.

د فز سرعت: د فز سرعت په يوه ثانيه کې ۳۳۲ متره تثبيت شوي دي. يعنې که چيرې د دري سوه زره کيلومتره واټن ليري کوم فز يا صوت توليد شي يوه ثانيه وروسته به همدغه واټن کې اورېدل کيدای شي.

کهکشان: کهکشان د يوزيات شمير ستورو مجموعه ده چې لمر هم د هغو په ډله کې شامل دي. په کیهان کې ډير کهکشانونه وجود لري چې هر يې په متوسط ډول دوه سوه ميلارد ستوري لري.

د دغو ستورو له ډلې څخه يوشمير لکه لمر غوندې نور توليدوي او تودوخه خپروي او يوشمير نور له نوري او تودوخه توليدونکو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلي چې ځمکه هم له هغوی د وښی ډلې څخه شميرل کيږي.

تراوسه پورې د ډبرو مجزو او مدرسو د وېشنيزو وسيلو د نړي يوشمير پوهان ارفضا څيړونکي پدې توانيدلي دي چې په لايتناهي فضا کې له ميلارد څخه زيات کهکشانونه وپيژني.

د دغو کهکشانونو يوشمير زمين لکه کهکشان څخه يوه ميلارد نوري کلونه واټن لري او د يوشمير نورو واټن تردې هم زيات اټکل شوي دي.

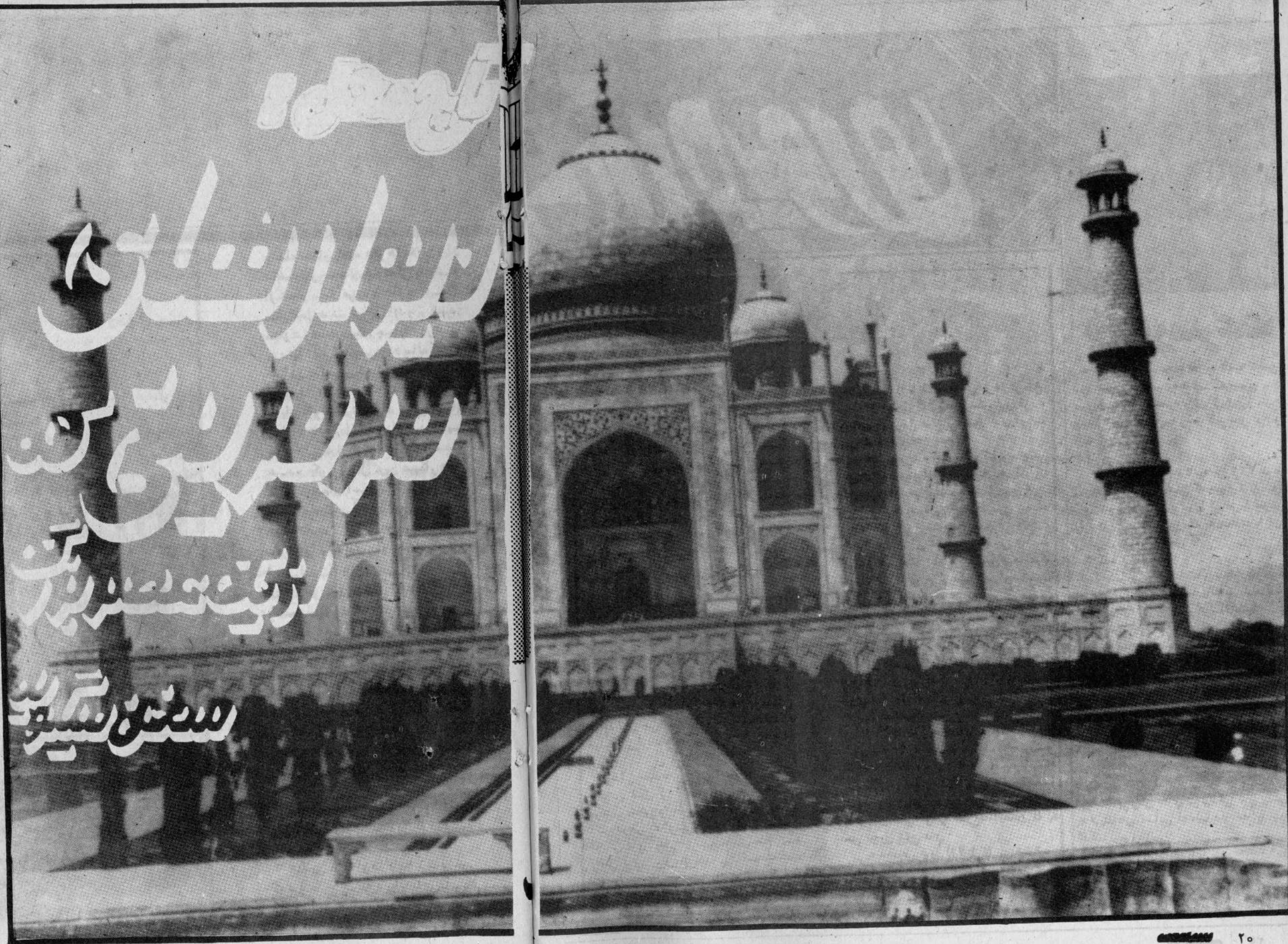
دو کشور ظاهر ظمین مد پسر
مسول مجله سبازون بنا بر دعو
دولت هند از تاریخ ۳۰ حمل
تا ۸ شوال از شهرهای دهل
بمبئی و آگره دیدن نموده و
از اینجا راپورهای برای مجله
سبازون و اخبار هفته تهیه نموده
اند که اینک درین شماره
راپور تار از آگره را به نشر
میرسانیم :

تزارش اختصاصی سبازون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گراد
سفر از دهل جدید به آگره
است . فاصله بی که چهار و نیم
تا پنج ساعت را در بر می گیرد و جاده
باریکی که هر لحظه احتمال تصادم
ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
مسافرت به هند و بدین دیدار از آگره
جایی که یکی از زیباترین دستاورد
تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
بناهای تاریخی قرار دارد و ناکام
خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
دهلی را به قصد آگره ترک نمود . هوا
لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در
هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به
عمل آوردم . در هتل با مهماندار
محل آشنا شده و مستقیماً راه پله
های تاریخی را در پیش گرفتم و دیدار
شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

تاج محل مقبره است که شاه جهان
فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
سلطه هاها و مملو که ظهیر الدین
محمد بابر بنیانگذار آن است برای
همسرش ممتاز محل بر فراز رودخانه
جمنای بنا نهاد .

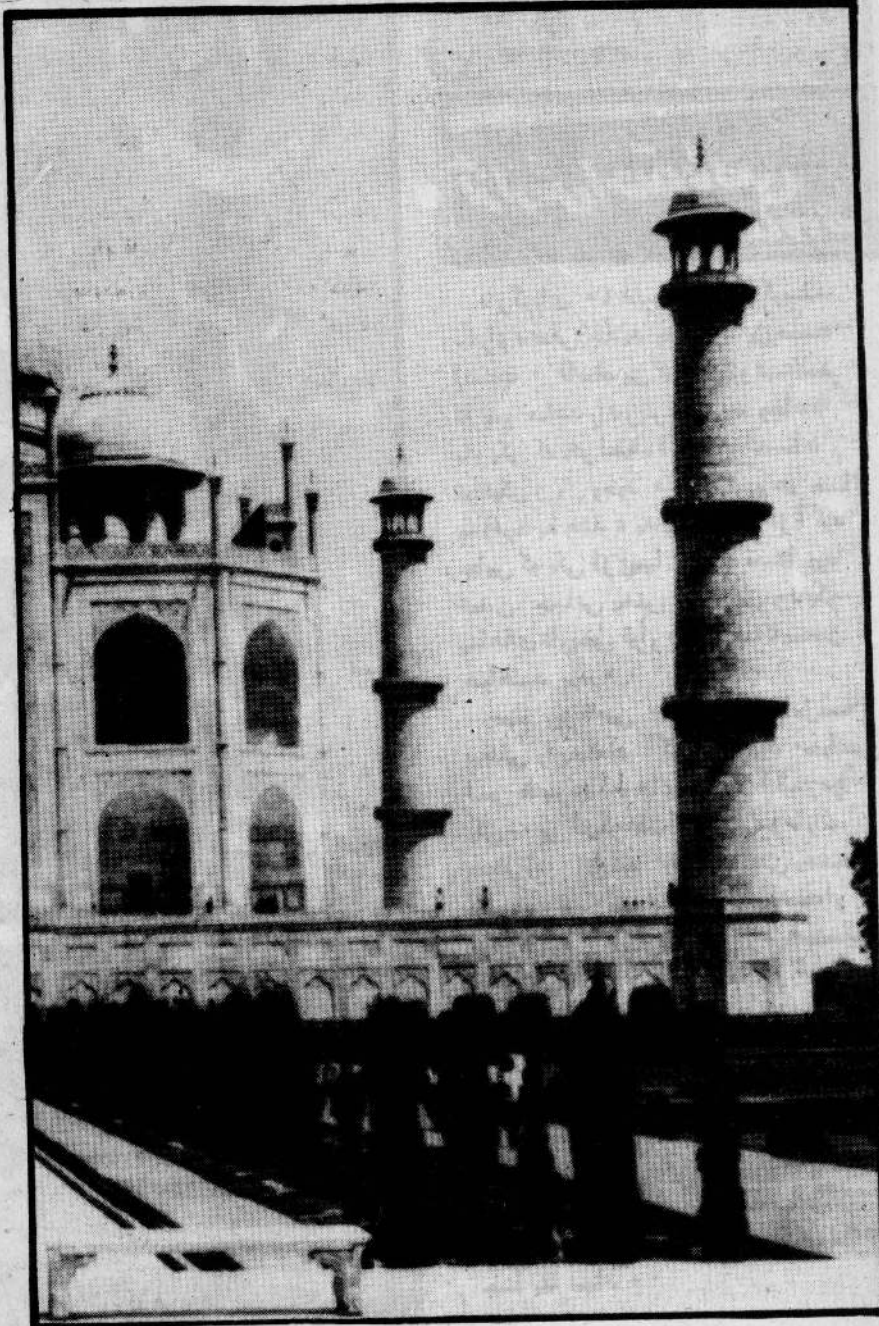


۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهشت و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزند ی داشت هبا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد در گذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و بهاد با زوری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی ه جبر و هند و هندوستان و او ستون دو سرو از فرانسه. برای اعمار این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهشت و دو هزار کارگر ه بهشت و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیهست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند چراغی که در عقب شیشه یی گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنگره دار امتداد میابد ه گذشته بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

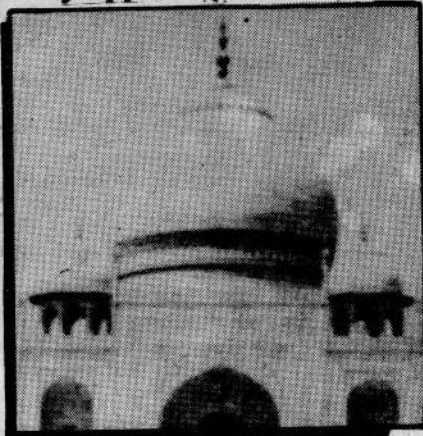


که بر تلواره یی از سنگ مرمر ایستاده و اطراف آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویری تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله یی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد که اطراف آن با دیواره مشبك و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که برای مشاهده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قمارگری دزدان محلی و اروپایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیست و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الیاس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



بعد فرود ما قلعه آگره بهشتراز سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد مرزاید ه مسجد گوهر ه تالار های بارعام و بار خاس و کاخ سرسیر قرار داشته است. همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نور جهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

همانگونه که قلعه آگره از عظمت

تاج محل

یک تاریخ سخن می گوید ه تراشد هها و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان صفوی و تخت سلطنت بهاد می آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش هبایون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورده و پس سرانجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت هبایون هشت ماه بعد در گذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردی که از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سراسر هند و ستان مبدل شد. میراث بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود درد کن برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجا بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر نهادهای پدرش بهرور شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت ه (۹) -

بقیه در صفحه (۲۳)

دې پوځه له ښاره لرې کليوالی سيمې ته مړوي کله کړي وه. هغه کورته چسپي موزيکي اوسيدو. د يوه گراج پر سر بيه دوهم پور کي وه. په لويدي پمې اوچنوسې خواوې يې د وي لويې ارسې گانې وې. چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکې منظره او نضا ترې د هغو له ښکلي لرليد سره د کورنۍ له منځه ليدل کيده. شاوخواشنسې ورشوگانې چسپي پمکې پتيان ويايې او دلته هلته پويل ته نژدې د گاونديانوسو کورونه. د دکلي له بر سره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کورنې او چمنونه وچسې دې ټولو يوه ډيره په زړه پورې منظره جوړوله.

خود گاوندي يو کورنوخه يوازي يو کور تر نورو زيات زمونږ کورته نژدې و. د زمونږ د لويدي پمې خواو گاوندي کورچې زمونږ له کور څخه پوځوځه له لرې په دوه پور پوځوځه جوړ شوي واوچې زمونږ د کور له ارسې څخه په دې ورخوا وکتلی. نويه لومړې نظرد گاوندي د کور په دويم پور کي يوازي پوه د روزه تر نظره کيده چې دکومې کورنۍ په ختيځ خوا د يوال کي پوي وړ يې بامېنې خوا خلاصيده.

خود گاوندي د کور د دروازه د ورخوا ورخوا پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه. ښکته تل په ترلي وه. ان د شپې له مخې مې هم نه وليدلي چې داسې د روزه دې چا خلاصه کړي وي. داسې ايسيد چې ښايې دلته دې د گاوندي کومه اضافي کورته وي چې دنه استفادې له امله يې د روزه ترلي ده. خو خو ورپسې پسي مې کتل چې نه هسې هم چې ماگېلې وه نده. بلکه دا د روزه لږ تر لږه دورېسې يو وار څه شيبسې له باره خلاصيزي. د لومړي محل له باره مې يوه ورځ کله چېسې ښا ناري کاوه. په زياتي حيواناتيا سره دې ته پام شوچې داهرکله ترلي دروازه سره پيرته شوه. د دې دروازي خلاصيدل خداسته ولي دومره راته په زړه پورې ولکه چې ان زړه مې ورسره وفور پده. د دې دروازي د اناخا پسي را خلاصيدل مې ښه فال وگڼلواو داسې داپ مې په زړه کي پيدا شوچې لويې خداي مهرباندي ختځه چې داتر لکس د روزه مې پس له مود و مود خلاصه وليدله نو داسې به د ژوند د زيات شمير کارونو او جنازونو د حل لاري هم زما پرمخ پرانستل شسې.

د دې دروازي خلاصيدو څخه داسې ژورده اغيزه راباندې پوکړه چې نه مې شو کولی له هغې څخه بلې خوا سترگې و اړم. خو هسې چې سترگې مې د دې خلاصې دروازي په

خوا بريد ي باتي وي. پوناخا به مې وليدل چې داسې يوه حسينه پيغله پکې رانېکاره شوه چې ان له زياتي ښکلا څخه يې زما په سترگو پريښنده بنگر. راپورته. د هغسې تورو ملالو فتو سترگو چکې پزې سپين مخ له پرمخ اواننگورامور ند وتورو حلقه خوړلو زلفو سره د يوه تنکي او نوي رافور پدلسې حسن ډير رنگينه پسرلي سازکړي و. په تيره بيا د هغې ځلايې رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه ځلايې ټيکري چې له خپلو خوړو وينتو او صراحي فارې څخه يې راتا وکړي پوه هغه يې گرد سره د گلاب د گل په خپسېر ښکاروله. د پيغلي دې آسماني جسن مې داسې په سترگو خوازه و ووتول چې اوږدې شيبې مې سترگې د هغې نازنين صورت ته پاته وي. څه شيبه پسي هغې هم زړه وليدم او غو واره نابېره راسره سترگې په سترگسې

بيايې د روازي خواته وکتلی. نورې ليدې چې پيغلي هم له پوي خوزي موسکا سره د روزه پسې پوري کړه اوږه هم دخپلسې نوکري خوا روان شم. هيڅ ونه پوهيدم چې د دې دروازي خلاصيد او له هغسې څخه د يوه تنکي اورنگين حسن ليدلو پرما څه وکړل. پوند اوکون يې کړم. عقل او هوش يې راڅخه واخستل. خو له پسي پوري خيالي او هوسناکي دنياگي سره يې آشنا کړم. د نجلي جاد وگر حسن مې په زړه کي نوي نوي اند يښي راويښ کړي او زه يې په راز راز خيالونو او چرتو لو سر کړم. ان دومره چې دود مې له ده او هغه څخه د گاوندي د کورنۍ د پيژندنې په باب پوځه معلومات پيدا کړل او راته خرگنده شوه چې د دې يوه سوداگر کورنې چې پخپله مياشتي مياشتي پخپلو کارونو پسې ورک وي

خو که گورم چې سبا بيا هم هنداسې د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا ري کولوم. پوځل بيا د حسن ميره به دي. د روازي کي رانېکاره شوه او زما سترگې پيو محل بيا د هغې د نازنين صورت د محسوسه سوز مې پلوشو سره وپسرېښولې. خون مې د پيغلي په کتوراکتو کي ترېرونه زياتنه تودوځه ليدله.

زمونږ د ايت په پته ليدنې کتنې زياتي شوي اوږدې پوه شوم چې نه د ايواري زه په حسيني پيغلي نه مې مين شوې بلکه د هغې په زړه کي هم ضرور څه شته. په دې لړ کي ډيري ورپسې وروسته کله چې مې يوه ورځ بيا د پسي افوستله اوغونښتل مې چې نوکري ته ولاړ شم. په زياتي حورانتيا سره مې پام شوچې ډيري په خير حسينه پيغله راته څه اشاري شاتې کوي. پوځل بيا مې

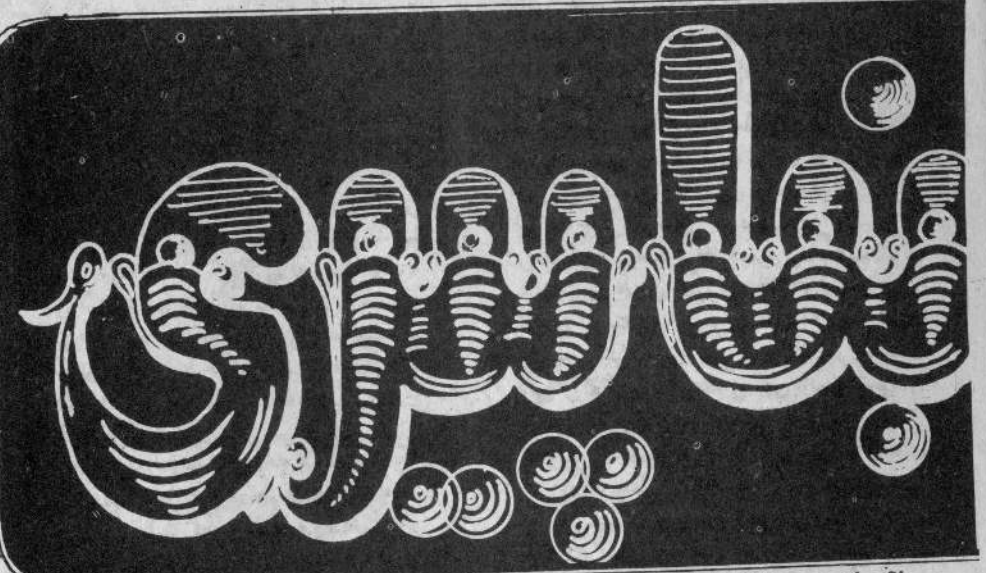
ناکو خبروله لنډو لنډو څنډاڼو سره چې په ښکلونو کي د پيلو د چغيدو په خير راته زړه خونونکي ښکاريد. ماته گرد سره دا خرگنده کړه چې په رښتيا هم حسيدو نجونو ياري غومره خوزه او ژوند پخپلونيکسې وي. پدې ورځ هغې په خپلو ټولو خبرو کي يوازي خپله مينه ټولي ټولي راته خرگنده کړه. خوزياتره يې له ما پوښتنې وکړې. کله دي واده کړي. خوما شومان دي دي څه کار کوي.

اوما د هغې پوښتنو ته له جواب وپلورېد. دا ډاډ هم ورکړ چې د هغې سوزلنده مينې مې د زړه په تل کي محاي نيولي دي. او د هرڅه باوجود يې له ما څخه بېخي بل بنيادم سازکړي دي. خونو مود مينې خبرې او انساني داسې خوزي شوي چې ورسې لشکرکي اي له هغې څخه نورڅه زيات

پيسو او شتمين سري و. داسې ښکاريد چې پوځه عياش دي هم وي. ښکته هغه مخکې تر دې دوه نورې پيغلي هم کسري پوي او بيا پيغلي يې د زړه ښخه وه. هغه په پوځل يودوه ورپسې کورته راغې. بيا به ولاړ او په مياشتو مياشتو ورک و. خود بيا پيغلي نه يوازي خپل ميره فني هيڅ نه خوښيده. بلکه هغه يې ډير زيات بد ايسيد. او د هغه په نسبت يې زياتي کړکي تلکي زړه وړه له کړي و. ان دومره چې کورته يې د بيا پيغلي له راوستلو پس پيو محل هم د هغې خلاصه تېده ونه ليدله. او ان په راز راز بهانواو لومو سره بيا پيغري داسې ترې شان وپورې وچې فني ان پيو پوځل هم د دې مجال نه وموندلې چې د هغې د حسن اوصال له مسووراغ څخه د مراد گلونه غنجه کړي. خود اچې بيا پيغري ولي خپل ميره دومره بد گانه لاهم مې نه پوهيدم.

يوه ورځ چې له بيا پيغري سره مې له فرسې وروسته بيا هم له کلي څخه د وتلو کورند و تر خوله ليدلو کتلو وده اېښې وه. په هواکي ناڅاپي ښکلي اوچتک بدلون راغې. غسړ وريغو. تالندې پريښا. په هر ک باران او هغو لړ وچې په شاوخوا فرونو رانېکته شوي وي. خپل محاي زيري لمر اوشنه پراخه. آسمان ته چې ورپسې دود. دود پکې لکه واوره په سفد رگي حل کيدې. پريښود. په کورند وکي غمو او په پولو کي وينواو گياو چې باران يې په غنډو کي د مزلو اميلونه جوړ کړي و. د لمر په پلوشو کي لکه د شنو وريښو په خير محلا کوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولاړي شوي زمي ته په ناز او مکيز ماتيدل راماتيدل. اولاه دي نندارو مې سترگې نه وي مري شوي چې که گورم. بيا پيغري هم له خپلي چناري جادري سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په خورا رافله.

د انوهغه ورپسې وي چې نوروما هم نشو کولی د بيا پيغري د دې سوزنده اوبې باکې مينې په وړاندې يې ثوبيره پاته شسم. لورې له ټولي دنيا څخه يوازي د هغسې په ليدلو سترگې خوز پدې اوکله به مې چې هغه ليدله نو بيا به مې پيغلي شې هم چرته نه واهه او د هغې په خاطر به هره قربانۍ راته آسانه لاسه چې ضرور پريښيده. د بيا پيغري مخي ته وړلماو هسې چې هغې په موسيدلي اوکله د نوي فور پدلي ځلاپ پيغلي خپله جادري له مخې اړوله. سره سترې مې شې موکړه. غومره ښکلي ورځ اوڅه پختور ساعت و. پوځاي بيا پيغري لږ څه په پولي وينيد. نژدې وه چې ولږي. غسړ



لاص له پښو وړک کړل او هسې چې زړه مې سختې ټوټې وهلې له کوره ووت. او په هغه لوري روان شم چې هغې په اشاري راته ښودلې و. اوچې کله لږ څه وړاندې د پوي ترې او متروکي کلا ترخوا څه شيبه ودرېدم نو که گورم چې پيغله هم په پوي چناري رنگه جادري کي رانېکاره شوه. د هغې په ليدلو پس پوځل بيا لکه په دام کي نېښ مړي زړه په ترکوشو پيغلي درانود کيد ورسره سم په ډيري حيانا کي پيغلي اوله لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او دود. دود کلي څخه بر د کورند و او ورشوگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلشو مسوود کورند. په پولو ورس شو. چيرته چې کراره کړاړي وه او تر دود لرو محايونو هم غوک نه ښکاريدل.

هغه ورځ ان تر نژدې فرسې پوري سره وگرديد. د دکلاي پيغلي پستوا وروسته

معلومات ترلاسه کړم. د اښان ليدلې کتنې مو دود. دود سره زياتي شوي او د پيغلي مينې د هرې ورپسې په تيريد ورسه لاقنات خپلي مشکولي زما پريښه اوډهن خپلوسې. داسې شوې م چې نورې له هغې او د هغې له سوزنده خوځوځي مينې پرته د هيڅ شې په باب فکر نه کاوه. په دې لړ کي هغې خپل نوم هم راوينوده او د هغې کورنۍ په باب چې هغې پکې ژوند کاوه هم پوځه معلومات را کړل. هغه بيا پيغري نوښيد. غومره وړنم. هغه په رښتيا هم بيا پيغري وه. دغه راز هغه د بودا لور نه بلکه د هغه نوي ناري اورنگوړه. چې ميره يې فني څه پته ښکاره سوداگري کوله. داسې ويل کيده چې هغه په همدې تيرولو کونو کي له هرې لاري چې و. پيغلي زياتې پيسې پيدا کړي وي. خو پير سخت اوسه



شوه. بيايې هم په کورته کي دننه په څه کار سرښکته کړ. خو هرڅه شيبه پس به بيا لکه پريښا رانېکاره شوه. په زړه کي مې د حسيني پيغلي د نازنين حسن ليدلو داسې پوځه خوزي ولولي راوړولي او پيغل شوي وید. عواطف يې پکې راويښ کړل. چې زه يې اړ وستم که هرڅنگه کيزي. بيا او بيا د هغې خوا وگورم. د دې له باره چې ما شومان او ميرمن مې راته متوجه شوي نه وي. نو ژر تر مې خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چې ناست مې دخپلي دريشې په افوستلو بوخت شم. د پيغلي دې ليدلو کتلو داسې يې واره او تره وړه کړي م چې ان کله آيښي ته ودرېدم. وسم ليدل چې حشې د کمپي تنکي مې هم وړاندې او وروسته ترلي دي.

زړه نازنه خو لږ څه په پير. تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسي بکس مې واخست او

مايي زړ لاس ونيوه او راپورته مې کړه. د هغې د مرمري لاس مطبوعي تود وځي مې ان زړه راتود کړ او هسې چې مې لاهم د هغې لاس پخپلو لاسونو کې نيولی و، بيا هم په وږو، وږو به پولو گرديد او د مينې خواله مو سره کول. ښايي پدې ورځ لانوري - پوزيوني او حيوانونکي کيسې راته وکړي. هغې راته وويل چې خرنګه د هغوي کلي کور به جگړې وړان او لوټه لوټه شواو د کورنۍ غړي خولا بريد د چې ان د هغوي خوا، خواګانې او پسونه جرګان هم ژوند ي پاته نشول. خو ګوره چې نصيب او قسمت څنګه ښايي له دې ناتاره ژوندي وساتله. هغه د بيبي په شپوکې د خپلې ترورچۍ بڼه بڼار ته تللی وه. د ښايي ترورچۍ بڼه بڼار کې مې ژوند کاوه، سيمه او پوښښ خيالې زلمې زوي مې به جگړې کې وژل شوي و. نوڅنګه چې تردې وروسته ښايي هم بل داسې کم دوست او سرپرست نه درلود. نو هغه چې د خپلې ترورچۍ بڼه بڼه غوره کړه. د ښايي ترورچۍ لاهم - لوانه وه، بڼه بڼه په دې پسې گرديد. چې که وکړي شي ځان ته خوک د ژوند شريک پيدا کړي. خودا چې هغې هېڅ هم نه درلودل نو د هېچا پاملرنه پسې چندان ځان ته نشو اړولی. هغې که څه هم چې ان ځينې کسان يې تر نظر لاندې هم کړي و، خو پدې هم پوهيده چې دې وژلې ګوندي کولو ته هېڅوک هم زړه نه بڼه کوي. خوله هغې سره د ښکلي ښايي پوهې کيد و، هغې ته څه نوي فکرونه او تازه اند پېښې وړيدې. نو هغه چې د خويما شوله تيريد وروسته يې همداشتمن خويماش سوداګر پيدا کړ او د لسو لکوروپو اخستلو ښايي لاندې به لاندې وېرې خرڅه کړه او هغه هم د مازې نيکاح به تر لاسه ښايي خپل کورته بوتله. خپلو دوو پخوانيو بڼو ته يې چيرته به ښار کې يو کور کړا، ونيوه. او ښايي يې له خپل بلار او دوو پخپلو خويندو سره پخپل همدې پلرنې کور کې استوګنې ته اړ وهسته. خو غنې هغه نوي شتمن شوي سوداګرو چې ان د ښا - بېرې څير څير د غوړ پدې لاي ناوي له مينې يې هم زيات شتواو پيسو ته نظر درلود. نو دا چې ښايي له دې ټولو پېښو څخه به خبريد وسره د خپل مير به نسبت سخته کرکه پيدا کړې وه. دې کرکې د هرې ورځې په تيريدو لارزات د ښکلي ښايي په لاس کې رښې محلولې او هغه پسې د غنې خان په مقابل کې به پوي ټوټې کرکې بدلوله. غنې د پيسو مينې او د خپلې سوداګرې پټو او ښکاره معاملوداسې

بوخت کړې و چې ژوند، کور، ښار او ان ناوې ښايي يې هم ترې هيروله هغه چې د پيرې دنيا به ورکړې سره يې کړې وه.

د ښايي ترورچۍ چې د هغې په پلورلو سره يوڅه پيسې تر لاسه کړې وې، تردې وخته يې د ځان په څير يو ګونډ سري سره ګوتې خوندي کړې او هغه يې پخپل دام کې را ايساره کړې و. خو ګله به چې ښايي هر دوه درې ورځې سر د هغې کړه ورته او هغې ته به يې د خپل ژوند تاو تريخوالي څرګند او نوتورچۍ يې هم چې ځان د هغې په وړاندې يو ډول - ملات ګانې، ښايي ته ډاډ ورکاوه او هغه به يې دې ته هڅوله چې د ځان د ژوند لوله پاره څه لاره پيدا او څه چاره وسنجي. ترورچۍ له هغې سره د اړه هم کړې و چې پدې برخه کې به ترورچۍ له هغې سره مرسته کوي. او دا - نشان زه به باي کې د ښايي په ژوند له سره تر پايه نه پوره څير شمېرله دي. ترورچۍ او ګونډ څخه به خبريد وسره يې به زړه او د ځان سره سمونکي و. اند پېښو پدې ونيوه او ان د وېرې او ګواښ احساس ته پدې اړخو او پسې راوېست. پورې مينه داسې اندازې ته رسيدلې وه چې فکر کېم نور د وړو وړو کولي هغه هيره اولمن يې خوشې کړم. خو څه ښايي بالاخره خپله وروستۍ غوښتنه او خبره هم راته وکړه. اوله ما څخه يې وغوښتل تردې ځنګې چې بيا يې مير راښکي. د هغې د ژوند لوله څه لاره چاره وسنجم. خو ښايي هم پدې پوهيده چې زه يابايد له خپله کور، ښار او ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوي تيرم او يا هم دا چې ښايي د هغې له سوزنده مينې سره هيره او ځان ترې په ځنګ کېم خونه زما به زړه کې د - هغې ليونې مينې داسې اور لګولې و چې هرڅه مې کولی شول، خو ښايي مې هيرولې او پېښودلې نشو. تر دامنده ښايي دوه درې محله د خپلې ترورچۍ کړه هم بوتلم. داسې راته ښکاريد چې زه خپل ژوند د ښايي له مينې قربانوم او داسې څه عجيبې او ترڅې بيبي مې به ژوند را روانې دي چې زه يې مخه نشم نيولی او يا هم نه غواړم د هغو مخه ونيسم.

د ښايي ترورچۍ زما او د هغې ترمنځ له سوزنده او غوړ پدې مينې پوره پوره خبره وه، هر ګله يې به پدې مينه زما تود هيرکې کاوه او زه يې دې ته هڅولم چې زړ تر زړه يې د خوړي د -

ژوند د ژوند لوله پاره چې سم ورسره زما پخوانۍ عادي ژوند هم بريايد. هغه فوځ کارو کړم اوله دې نوي غوړ پدې گل سره نوي او رنگين خوشحاله ژوند له سره پېل کړم. پدې توګه د ښايي مينې زه پخپل ټول ژوند کې له پيسو پېچلي سوال سره مخامخ کړم. راز راز او زړه لرونکې سوداګانې يې را و - چولي او د لويواند پېښو په سمندرګي يې لاهو کړم. د ښايي او د هغې د ترورچۍ د افوښتنې هغه وخت لازياتي پېښې شوې چې هغې ته چا خبر راوړ چې قنې خان خو ورځې سر له ملکه بهر له خپل اوږده سفر څخه راستنېږي.

پدې کې يوه ورځ بيا هم د ښايي په غوښتنه د هغې د ترورچۍ ولاړ و. خودا وار مې د هغې د وار و ترمنځ د څه بڼې خونې، ترشوندو ولاندې خندا او او څه پټو خبرو او اشارو کا پوهاسې وکړ. څه شيبه پس هم د ښايي ترورچۍ د خپل نوي مير سره د ودي ايښود لويه پلمه له کورته ووت او لاړه او ښايي هم د روازه پسې وتر له اويا نو پس له دې - چې پوښه د مزي چاپې يې رادم کړ او د يوڅه خوندي او موي سره يې راوړ. نو رافله اوبه بېنځه زړه راسره کيناسته او شيبه پس هسې چې مې خواته پير - ودي ناسته وه د لومړي محله له باره يې په زياتې مينې لومړي خپل مير ته وې راته کينېد او هسې چې ښايي يې خپلې ټنګې ګلابې شوندي زما شونډ و ته راوړ. اندې کړې. ځان يې يې واکه زما په غټه کې راواچاوه، او زه هم لکه دا چې لومړي شتمن نو داسې مې په تو - شيدلې مينې د هغې په وړې خولګه او ګلابې ښکته خوله و ګوله او داسې مې په غټه کې ټينګه کړه چې د هغې د ټنګې زړه يې واره تيريدل مې د خپل زړه له ټوټو سره پوهې احساس او خو پدې اوږته او سوزنده حالت کې مې ښايي ورو پر مخ لاس را تير کړ او هسې چې خپل نازنين سراو صورت يې به زنگنه راته تګه کړ. له يوې خوندي موسکا سره يې راته وويل:

- سليه () ته مې پير خو ښيږي () مينې دي ليونې کړې يم... يوه شيبه دي هم نشم هيرولې خواپاته به دومره وکړي چې موز سره پير څېړ او د مينې ډک ګډ ژوند ته ورسېږم... ستادي په خپلې مير انې قسم وي چې مې مې پرېږده، د غنې به خبريد دوه - پښو لرونکې ليوه خوراک شم... هسو سليه () که پوه شم چې له هغه سره

ژوند خولاڅه چې د یوې بلې شپې تیږولو ته اړ کېږم ، نوږاږه اوسه چې سند شوی به یوه کبه زهرورځم اوځان به ووژنم ... همداسې فیصله د سلیمه (۰۰۰ نوزه - خوښه ستا ۰۰ زه چې شپه مخکسې د ښاپیری د وصال په هوس کې نینۍ نینۍ - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو و یوډل بیانږخه په سرشتم : زموږ رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلې خنډه سره مخامخ م . د ښاپیری مړه د دومره له مینې ډک وچۍ مایه ده چې کولی شو یوه هغې باندې د خپل گرانیت لور او د ولگنم . آیا دا کله به چې د لاسلمبۍ ښاپیری مې داسې په مین خپل کور مزي سره لکه د گلو دوس په غږون کې پرته وه .

نوماهم هسې چې د هغې په خوروستو کې گوټی وهلې او د هغې په لومړۍ نازک صورت مې لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چې د فنی تر راتلونکې به هغه یوه لري کلسۍ ته ، چې خوروی هلته اوسنږي ، ورولم بیا به له هغه لخواه خپله لاره باسو .

ان هغې ته مې دا ډاډ ورکړ چې د هغې په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنې او اولاد ونوته شاګرم او ترې تیر شم .

د دې خبروله اوږد ورس لکه دا چې ایله اوسنۍ زړه لگیدلې وي ، له هغې مې راباڅیده او هسې چې یاد او مې سترګې یې په خنډه راواړولې اولاس یې زیامه لاسرکې ونيو ، نوی له زړه - خنډه د وروستۍ شک د لري کولوله بیا راته وویل :

- رښتیا وایې سلیمه ! ؟ ... قول دي ؟؟ او ما بیا هم په موسید وسره ورته وویل :

- هو ښاپیری ۰۰۰ زه به ستاله باره له هرڅه تیر شم ۰۰۰ هرڅه به وکړم . خو تابه پرې نه زدم چې لیوان دي - وخوري ۰۰۰ خپل گرد ژوند به دي له سره تیار کړم او خوجی ژوندي م لکه د لیمو څیر به دي ساتم ۰۰۰ پس له دې چې له هغې سره مې د تللو د وړسۍ نیتې اوبخای په باب ټیکه وعده کینوده ، نو د هغې هم پوره زړه ولگیده او ښه ډاډه شوه او هغه وخت یې ایله دا راته خرگنده کړه چې ترورۍ د دې په غوښتنې نن شپه خپل کور هغوي ته ورپرې ایښی او خپله هم خپل میړه ته ورغلی ده ، او اوس چې داسې ده نوزه ستا اوستا به واک کې مې اوله دي خبرې سره سم یې نرې اوله ښار وېکې لیجې او مړوندونه راڅخه راتاو کړل او داسې

[illegible]

دروسته د روزه خلاصه شوه اوسنايي سري
يکي به د پري ترهيد لي بنه رابنگاره
شوه . خوسم له دي جي فوبتل ي ماته
په اشاري خه ووايي جي کتل مي د پري
فته . خوتورنجوني خيري لرونکي سري
بي خواته راشي ، ماشا وروار وله ، خود
سترگوله اړ خه مي په کتلوسره وليدل چي
سري بيا پيري له نړواوز ونيوله او په
اسي زورسره ي د کوتي پرمخي زورموله
چي ان د فوسيد و آواز ي زما تر فوزه
شو ، اوله دي سره ي د روزه هم په
د پرشدت سره ووهله او پوري ي کړه .
په زړه مي سختي غوسې منگول پنجمه
کړه او د دي کي مي واوريدل چي سري
بيا پيري وهي . داسي چو د جيغونو
ناړوا اوډر او آوازي بنه اوږده ، اوسنو
پوه شم چي داسري ي ضرور سري
غني دي ، چي بناي نن شپه ناخايي
رافلي وي .
خولکه داجي د سري زړه د دي د روزه
په تر لونه وي د پاره شوي . نوشپه
کړي بس ي ختک ، ميخونه او د لرگيو
کړي د روزه او د روزه ي داسي کلکه
منه کړه چي هندو بيا هيڅکله هم
هنه خوک خلاصه نه کړي . د دي ترخو
چي په ليد لوسره داسي شم لکه چا
چي د روزه د نيامونه اوکړ اوونه زما
په کاري کړي راجولي وي . نومي د خپلي
ميرمنې او ورو د اشتباه دلري کيد وله
پاره سان په طرزي وواهه او داسي مي
خپل تکليف هغوي ته زيات ونوده چي
هندو هغوي د اراسره ومنله چي سفر ته
نشم تللي . خوه زړه مي يو خد اي خبرو
هنه ورځ مي تر بيگ پوري هرڅه چي
وکړل هيڅ داسي چاره مي ونه موندله
چي زه دي بايد خه وکړم او په خه توگه
دي بيا پيري و غوم . پخپلي دي ناتواني
سخته غوسه رافله . خو آيا ماخه کولسي
شو ؟ آيا امان او خپله مينه مي رسوا کړي
واي ؟ بله مي هيڅ لاره له صبر او انتظار
ايستلو پرته نه تر نظره کيده .
په سبا ي نوکري ته ولاړم ، خوله غرمي
سره سم بيرته کورته رافلم . که غوم چي
يوه لاري ولاړه ده او دوه تنه سري
او خوما شومان تري د گاندي کورته کالي
چلوي . لکه چي د بيا پيري د وي کورته
نوي گومه کړه رافلي وه او چي کله مي له
هغوي خخه ده دي کور د بخوانيو اسيد
ونکو پوښتنه وکړه . نو داي راته وويل
چي هغوي نن لس بجي له دي محايه
کړه وکړه او د اکوښ موزه به غوراکر .
خو دا هغوي ته نه وه معلومه چي د کور
پاڼي په (٩١) مخ کي

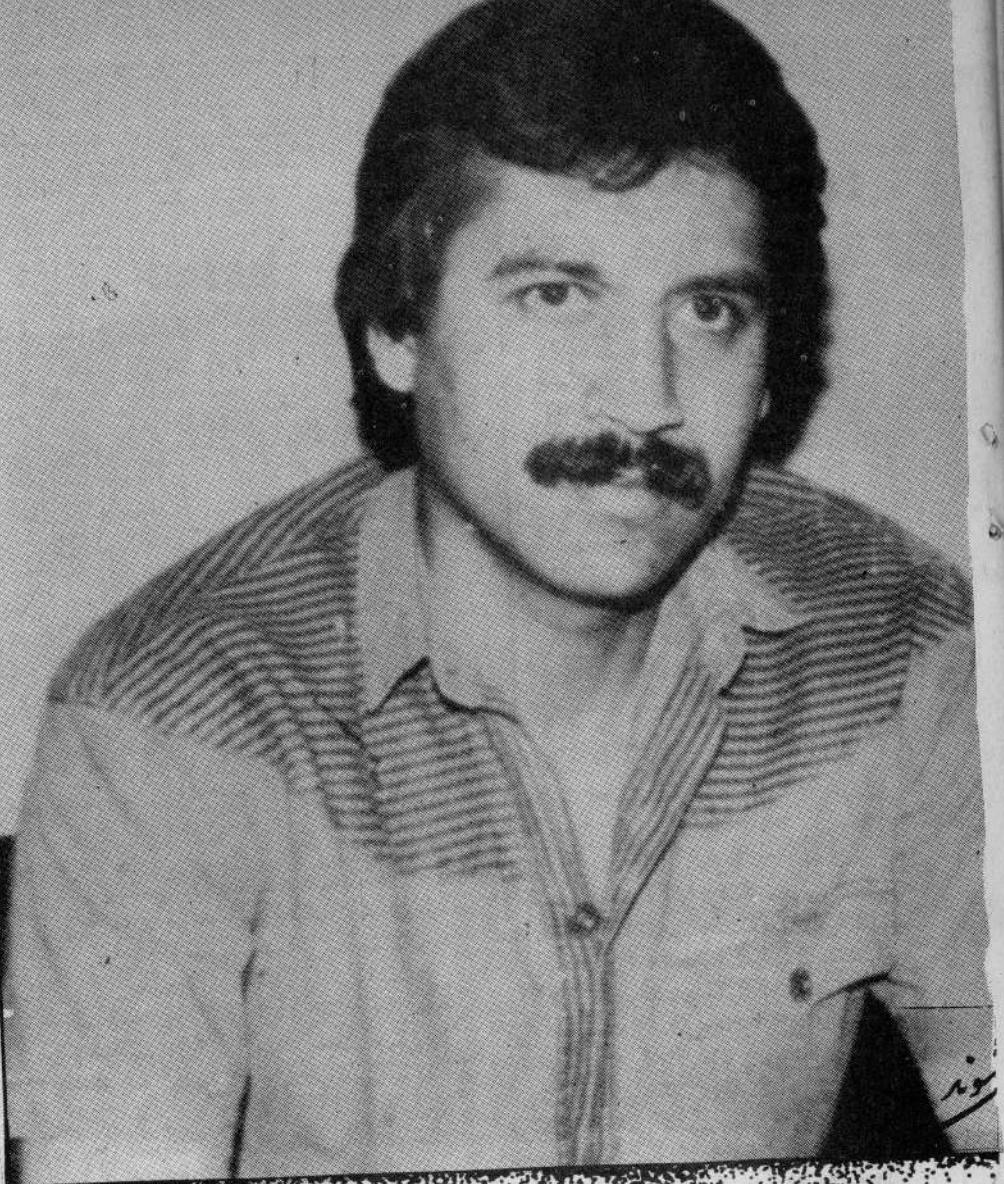
صدای خوش داشتن صفت
 نظر است که همه انسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که انسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های داریم با نیره راهی گوینده
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

❖ خواستید گوینده باشید چی کنید ؟
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبا را زیبا تر
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 گوینده یا بند است.
 ❖ چه پیش برداخت هایی برای یک
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید ؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل باواژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا قضاوت آدمها در مورد
 خودشان همیشه صادقانه نیست.
 خوشبینانه است. اگر بگویم با همه
 باور میکنید ؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 ❖ به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
 است ؟

❖ اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما اما در... ر یافتن
 واقعا هنر است ارزنده و پس بها.
 ❖ سوزۀ مطالب مورد خوانش، بانویم
 صدای گوینده بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید ؟
 - ایگاش در این مورد نظر برود بوسرا
 و دیگران را می پرسید، زیرا
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوزۀ
 مطالب آنقدر ضروریست که بگویند
 موسیقی ویژه و فضا دادن لازم به
 برنامه پی.
 ❖ برای گوینده شدن در رادیو و تلویزیون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید ؟
 - به نظر من معیارهایی که در رادیو
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت شکر با جاوید نیره و سوزن گنجی که با هم در رادیو تلویزیون



تو را از آنجا که

همراهی اند

من را از آنجا که

اما جاوید و نیره به

خاوند راهی از خواهر خوبم راه بود.
 تلویزیون نخستین کارهایش را
 ((باران)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از بر باران به راند
 راه خرد را پخته است. که آخرین گفتگو
 ((باز آمد آن روزگاری)) بعد از این
 گفته می باشد. به آنروز که گاهی بلند
 راهی درین سفر گفته و شنیده می بای
 داشتیم که میخوانید:

❖ از کجا آغاز کردید ؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
 باشد. مدتی سال به همکاری نرها
 دریا تحت نظر انجنیر محمد صدیق قیام
 اساساً موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقتی ارکستر باران کارهایش را آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 ❖ نخستین آهنگ تان کدام است، و آخرین
 کدام ؟ چی تفاوت ها میان این دو شمار
 کرده می توانید ؟
 - نخستین آهنگم ((معشای))
 از ساخته های نرها در باران است.
 آهنگ بهنام ((باز آمد آن روزگاری)) ساخته
 (مهر) میباشد. به نظر من کار هر هنرمندی
 در آغاز ناپخته است. چه از نگاه آواز -
 شعر - کمپوز و غیره جماعت اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری باران در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این بود
 وسایل موسیقی ضبط صحنه می باشد. که
 این خود درجه گویندگی یک آهنگ تا
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 هنرمندان یک آواز خوان، آنچه در آواز به
 موسیقی چهره می سازد، همانا همین است
 انداختن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صحنه پیاده می سازد و -
 طبیعتاً که حرکت و عمل انسان را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوت هایی که
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سروده ام، می بینید. یکی از دلایل آن
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 ❖ چرا صراحتاً ((باران)) کوتاه بود ؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدت
 راه بیایی هنری از هم می افتد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

گروه های (بونی ام) - بیم فلایت - -
دولتی و دولتی هالندی - چهاربرادر - مدون
تاکلیک و ... که از هم جدا شده و کارهای
شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند.
درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد.
مهمتر از همه دوی کرکرها، عدم شناخته
دست از هم دیگر و بالاخره بی تفاوتی
اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
ناسالم است. آهسته گروپ را از هم پاشید.
آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
می ساخت:

۱- از اوایل آهنگ های گروه را فرهاد دریا
تهیه و ترتیب می نمود. مثلاً: من تنها
تو تنها - باز دل میتهد برای - ای داد و
بده داد - ره صراحت چشم ترسند دل - باز
نگاه می یکن و شمار دیگر از ساخته های
فرهاد دریا است.

۲- موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
جوابگوی احساسات آن است؟
- همیشه گفته اند موسیقی غذای روح است
حرفیت: جا - گاهی یک آهنگ فریب و
گاهی شوق جوابگوی احساس بوده و روند
زندگی طوریست که نمیشود به صورت
مفصلی گفت این یا آن. اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) می شنوم و هر آن
پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
خوانده شود زیباست.

۳- یکی از شیوه های تدوین میزبان
روانی معالجه، بیماریه وسیله موسیقی
بوده است. اما امروز برای موسیقی بی
رسم شنوندان که درست برعکس آن تاثیر
می گذارد، شماچی نظر دارید؟

۴- میخواهید بگویند که شنونده حس
شنوایی اثر را از دست میدهد. راست
راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
کار میگیرند که نه تنها تدوین درد بیمار
نیست بل دردشان را افزونی میبخشد.
شخصاً به این نظرم که هنرمند یک نمیتواند
کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
یک آهنگ خوب تهیه کند ((از کجاست کم
کن و کیفیت بیفزاید))

۵- موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
ساختار صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند. بنابراین
آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
سازش را بنوازد و آهنگ های فریبی
بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
شما چه چیزهایی را از او می شنوید؟
- برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند



جاوید راهی:

بی تفاوتی اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید

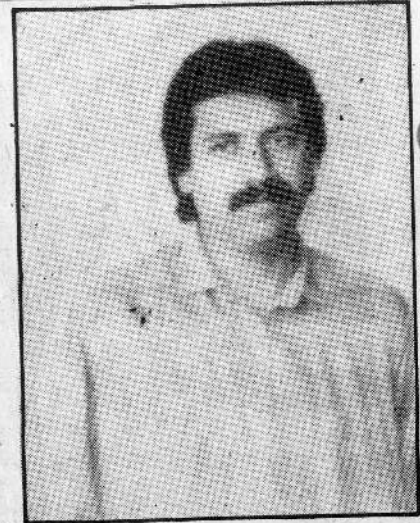
نیردراهی:

ظرافت شعر با جدیت خبرچین در نمی آید

که قسمت عمده آنرا فرهنگ مردمی تشکیل
میدهد. به معنی وسیع آن شامل کلیه
بدیه های اجتماعی، آداب و رسوم
و آگاهی های عوام و تجارب هنرهای
مردمیست. عنصر عمده این دانش به
آداب عامیانه یا زبان عامی روزمره مردم -
ارتباط میگیرد. مثلاً: وقتی شعر یا ترانه
فولکلوریک را می شنویم خیلی درنگ از یک
عشق پاک و آتشین، از وفاداری عاشقانه
خسته، از سوز و گداز و سایر تأملات اجتماعی
آگاه می شویم. باید گفت که عمده ترین
عنصر کلتور مردم را ادبیات آن تشکیل
میدهد. در آهنگها، در پرده ها
گفتارها و بالاخره در معاشرت خویش
نباید کلتور خود را فراموش کرد. از آداب
و رسوم و تجربه های عوام باید آموخت و بهر
آن این همه حرفها را در خود حفظ کرد.
پس اگر در هنرمندی این صفات را در دهیم
به یقین که فرهنگش اصیل است. در غیر آن
با کدام جامعه در میان مردم خواهیم درآمد؟
۲- با آنکه در کشور های دیگر موسیقی کلاسیک
روزنار و در عرصه است اما در کشور ما به
فانوس مانند است که در تنهایی و انزوا
می سوزد و شعله اش را در جیب پخته اید.
- به نظرم دلیل عمده این است که
برای ضبط و بخش آهنگهای مبتذل از
طریق رادیو - تلویزیون در قدم اول توجه
صورت می گیرد. شما خود گواه هستید که

باید چیزی برایشان عرضه کرد که خود
را در برابر آن بیگانه احساس ننمایند.
زیرا اگر آنطور بود، به خودی خود اثر
هنری مطرود مردم می گردد. وقتی از
مردم صحبت می کنیم، منظور ما طایفه و گروه
و جمعیتی نه بوده بلکه افرادی اند که
در کشور واحد زنده می دارند. به نظر من
آن شمار هنرمندان ماکه به ساز و آواز غرب
رو می آورند باید تفاوت ها و همگونی های
((اگر وجود داشته باشد)) دوزبان را از
لحاظ ساختار بداند و نیز از سازهای -
فریبی به صورت اساسی آن شناختی داشته
باشند. در غیر آن چیزهایی که ساخته یا
اجرامی گردد تفاوتی و درخت همارا با
اصل خواهد داشت.

من معجون این دو موسیقی را در یک
پارچه افغانی تا آنجا قبول دارم که اگر
آواز را از پارچه برداریم، باید شناخته
شود که ساز یک پارچه افغانیست نه فریبی.
۳- برای من چیزی تعجب آور بود، وقتی
یکی از آوازخوانان جاز گفته بود: ((ما
از موسیقی فولکلور الهام گرفته ایم)) و من
هیچ نشانه و هیچ اثری از فولکلور را در
آوازخوان و در پارچه هایش نیافتم. من
شود، شما اندکی بیاموزن موسیقی نو -
لکلور ما صحبت نماید تا آوازخوان محترم
بداند به کجا رفته و در کجا استند؟
- باید مختصر گفت: فولکلور یاد انشوا



در این اواخر با تاسف در کشور میزبان
در عرصه موسیقی کلاسیک توجه -
چندانی صورت نگرفته. خود میدانید که
در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
موسیقی وسیع است و همگانی. سالها قبل
کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
مغرب هندی پیش برد و میشد که بعد از ختم
دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
کورس هم بسته شد. صرف در این اواخر
برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده.
به نظرم همین ها دلایل عمده بود.
پس باید در این راه کوشید برای حفظ
موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد.
از راه نشر رساله ها، ایجاد کورسها و غیره
امکانات همچنان در سبای رادیو -
مرحوم استاد سر آهنگ که بهترین راهنم
برای راهبان موسیقی است باید به طور
منظم در برنامه یی گنجینه شده از طریق
رادیو به نشر برسد.

۲- پیوند شعر و موسیقی را چینی گونه یافته اید
و جهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
می دانید؟
- شعر و موسیقی لازم و ملزوم یکدیگرند.
و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان.
حال خود ببینید پیش و بداند ضرورت
شعر خوب را. در یک آهنگ، به نظرم من
هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
به تشویق نیفتد. شعری را برگزیند که

با احساسش واقعا جوراید نه آنکه در تضاد
باشد. در توصیف و کمینز اندیشه کس و
بعد همه را در یک پیوند عالی به خورد
شنونده ها می دهد. آوازخوان باید
شعر را بشناسد. یعنی موسیقی شعر را
بداند. زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
برخوردار نیستند. از همین جاست که
انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ ثقل
های ایجاد می کند که طبیعتاً بر
روان کلی آهنگ تاثیر دارد.

۳- شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
زاویه انتخاب می کنید؟
- زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
بگویم که دارای شعر و کمینز خوب و هالی
بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط.
در غیر آن شنونده را محتاج خاموشی
خواهد ساخت.

۴- به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
دارید؟
- آوازخوان خوب را همه هنردوستان
عزیز می دارند. ارادت من به طور
ویژه به هنر والای مرحوم استاد سر آهنگ،
که بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
آواز احمد ولی لحظات خوشی را برایم میسر
میسازد.

۵- گفتنی با گفتنی های دیگر
- تأمین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
ما افغانستان. خشک شدن اشک
در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
میزبان بزرگترین آرزوی من است.

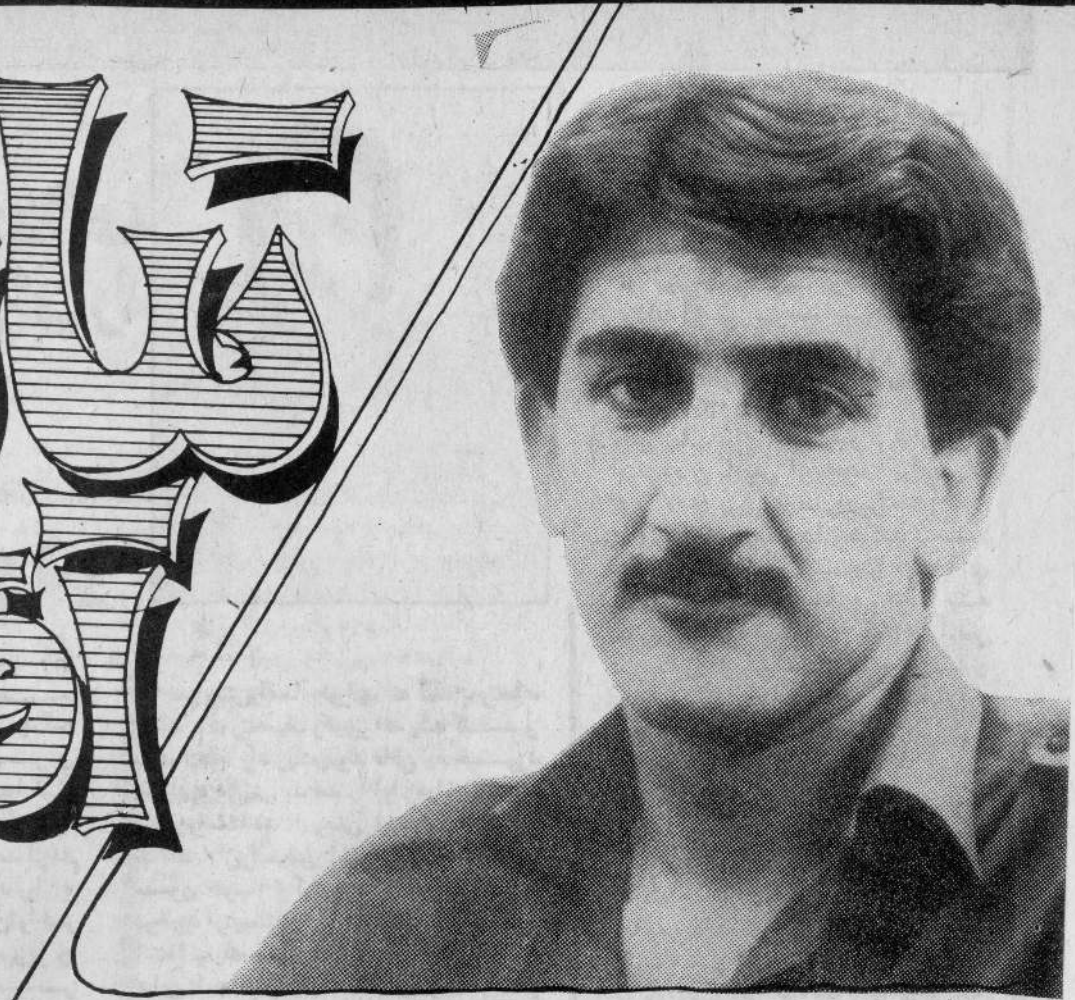
بقیه از صفحه (۲۹) **نیو راهی:**
تلویزیون، گوینده رادیو باید چنان
صدای دلنشین داشته باشد که توجه
شنونده را به خود جلب کند و خود را
بشناساند. اما در تلویزیون تا آنجا که
می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
و تا اندازه یی نیز صد او سواد و مهارت
کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک
(Photogenic) بود. نطای
نباید انتخاب داشته.
۲- وقتی زبان برای گفتن وجود دارد،
حرف زدن بانی از وجود، برای یک
گوینده، تلویزیون چقدر ضروریست؟
- نه آنقدر که بااست ها و حرکات
مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
معرفی نمایش قرار دهد. اما تا اندازه یی
در بعضی از متن ها مثلاً موقع خواندن
یک شعر خوب حالت نگاه، آهسته در
صورتیکه مسخره نباشد خبلی
بر بدنش شعر می افزاید.
۳- به نظر شما، هر گوینده، یکله تورا است؟
- هرگز، به هیچوجه، کاش میشد، همه
اینها میدانم که صدای هر گوینده
صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
را ندارد، زیرا ظرافت شعر با جدیت
خبرچین در نمی آید.

۴- یگان گوینده رادیو و تلویزیون شعرو سایر
آفریده های ادبی را چگونه می بخورند؟
و این آهنگ میخوانند که گاهی آفریننده
اثر فکر می کند: کاش این اثر را ایجاد
نکرده بودم، فکر می کنم در اثر کوتاهی
فکری میان یکله توری سخن گوینده
هیچ تفاوتی را نمی شناسد. شما
چگونه می اندیشید؟
- چنانچه گفتی شما و من با هم
را تشویق میکنید و آنرا که بی آهنگ و
بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
می کنید گله شما نابجا است.
شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
دست می آورید و هم دل پاروایی رنجاندید
۵- آیا میتوان بگویند که کی؟ اگر
گفتید آخرین تان.
- اینکه شما تا هنوز نشناخته اید، یکبار
دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی
(اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم:
به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
و جمعه) رادیو گوش دهید.

درخششی یک استعداد دیگر روی سن



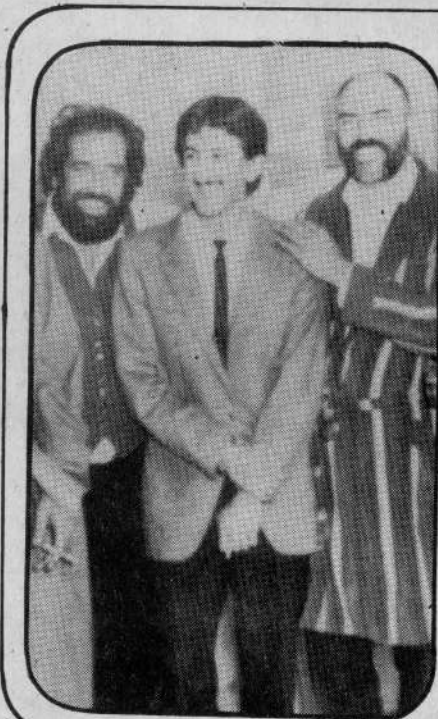
مواجه از موچیل



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و مکتب نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها پو تلویزیون بود توانستم نمایشهای خویش را غرض کنم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیار تفت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادايت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نو به شناخت تیاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، دراماتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم. از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بساد نخست آغاز کردم. اول تراز تیاتر شروع کردم. از تیاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسوولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریک کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که پیشتر به نام قرضدار بود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) پیسکلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوحد نیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسدوژی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنرا و بازنده کی او حرکات او و صحبت او عجین گردیده است. اما مهم (اسدوژی) کجا بود. از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید. با انبوهی از پرسشهایدایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را یافتم. در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میداشتم.



بار اول با مسایل تخنیکي طور مثال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلام، آشنا شوند.
مرداب ها پنج دو گونه گون تاریخی
را نشان می دهد. ماسیمول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
می دهد و خود ماهیت زنده گی را، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار تلما توری شکستندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشینم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی. بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیحاتی ملی پیشرفته و تا -
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده.
قطعه جالب منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله -
اعتیاد و معتاد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت پنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)



پیشرفته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش
ما متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود
بگنجانم تا در وقت برگشتن به شکل متناوب
بمانم.

همینکه برگشتم، سریاز شدم و در چوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم. در سال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیکي سیمینارهای تئاتری
را در بین جوانان برگزار کنم. ۱۰۰۰ مسافر
موفق شدند برای بار اول کار تئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنین
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بمانیم. سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکویری بود ما راهکاری کردند.
اما با تاسف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیکي سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند. بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایتد را گشودیم
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه شب
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد.
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم. طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم.

✦ بخشید شهادتی از صاحب
های تلویزیونی خود گفتند که اولین
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم. تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی، آشنا
میشد با شکل کاملاً نویسنده گرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه.

✦ نوع سایه یعنی چی؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند. دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند
پرسوناژها به شکل سایه ها آشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیل باید به خود همین نور
فن اکویری را به وجود می آورد تا جوانان



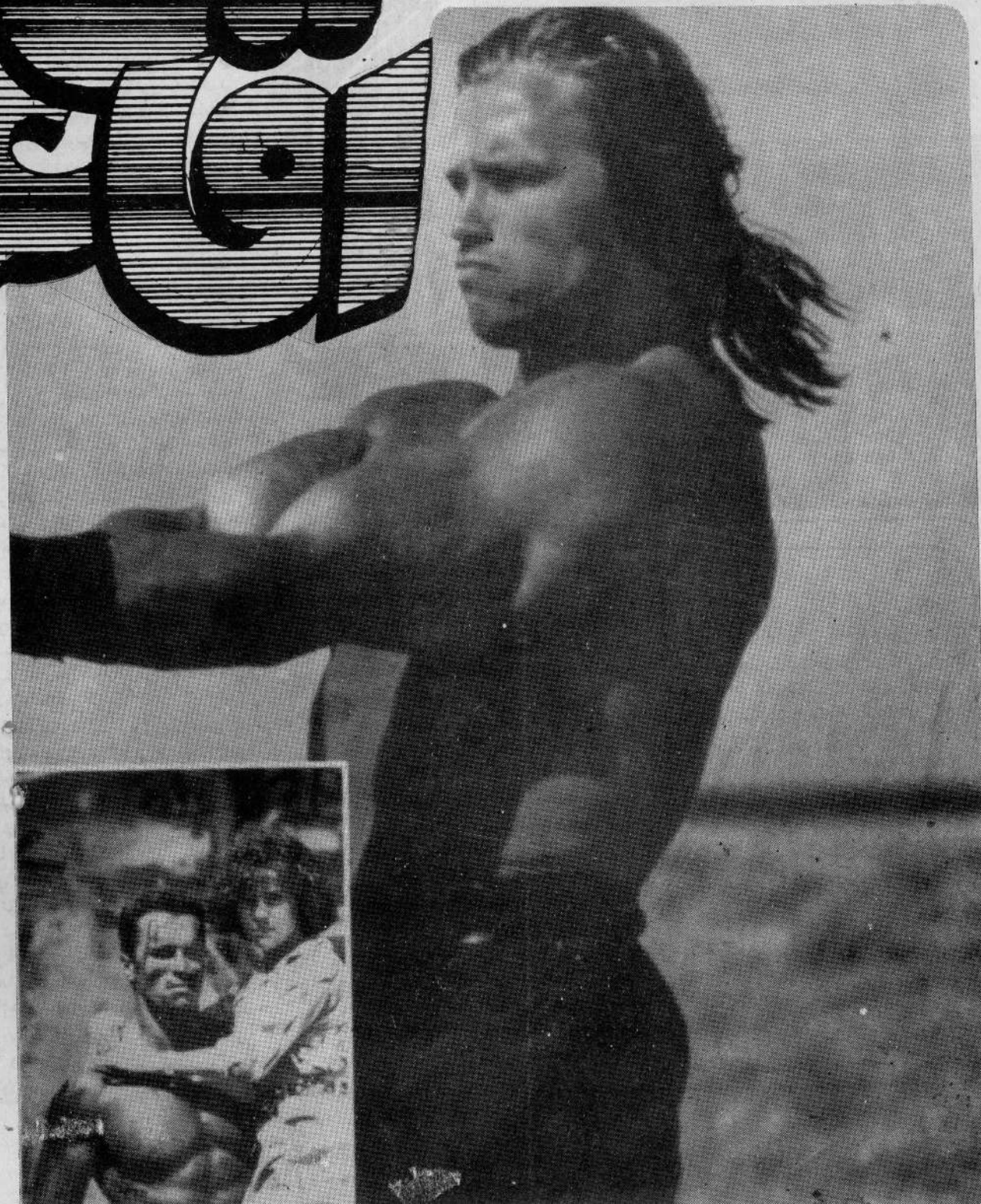
سولو ستار

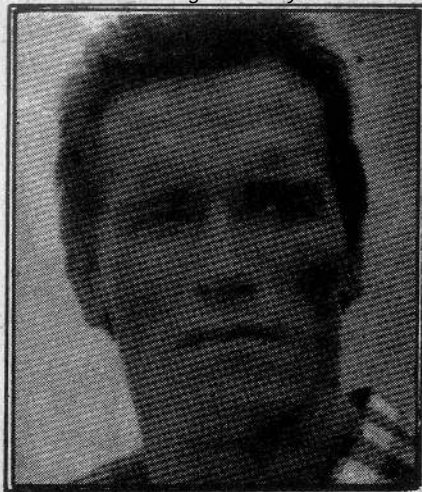
هانیچ " در سطح گرانترین اکتور را
است . از تولد بدو شک و شک از
بزرگترین و گرانترین بازیگران
و جهان را دارد . چنانچه ۶۰۰ -
سانتی Biceps می پس در مقابل
۵۵ سانتی از ستاره و ۱۹۸ -
و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۳ -
میسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستاره . اما
در زنده کی تفاوت : عده ای و
فیل سینه ای ها لیوید درین است
که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
تاری به سینه راه یافته است اما ستاره
بعد از زود به سینه به صورت مشخص
به صورت پرورش اندام پرداخته
است . **سولو ستار** بدو شک نخستین
هنر پیشه در چه یک جهان است
که از دنیای صورت به سینه را آورده
است با وجودیکه **سولو ستار**
کچر " **لیندا لایون** " **پروکسیر**
ستاره فراده و کاراته باز معروف
جنگ فوری قبل از او به سینه آمده
لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۷ در سن یک سال
پس از " سولو ستار ستاره " فار -
اتریش در یک دهکده کوچک کستل
دانا که ها قرار داشت زاده شده
است . پدرش افسر پولیس بوده و او
مانند ستاره طفولیت پر از بازی و
راگد هتانه است . شهرت و مو -
فقت او در جهان سینه به سینه -
هیچ چیز مورد علاقه اش " پرورش
اندام " " بادی بیلدینگ " کس
او را محبوب عام و خاص ساخته است
میباشد . کاپسیر یکی از مؤلفین
و گرانترین هنر پیشه گان سینه ای
لیوید است . **سولو ستار** از هر یک
بلخ به سینه دالتر دریافت میدارد
که طبعاً فاصله زیادی با سولو ستار
ستاره که صرف از فلم " بازوهای -
آهنی " ۱۲ میلیون ها لرد ریخته
نموده است دارد اما با سایر هنر -
مندان معروف چون " **وینر** " -
" **استرید** " **لیندا** و **سولو** -

سولو ستار

لیندا لایون





در تمام و به نفع روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقه جغرافیای کلکسیون ها شدم.

کونی: تولد يك اسطوره.
کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه بی روحیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده آمریکایی آفریده شده است و عوارضی که به روزی به الطی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هرانگر" با تاهای من در فلم "ارتولد با عکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم. همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد. زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم.
به روزی فلم اول کونی ضرورت تهیه فلم دوم را ایجاب کرد. قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه بی که دوازده هزار سال پیش از عصر ماضی است و با عجمه و دلیری میجنگد و است قهرمانی که در مقابل مارمظلم ۲ امتری و فوج عظیم

بقیه در صفحه ۸۶

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریات مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به کار برد بود اشتراک نمود و با به روزی به همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را به خود نبسته. ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و به پل به تاهای کسب چوب: "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسب اندام برای زنان و ... دست یازیده است که از پرورش ترین کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

تتوینگ و "هرکول در زیمبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "ربرت الیمان" هنر نمای نمود. مگر حقیقتاً آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آفرینی در فلمی از ساخته های "بوب دلسون" (کارگردان جوان سینما بود که از جریات تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و درین فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زیرا خود را در قالب خود میافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه را از بودند و از جمله "ستلین" و "نوی" های جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طافه" و توانایی "نام دارد" ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پیشه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند:

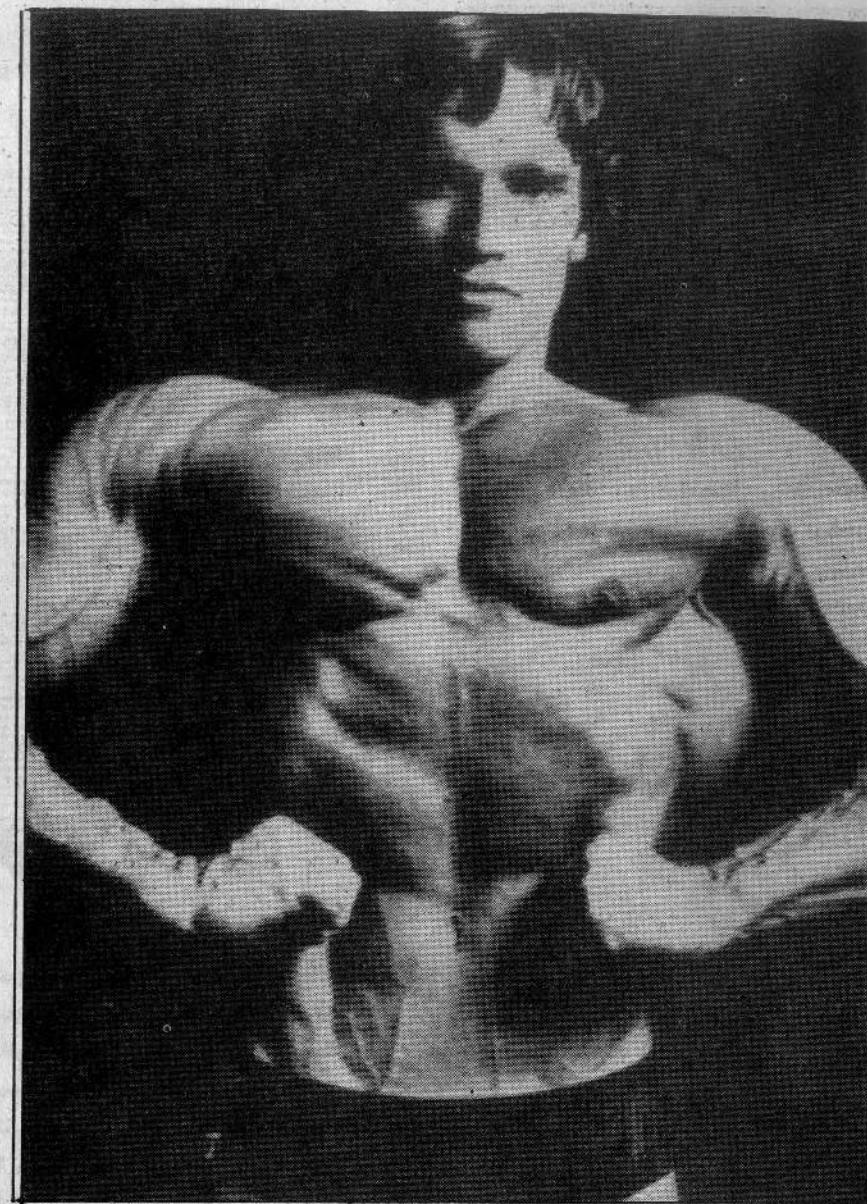
سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

"نقش آفرینی در فلم ها برایم دیگر گزین بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریات مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و تسلیم خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محلی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید به علاوه نمایش اندام احساسات را برانگیخت و پرورش اندام پرورش اندام يك ورزش انفرادی است و در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود و به آنها نیز اندیشه و در آن جا تسلیم و اندام همه چیز نیست."

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود.
"من میدانستم که برای من راه ستدیو های فیلمبرداری اوله از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند کشاند."
در آغاز در فلم "ارتولد"

بود. من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم. در ۱۹ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اروپا روانه "شتوتگارت" شدم. در برگشت مرا زندانی کردند اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم روزی شکار حرفه ای شدم.

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از به روزی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین به روزی اش را به دست آورد. سپس با پشت سر گذاشتن هفت ماهه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد و آن وقت به خواب -



و هرگز از مشقات تمرین نمی تالمیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هرچه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های "باید بلهدينکه" زیبایی اندام، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خواست ب های من پروریدم و سپس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کله قورنسا، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفه و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوه تر از آنان است. در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند. این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس بود: "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم. به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



پوسیدگی دندان

از مجله: ((جهان طبابت)) چاپ
شماره: فوق العاده جنوری
۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتو مرکزی طب
دندان اتحاد شوروی وانگلستان
ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع
پوسیدگی دندان با کارهای با هیچ
بیماری قابل مقایسه نیست.
کارهای با (کم خورده گی دندان)
مرض مغرب کننده، نام و ناموسی
دندان است که در اثر آن تپلر قسم
های تکلی و ساختمان های مغربی
دندان از بین میرود.
اسباب و تکیین مرض: کارهای در اثر
اشغال شماری از اسباب و فکوری های
مساهم سازنده به وجود می آید از آن
جمله:

— عدم مراعات حفظ المصحه دندانها
— آماده گی و استعداد ساختمان
دندان ها به معایب شدن: (ضعف)
مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص
ساختمان کیمیایی آن است: مثلاً اگر
مقدار منرال ها به ویژه فلور آن کم
باشد.

— نوع غذا های مصرفی: افراد در
استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده
مانند مربا، چاکلیت های نرم، کیک
کلیج، اکثریت میوه های پخته و
(ساجق) های بدون نمناغ مخصوصاً
باتیاندن پارچه ها یا بقایای این
مواد در فاصله بین دندان
— موجودیت میکروب های اسید ساز
رشته مانند.

تشکیل کارهای یک پروسه بسیار طولانی
و تدریجیست. اگر حداقل تا سه
ساعت پس از صرف غذا دندان ها
شسته و برس نشوند، نخست در همان
قسمتی از مینا که آن جا لعاب دهی و

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح
بین دو دندان، فرو رفته گی های خطی
و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده
مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین
های کوچک لعاب دهی و مواد غذایی
به میان می آید که بستر نگهداشت و
تغذیه میکروب ها در وسط قشر به شکل
یک بلیک مجتمع درآمده و اسید های
ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود
می آورند که در نتیجه تاثير آن ها اول
یک تغییر بسیار جزئی (فرو رفته گی های
جال مانند و خلا های میکروسکوپی که اما
پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود.
افراد بسیار حساس یک درشتی خفیف
را توسط زبان خود احساس نموده
میتوانند (و این مناجب ترین وقت
تماس گرفتن با ستوما تولوجی پاداکتر
دندان است.) به زودی در خلا ها و
فرو رفته گی ها مواد غذایی جا گرفته
رنگ مینا زرد میشود و پس از ۴۸ ساعت
به نضاری مبدل میگردد (اماد رمتا).

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاهانی و اساج مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجمد که ایجاب جراحی عاجل را منماید.

- ویا پروسه التهابی ظاهر آ را م شده مرکز مغنی زمین برای منتق شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در سازه، پاک مخلق کیمایی چته به قیسه دارای قوه بلند تخریب راتشکیل مدهد. مخلق یاد شده تلهیر قسمی میا را تخریب و منحل نموده و بخت مواد آهکی آن سبب میشود.

وقایع پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچگر به غفلت نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها حتمیست مده بررسی کردن نباید کمتر از چهار دقیقه باشد.

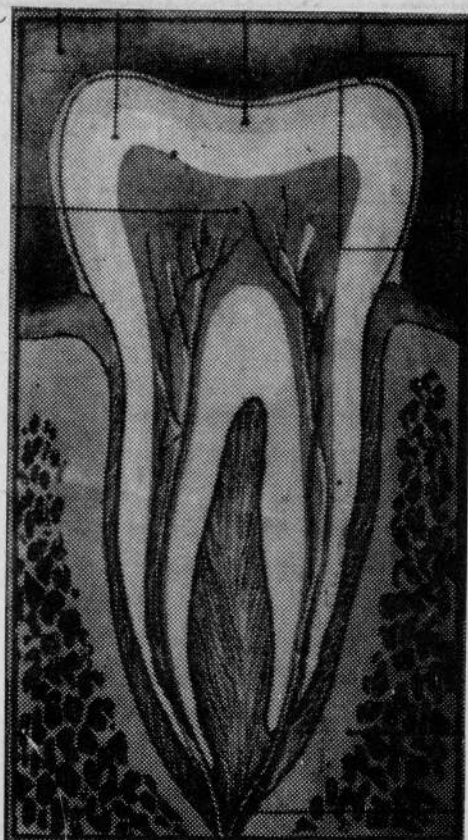
- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سبب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا خوردن دایمی سببها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود. در ریه در وقت غذا چاکلیه یا شیرینی (مخصوصاً بدون جای و میامه) صرف نشود.

- تطبیق تابلیه های فلزی برای اطفال کمتر از سه ساله (زیر ادرسه سال اول حیات مقدار فلز باید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلز را به دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و کاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد جایی و قهوه و نوشابه های رنگه مینوشند میا رنگ سیاه را به خود میگرد.

فرو رفته گی ها با هم وصل شده و عمیق تر میشوند. با آن که تیزاب های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس د و امدار شان منزال های سطح میا را از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق ترین دندان راه میگذاید. این مرحله د نشانده مشخص ووصنی دارد:

اول: دندان در برابر مخربهای کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به وجود می آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری واسید ی میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ -

نموده حادثه و غم ((پولیت حاد)) را میسازد که وصف عده آن درد -

نبغانی و موجه موجه دندان است.

در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی)

زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر غذا های

گرم به درد می آید (نه سردی) و این

نشانه دنده پیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه

شده از بین میرود. جوف از چرک سلو

گردیده و در اثر گرمی جریان های جوف

متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دود را تخریب میکند و تخریب سبب

درد شدید میگردد. اگر مرض در این

حالت توقف داده نشود، التهاب

از دندان خارج شده، ساختمان های

مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند

چیزی را بوجود چون درد زجر آوری

تحرک میشود (حتی تماس زبان درد -

ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا-

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه

همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد

و خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سياهو به با نان " هوک کالبرن " باهازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جهد وی از همسرش طلاق گرفته و هر کاری را با صبر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نمی گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرن " با بوه به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گذشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و دوری اینک تنها گریه ۲۰ سال تخیلاتی رادر جامعه ی جنوب امریکا و بریز اتفاقاتی رادر روابط سفید پوستان و سياهوستان این مناطق نام طریس شود . دوستی نزدیک و محلی بر احترام بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاهی این فیلم کیرل دادن نمره بقیه در صفحه (۹۴)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیات همه اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است و زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهای را شخصا انجام دهد و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی بوه را کار می دهد سال ۱۹۸۸ خود را می راند تئوکر حواس خود را از دست می دهد و موقتاً را اعتیادهای به دیوار باغ هسایه می کشد و خانم " دیزی " از این سانه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و " پولی " نامیده می شود " باهازی " توان میگرداند که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در ریزهای آینده می شود و می بیند که مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصی برای وی استخدام می کند تا به این ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فیلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فیلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلماز اسفراهایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تانندی " " امورگان فرین " و " دان ایگره " در رول های اصلی به طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما جرای چنین دارد : فیلمی نیمه دراماتیک و احساسی باطنز پردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طویل المدتی را که به کندی اما باثبات بین یک زن سن سفید پوست و بوه و یک راننده ی سياهو است طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد به معنوی تشاهی می گذارد . یک منتقد در اروپا این فیلم را " فلسی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرداخت خت فیلم طرق قدیمی ساخت فیلمهای محبوب هالیوود رادر اذهان زنده می کند اما هر حال محاصل کار هنر است . توجه زیادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقام امریکایی به این فیلم شده و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زی به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قابل می شدند . خانم " جسیکا تانندی " در این فیلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۱ سال کثرت از سن واقعی هنر

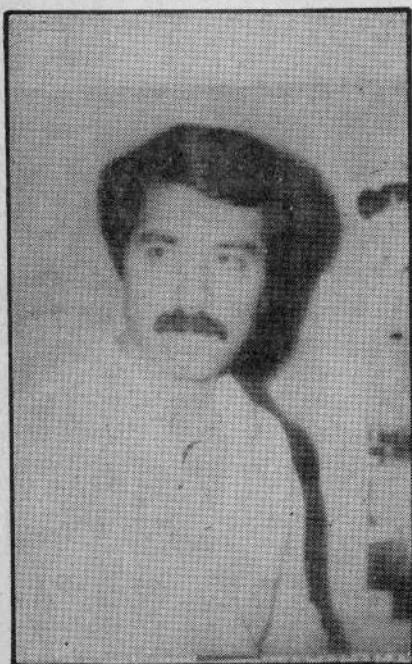
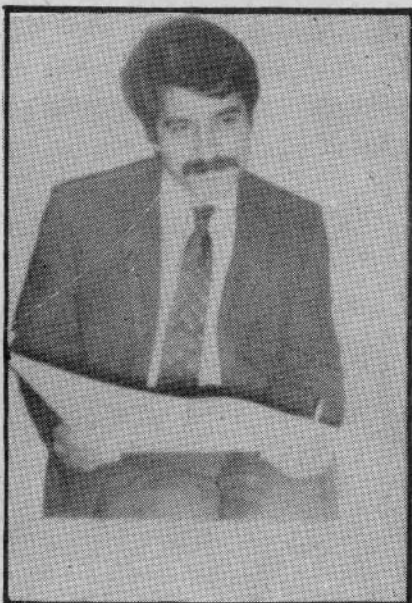
" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالفرز " که با بازی در فیلم " شرلی والین تاینسن " رخشیده بود حمایت می کردند اما اکادمی علوم سینمایی امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود جایزه را به خانم " تانندی " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فیلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فیلم " رانندگی برای خانم دیزی " فیلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت . فیلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فیلم " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جایزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لهور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه مزبور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلماز برجسته می شود و از این بابت وی را همدیف با بزرگترین فلمازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فیلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

نقشه د. صفحه (۹۲)

هنریشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهجورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فیلم

" بهترین فیلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فیلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنریشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فیلم " پای چپ من " بهترین هنریشه زن نقش اول : " جسیکا تانندی " برای فیلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنریشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فیلم " افتخار " بهترین هنریشه زن نقش دوم : " برندا اریک " برای فیلم " پای چپ من " بهترین فیلمنامه ی اوپن سال : " تام شولین " برای فیلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فیلمنامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فیلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فیلم خارجی : " خبر امر - یکایی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فیلم " راننده کی برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی اسکار بهتر - ین فیلم سال را به خود اختصاص داد . این فام که ازل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تانندی " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تشاهی گران تلویزیونی گفت : " هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین اوج و قرب نهند . از شادی در پوست خود نمی گنجم " رقیبای صده ی خانم " تانندی " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فیلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین

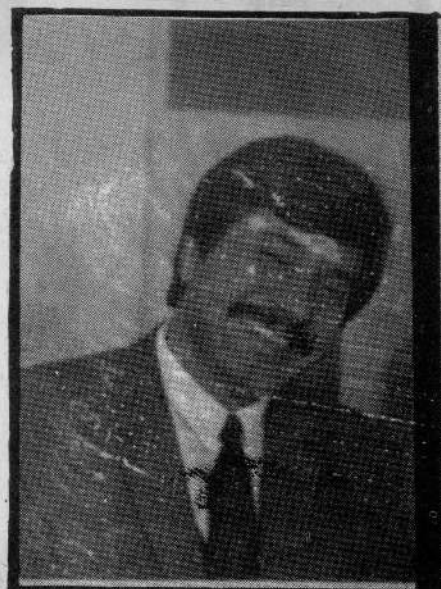


بازی کرده اید ؟
- بله در فیلم "بهار موفد" نقش
داختم .

- برای يك سينما گره هنگام فلپبرداری
چون خاطراتی میتواند اتفاق بیفتد ؟
- زنده کی يك سينما گره همه اش خا-
طره است . برایتان قصه كتم كه يك وقتی
به تاشكند دعوت بودیم . اصلاً مفسر
شعر می بود و ولی من در آن جا تقاضا
كردم تا كمرب می در اختیارم بگذارند كه
از زندگی اطفال افغانی كه در آن جا -
درس میخوانند - فلپبرداری كنم . كمرب
را به اختیارم گذاشتند در آن جا فلپبرداری
كردم . سپس به دوشنبه آمدم در
آن جا نیز فلپبرداری كردم و در ضمن -

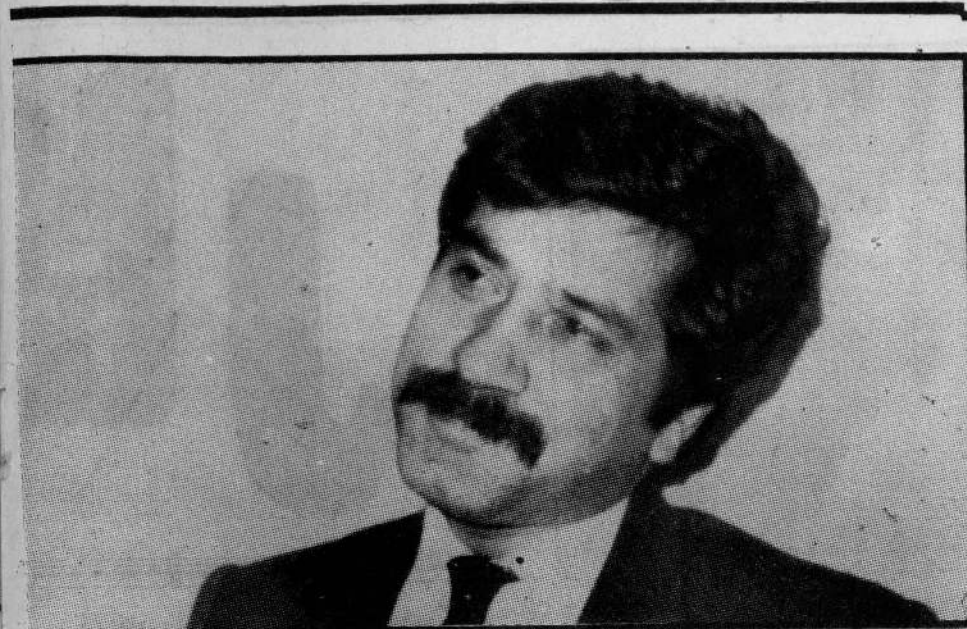
يك فلپبرداری مجرب نیز در آن جا
با من توظیف شد او هم خواست كه
فلپبرداری كند . او با مفرقین میكشود
و تصویر میگیرد و ما تعجب نمیكردیم سر
انجام موسی را دشمن و حبیب طلوع
از میهن خواهش كردند كه من خودم
فلپبرداری كنم زیرا با مفرقین زیاد -
وقت ما ضایع شده بود . من كمرب را گرفتم
فلپبرداری كردم . فلپبرداری تمام شد
و فیلم به لاہور تدارك . فردای آن روز با
رئیس سینما توكرانی و دوستان خودم يك
جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا كردیم
دیم متأسفانه يك حادثه هم از آن فلپبرداری
مجبور درست و نادرست بود .
وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به
سوی من نگرستند و از من میپرسیدند
كه در كجا تحصیل كرده ام و هر چند
میگفتم درین رشته تحصیلی ندانم و باور
نمیکردند میگویند باید در ماسکو تحصیل
كرده باشم و دوستانم "موسی را دشمن
و حبیب طلوع" با خوشی بهم را میپرسیدند .

- چي کار تازه می روید دست دارید ؟
- فیلم تازه می به نام "مکوت" را زیر کار
دارم .
- اگر بر سنی آخرینم را کنجکاری و -
کستلخی تلقی نمیکند ؟ اندکی دیسورف
رفته کی شخصی تان نیز صحبت کنید ؟
- از دوایج كرده ام . سه بچه . قصه دل
دارم كه هر سه تن شان در برخی از فیلم
ها نقشهایی را بازی كرده اند .



كه جز يكی دو فیلم داستانی و سینمایی
و يكی دو فیلم تلویزیونی و ديگر هیچ فیلم
ما دور نمانده است به این معنی كه
فيلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق
به پالیسی روز ساخته شده كه اینكاش فیلم
های خوب فلکلور يك و محلی وطن خوشا
ما ساخته شده و نشر میدهد تا جای فیلم
های بیفصل تجارتی . خارجی را میگویند
ما تازه تصمیم گرفته ایم تا فیلم های آنها -

هی - محیطی كه برای پهننده ما پذیرفته
باشند .
- فیلم های ما چرا نقش شوند "مسئله"
دارند ؟
- فیلم های تلویزیونی غالباً طوریست
كه ماه خاطر سهولت كار و روی مسرت
آواز را بگویم . لذا از آن جایی كه ماهيك
ها زیاد دقیق نیست و از جایی هم
مشكل ليستگ وجود دارد . لذا آواز
مفهوم میباشد .
- آیا گاهی خودتان نیز در فیلم نقش



حق و پهن چي نوع بوده اند ؟
- اگر چه پاسخ این پرسش بیشتر به
مسؤولین افغان فلم تعلق میكشود
ولی منحت يك سينما گره میتوانم بگویم
كه محصولات این مدت زمان واقعا
خوب بوده و برای آینده نیز امید بهی
مباشند .
- به مثابه يك سينما گره سينما آن چه
را كه است باید تصویر بدهد و یا آن

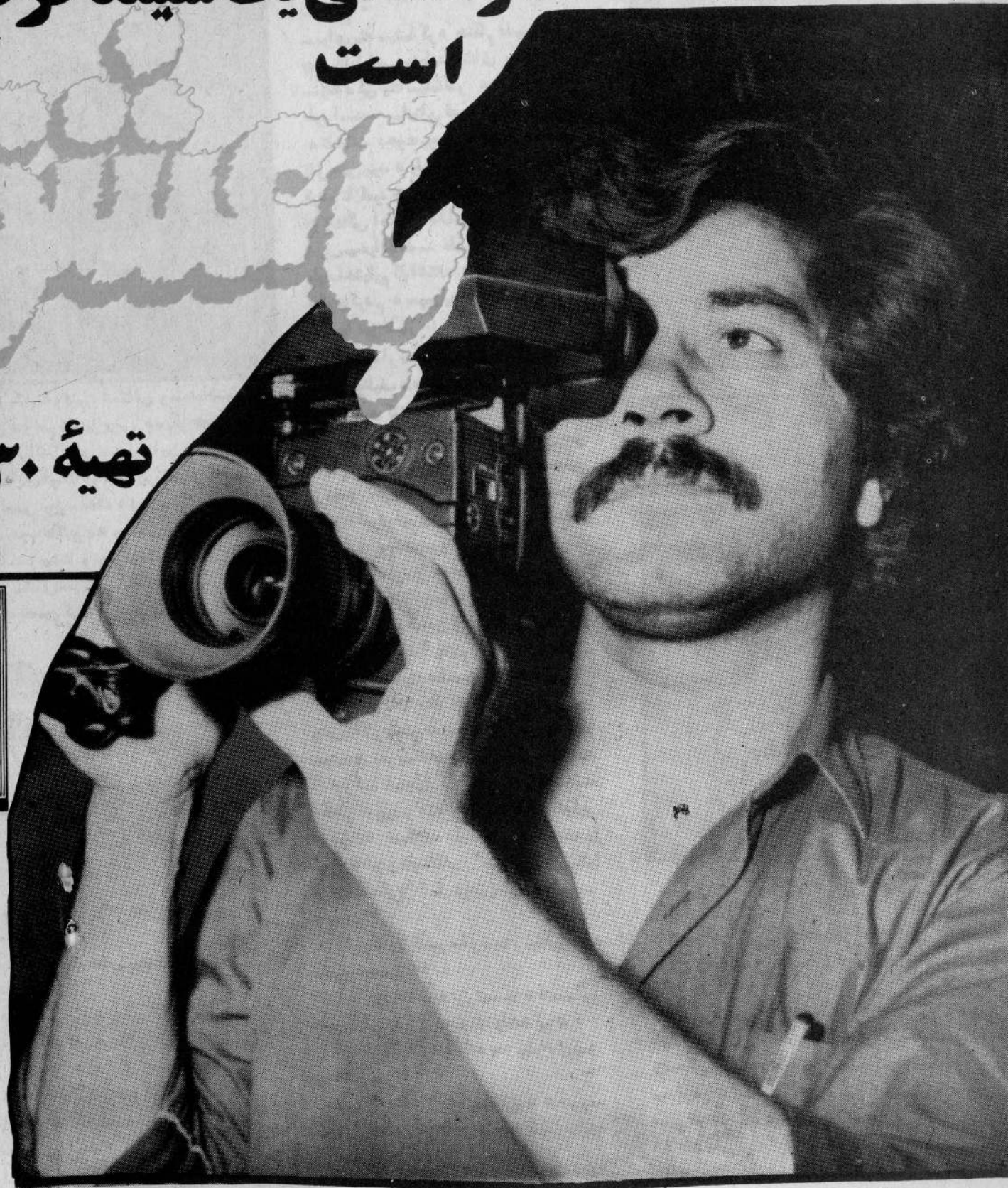
سينما روی آورده اند . چهره های تازه
و با استعداد دیگری را نیز جذب كند
تا سينما انحصاری نباشد . و ما خود -
میدانید اگر در يك هفته سه فلم نشر شود
و در همه آن همان يك هنر پيشه باشد آیا
برای تماشاگر دلیكتر نخواهد بود .
خوب اگر افزونتر از این بگویم . فكر میکنم
درست نخواهد بود . ولی يك چیزی
را باید یاد آور شوم كه سایر بافیلما در

هنرمند باید
هدفتان باشد
چه را كه باید باشد ؟
- چون سینمای ما يك سینمای چپ
و بالستیک است نه سینمای -
تجارتی . لذا با شناخت از جامعه فیلم
ها تهیه میشود .
- ما فیلم های بسیار خوب داریم ولی
هر کدام آن ها چرا صرف يك بار نشر
میشود آیا نمیشود كه به جای فیلم های
خارجی ساخته های کشور خود را بپوشیم ؟
- به پاسخ این پرسش تان باید بگویم
کشورهای خارجی حتی از هنر پيشه های
كشورهای جهت بازی در فیلم دعوت
بمعل می آید . ولی درین جا هیچ كه
يك هنر پيشه نام كشد . بعد متوجه
است كه در هر فلم برایش نقش داده -
شود و این را نباید انده كه آنرا تعجب و كركسری
مطالبی به همه فلماها میباید یانه
و وقتی برایش نقش داده نشود . آن وقت
خودتان میدانید . . .
- محصولات سینمای ما از نظر فنی

« هراس از چي و از چي کسی ؟
- هراس از نقد و انتقاد .
- آیا گاهی فلم های شما نقد شده اند ؟
- برای نخستین مرتبه فلم هنری " به -
سوی لانه " كه پس از اعلان رسمی حاله
ملی تهیه كرده بودم از طرف برخی از -
سينما گران و منتقدین مانقد شد . هر
چند كه کسی ها وكاستی های آن را
به رغم میگویند . من نهایت خوشی
و راضی بودم . زیرا به نظر من نقد در
سينما و ديگر كارهای هنری و پگانه راه
بهترین رفت از كاستی ها و كسی هاست .
- عبادر آشار صحبت خویش گفتید
كه با داشتن علاقه و اندیشه می -
سينما آید و میكشود كارهای شربخش
را به انجام برسانید در حاليكه گروهی
میگویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی
وجود ندارد یعنی كه كار مشرب به منظور
بهیود فلسفای صورت نمیگردد ؟
- اندیشه و خودش ایجاد كراست
من با اطمینان گفته میتوانم كسانی كه
در سینمای ما وجود دارند با درك رسا -
لت خویش در قبال سینمای ما میاندیشند .
این سینما گران ما بار سالنهایی كه دارم
ند . با آرزو بندی تلاش مینمایند تا يك
سينمای بالستیک و واقعی را در كشور
میان آورده و آن را هویت ببخشند .
- آیا واقعت دارد كه در سینمای ما بیشتر
به واسطه وسیله اعتبار قایل میشوند . تا
به استعداد ؟
- نه به هیچ صورت واقعت ندارد
شما میدانید وقتی كه فلماها نوشته میشود
تعجب و كركسری ها در آن برجسته و تفریح
میشود امكان ندارد آن تویی كه در -
فلماها تشبیه شده . آن را تفهیر داده
و به کسی كه عقده دارد و میگوید :
فلان كارگردان به من نقش نمیده
نقش داده شود درین صورت من فكر میکنم
باید از فلماها نهی دوباره خواسته
شود تا تعجب و یا كركسری را دوباره تفریح
بدهد .
كارگردانان ما چون انجنیر لطیف
سمید اوركزی و فقیر نیی و جوانمیسر
حمیدری و واحد نظری و شبان و علیمیل
و دیگران همه شان آرزو مند این استند كه
در پهلوی سایر هنر پيشه های كه به

عبیدورکزی همه زنده گی یک سینماگر خاطره است

تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فیلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فیلمبردار در بخش تلویزیون است.

آغاز کار عبید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و دیاالوک و تئیل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه بی که به کمره داشته از یک سو و کک و تشویق دوستان و همکاران از سوی دیگری را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید - خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمیدرفت.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسرم من تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراض - محمد من و آنان را و داشت تاهیتی تعیین کرد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید



و فردای همان روز به کار آغاز کردم - قدر آن زمان یک پایه کمره دید یعنی - ها وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های روشن تلویزیون هم نهاد بود و ولسی از آن جایی که من علاقه مند بودم داشتن یک اندیشه انسانی کار را آغاز کرده بودم و همچنان با تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیقی فیض الدین فروغ و دیگران" با تلاش کارهایم را پیش میبردیم - در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دوب

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن کسی که خود را میگوید - علا - قد به هنر سینما راد و خودش احساس می کرد و همان گونه که امروز اطفال او - قد مند این هنرند - فرض مصاحبه به دفتر کار عبید اورکزی که در بخش تهیه فیلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست مبروم و ولسی او را سخت مصروف میباشیم - بار اول معتقد به این مفهوم که هنر - ندان به ویژه سینما گران واقعا - انسا - نهایی مصروفی استند - عبید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه

مستانم و کسانی که با من همکاری بودند و از من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سیاسی آمیزی به اداره ما میبردند - کار ساختن فیلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟

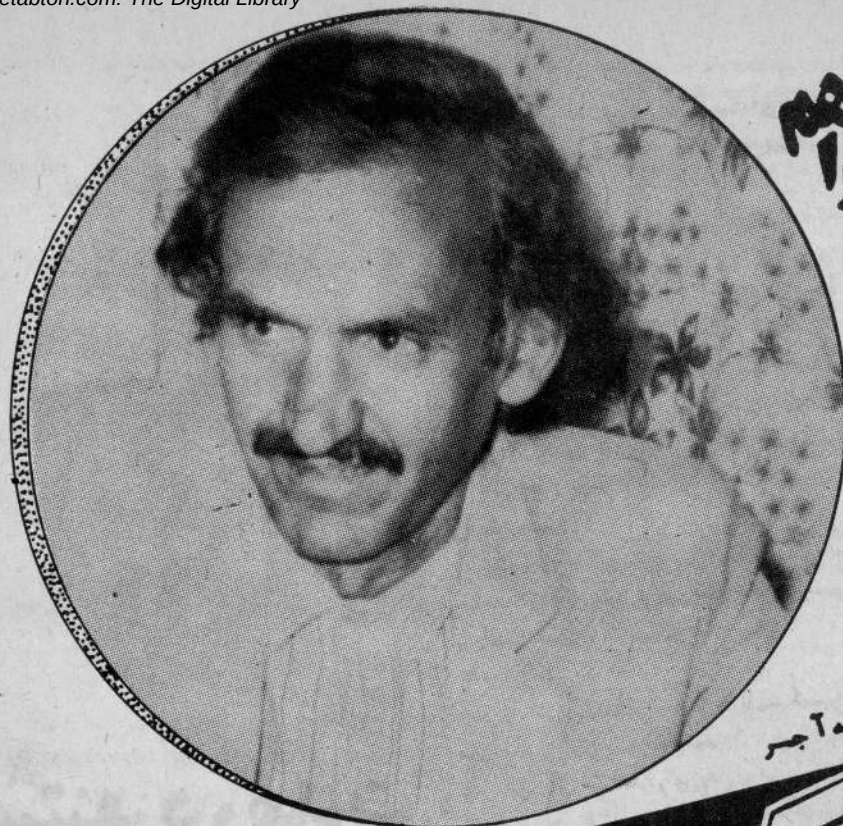
در سال ۱۳۵۸ با برادریم سعید اورکزی ساختن فیلم هنری را آغاز کردیم - همچنان با همنامها - پارچه های تئیل و راپورتاژ ها را فیلمبرداری میکردیم - اولین فیلم هنری را که ساختند و کدام بود؟

در سال ۱۳۶۰ فیلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فیلمبرداری کردیم فیلمهای دیگری چون "شکوه پیریزی، احساس - راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فلاق و یولداش همه سوی لانه و فیت و اندوه مادر و عاصی و رنگ خون و میوانه و همچنان فیلم هایی را که خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فیلمبردار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میوانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است - و در حدود "۳۰" فیلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژ ها و گزارشهایی از تمام قلمه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فیلم هایی تهیه و به - دست نشر سپرده ام -

چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟ - میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فیلمبردار موفق شوم - هنوز در پشته اول زنده هم قرار نداریم - میخوا - هم قدم به قدم پیش بروم -

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف مهمی نداشته باشند و شاید کسی بخواهد فیلمبردار باشد و کمره بین باشد و یا فیلمنامه نویس باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس پاهدف تعیین کار هنری خود را پیش ببرد -

لطفاً ورق بگردانید



مجید سیند : میخوام سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از ذکاء جبر

سیند از «کوه دستور»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز
ماهرمان مجید سیند که ۳۵، ۳۴ و ۳۳ ساله
شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه
تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار
نوازی های او افزون بر آن چه هر روز بسا
هنرمندان در سته یوهای راد پوتلویزیون
مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی
اورانشان میدهد.

سرافش را در ریاست راد پوتلویزیون
میگیریم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که
ایندک آن را با شما در میان میگذارم:
* چرا از همه آلات موسیقی، سه تار
را انتخاب کرده اید.

- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی
سخت دل بسته بودم تا آن جاکه روی میز
درسی رسم طبله رامیکشیدم. و در ساعات
بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کور-
سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد
بزرگ موسیقار ما (استاد سراهنگ) ایجاد
شد. شامل آن کورس شدیم و مدت شش ماه
در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش
چیزهایی آموختم و این که چرا آله، سه تار
را انتخاب کردم، تماشای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار
نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را-
استاد عبدالحلیم جعفرنواخته بود و من
چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا
بشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چس-
میخواستم، در یک هفته به آن قدم رسیدم.
* چی گونه آغاز کردید.

- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ)
زانو زدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی
واله موسیقی سه تار شدم که آن استاد
بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یارم
رسانید و همچنان با دستنهایی و مطالعات
کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن
سه تار به چاپ رسیده، خود را آشنا
ساختم و استاد به بردم.

* در مورد بیدایش و قدمت سه تار در
داخل و خارج کشور چی حرف های دارید.
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو
بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود
آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان
سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هندوستان در کشور ما استاد هندی
به نام معراج الدین خان تدریس کرد و
شاگردان بیشماري تربیه کرد.

* چند مکتب سه تار وجود دارد و شما
خود بهر کدام مکتب استید.

- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام
(معیار) و (اوتوا) من هم مکتب را
آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار
بنوازم، اما میخوام سبک مشخص و ویژه
خود را داشته باشم.

* چرا سه تار نوازی در کشور ما طوری شاید
و باید رواج ندارد.

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک
است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما
در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده
میشود، در حالی که یک سه تار نواز نرزیه

بقیه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمند ته د هرڅه دمخه د هنري اخلاقو لړل ضروری دی



مرکه کوونکی د لهرم

حاجی چمن د یو هنري کورنۍ چمن

کله یی چی گوتی طبلې ته ورزیدي
شی یوه دنیا خوښی اوافسون فضا پاکه
کړي . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی
د انسان روح آرامی ښوونکی افیزي
لاندې راوړی په رشتیا دده لاسونه
خوږمه د احساساتو پارونکی بارز شته او
باقدر ته دي .

د حاجی چمن سره - چی همیشرد
بسرلی د چمن په خیر شین اوځندان -
لیدل کيږي . د موسیقۍ په ریاست کسی
مخامخ کيږم . د لنډ روښنه وروسته د
مرکې بلنه ورکړم چی په ډیر صمیمیت سره
حاضر یږي . داسی په خبرو پیل کوو :
- کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو
همیش خوږ اوځندان یاست . آیا د
هنرد ساحی څخه ... دداسی حال
کی چی موسکایی په شونډو بریښی زما
خبره بري کوي اوای :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمند ته
د هرڅه دمخه لازم دي چی د هنر ضروری
اوږه اخلاق ولري . نوځکه همیش چی
زما پښه مخفل اولاسرمی طبلې ته ور
زوي شی هرڅومره غم چی می په زړه کی
وي غټه گټه بري کيږي د اوه خندا اوڅر -

ښی خلکو ته خپل هنر وړاندې کیم
- تاسی څه وخت د موسیقۍ نړي ته
گام کيښود ، د پوڅه پوڅه نه وروسته
واپی :

- غلوښت کاله دمخه هغه وخت چی
لا وړ وکی دم .

- داسی بریښی چی تاسی په یوې
هنري کورنۍ کی زیږیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی
زما پلار طبله اوتره می آرمونه غزوله
هغوي نه یواځی زه بلکه ډیر زیات
شاگردان روزلی دي . تره می هنري
ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله
کی م او دمخه په ډله کی په اصطلاح
ښه ((پوڅ)) شوم . او وروسته می په
نورو ډلو کی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال
کی د محمد عمر په مرسته می له راپ یو
سره همکاري پیل کړه او چی د ډیري
مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت
یواځی سید علم او طلا محمد دراد یوسره
قرار داد . درلود . نوما په یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د خان سره
راوستل پروگرام په موثیت کړ او په هماغه
وځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه
بهر ته تللو .

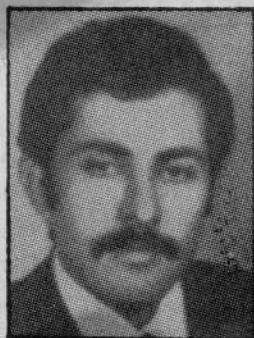
- تاسی ولی په دومره عجله ځان بیرونه
جلال آباد ته رسولو ؟

- موږ په جلال آباد اوخواو شاسیموکی
ډیر محبوبیت درلود . لږو لږو سیمو لکه
کمر ، لغمان ، پېښور او پکړه نورو سیمو ته
به ود ونوته غوښتل کیدلو ، او هر واده کی
دوه شوی ساز غزول کیده . یعنی وخت
به یو واده لاڅمته وچی د پل واده نفر
به منتظر ولاړ و . د بهرات په میاشت کی
خوږه اصلا کورته د تگ او د جامود بدلولو
وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایستاسی د دې وضعیت په
وړاندې ستاسی میړمن عکس العمل نه
ښوده .

پای په (۱۳) څخ کی

د باقبريال دوه شعرونه



سو درغونه

تاته هوسيزم د رڼا هيلی تر سره شته
 شپه غومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شته
 ستا په ايښه کې زه دخپلې سوزې مخ ونيې
 خدايې واسعانی پينځی زما په حال خبره شته
 زه د زړه له وينو رنگونه د شفق لمره
 ته په ترمو اوښکو پوي، بله تر سحره شته
 زه به دلالة په شان ښکاره سوي دافونه کړم
 ته سهارنی وږم، چلنزه تردلهره شته
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي
 د پروخوږيدلم يو عمل بيامی تر نظره شته
 مينی دروازي شته له ښکلو رنگونه سهره
 گل کړه د غزل فوټی ژوند ون ته ساه پريره شته

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلين
 باقي بريا

کلونه لور زمانونه

خو شپې د انتظار اوزده کلونه
 د راتلوته د هغې سترگی په لاره
 راسره د نا اشنا هوس خيالونه
 اوزږگی مې په گوگل کې ټاکلاره

عوانی هيلی غلی غلی تختېدي
 اند او ژوند مې د مستو ترانه وه
 ما لمبه کړه د پوي په سر وينا ته
 نژدې شوي د وصال خوزه شپه وه

سرونگولو د بيلتون پرده کړه لري
 راښکاره د هوسونو شاه زادگی شپه
 او د مينی د تاوده بستر د پا سه
 ساه نيولی، خوا په خوا فري شوه

جوړه هسې د گلونو سره فتنه وه
 په سينه چې مې گلپانی رنگينه شې
 ولوليزه مې د مطرو خوشبوی وې
 هر نظری د ښکلا و نذرانه شې

د اورېل مې زانگيدل تاوکړي ولونه
 اوسکايی نخېده په انگور کسې
 ټول مې فوز شوه د مينی انگازو ته
 د وږي نيمگی ژسې په نغمو کسې

د هغې د سپينې خولې له ښکولو
 د سرو شونډو د شرايو څه مستی وه
 د بدن په مرفلنيو اندامو پسې
 زياتيدونکې د پافې هوس گرسې وه

له وړينمينی دوشالی چې را وتله
 د سپينې تلکې گلان مې په نخاوو
 لکه ښه په خولوکې پورته پورته
 څه اثری په کتوکسې د حياوو

سپينه وړانگه د سوز مې خوره وړه شوه
 لويدي د عوانی مسته جذبه وه
 اوله گرمو او سيلو پسې ښکاريدله
 تلوسه مې بارونکسې ولولسه وه

د شپو هغه بهير بسللی و و
 چې د مستی فوټی وسپړل کلونه
 دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غزل بایر کیف

پهين اين پېر مې انسانه مېرمنه
 نسانه از بلاي مېرمنه ديوانه مېرمنه
 او مېرمنه د شام و شب تاريک
 که د شام لاش خوار د پو
 سپاه راقبه مېدارد
 جهان راقبه مېدارد
 وهر که شب مېرمنه آر
 برويش حمله مېرمنه آر
 اگر شب را قدر خواهی
 دعاي بايدت بر لب
 چراغی بايدت بر کف
 سلاحي بايدت در دست
 دراهي بايدت آزاد
 چه گوي تو؟
 چه بنداري؟
 مگر اين مژگن بشت بپوشد
 پنهان راست مېرمنه

اسد الله ((ولوالين))

شماره ۱۰۰

پرستو آمد و پوي رسيدت آورد
 بهار و هفت روزگان را شگفته باران جوشت
 بشارت گل سوزي زلف نازنين صحرای گل
 که ميويد زلف نازنين صحرای گل
 به راه آمدت، گل نقش پای تو پرورد
 که فصل وصل، گل نقش پای تو پرورد
 چو کاخ عمر مرا باد همجو حج باد آورد
 ترا رساند خدا دگر دست از تو نبرد
 خوش آمدی که دگر دست از تو نبرد
 به جهان آمدی که دگر دست از تو نبرد
 به سینه تاه بود نقش پای تو پرورد
 هنوز تازه بود نقش پای تو پرورد
 مرا به عرس آتش مهریان باد و باران
 که گشت سینه ام از آه بپوشد باران
 مودت که توئی در نگاه (حادث) فرد!

عبدالمسيح حاتم

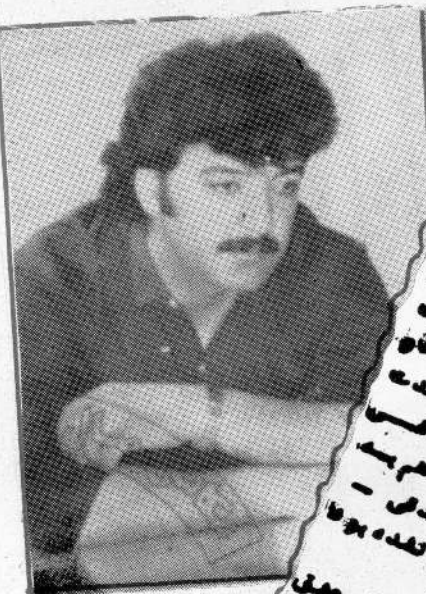
اگرم خرمی در خندق

موتور به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
فرعی در حرکت بود. دفعتاً با یک سوار
در مقابلش ظاهر شد که با سرعت
پس از آمدن در پیور دست و پاچه شد و
به جای برك موتور اگسلیتر موتور را همراه
فماطر به داندیا سیکل را به فاصله دوری
پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود. هاکس
خرمی که شاهد این حادثه و حقیقت انگیز
بود ناچار به خاطر نجات جان خود، خود
را به خندق پرتاب کرد. به سواره چنسا
فوق خندق شده بود که به مشکل
تا خانه رفت.



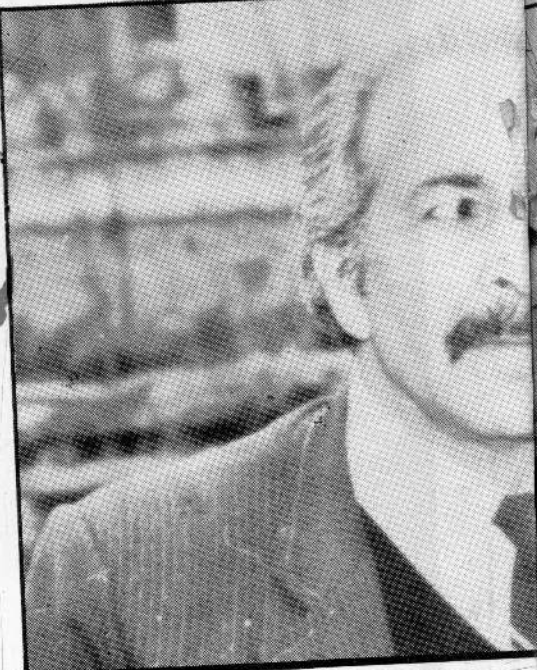
موتورخانه مذکور که آبر

چهار کپ چهره خبر



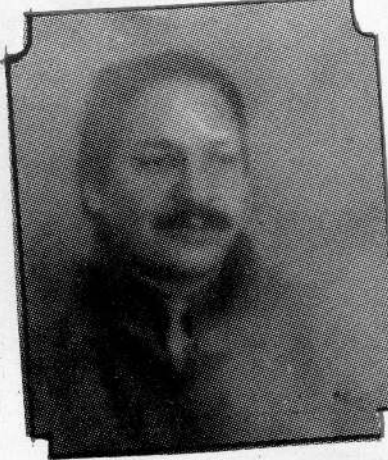
عاقبت در راهی روشنی در تاریکی

نعمت آری هنر پخته، علم های انداخته
با همه میفانست او که در فم سناپس
حساسه عشق با سابه نفس با آری
کوه آواره عشق و دل داده کی این فام
هنر پخته بر سر زبانها افتاد و به فام
فوت گرفت و طور که در اندک مدتی
آگاه شدیم که این دود داده با هم به
پای سوره نامزدی فام سوری شده بود
درازی از نامزدی کرد.
که به زودی ازدواج کردند.
واقع در دناکی که در فام انداخته
فام سناپس هم با به حیرت انداخته
مانعت نفیاری کردی سابه فار فام
های بعدی سناپس از طوطی فام
نعمت آری بزرگ نماد و بر کار و هنر
را به اندوه بزرگ نماد و بر کار و هنر
سفر خط بخلا کفایت.



عروس خارج عظیم عسکر

پشک از نزد ما فوار کرد. بود همه
مثلین و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
لویز بین را محاصره کرده بودند میوه
ر زهر زمنی تمهید پنهان شده بود.
خلع بودا گاهی این سوگامی آن سنو
مدود تا مگر پشک را کهر نماید. اما
کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
و هنر نایی همه با هم پشک وابسته بود که
در آن نقش داشت اما مدانید که آخر
چی طور کهر آمد با پرتاب کردن تکه های
تسکیت و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
سباه و چرکین.
حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
پشنامه عروس خارج رخ داد و همه
را خسته و اندوهگین ساخت. عروس
خارجه می که با زنده کی افغانی میکانسه
بود و پشک همایش زنده کی میکرد...



حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار

جواد غازی یار د هلیز ایستاده
را به تلهو بین را میبوم تا از حادثه
زنده کی هنر خوب برای خواننده گل
مجله فام که تا این که او را فام
منزل اول تعمیر تلویزیون با زست و حالت
دگرگون در حالی که دوستاش گسرد
بقیه در صفحه ۹۴

شیرین گل پرسوز عروس به منزل آورد

سید محمد الله که هنر و ستایش او را بنام
شیرین گل پرسوز میفانست در
حادثه که در این روزها خساره بزرگ
اقتصادی را به خاطر هوس و آوازی تهر
لداو شد. آوردن موسیقی به خانه بود
که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
قرض کرد تا پیش فامیل عروس و سیال و
شبه که نماید و متقبل شدن این قرض دوام
و صرف کلان عروس چندی میفانست که
شیرین گل باطله از آنجا هاو با خوشی
و هادی عروس را به خانه می آورد و آنجا
دارد تا موسیقی واقعه چون فامیل
که سال های سال به امید میبود با او
مجلس میبایان و سا زنده زنده کی میفرست
پاشید.



البوم سباوون

انيل کپور و سونی والیا
دوہتر مند موفق سینمای ہند

ANIL KAPOOR



Outfit Courtesy: Rasoolbhai Adasji

Sonu Wallia
Photograph: Mukesh Panchal

رازهای فیلم‌سازی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنکس -
براشتر است. بنکس میگوید: من از آن -
دایرکتور هانیپتم که هنرمند را آزاد بگذارم
و بگان بارم خودم برایش دبل رول بیاورم
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
نه کرد پگر و اگر نمیتواند خدا حافظش ...
اوبه جواب سوالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمی
استم به نام ((چالاباز)) و قرار است در یکی
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه
ببختد - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
مراتب آشوک امرت را بفر کرده، بالایی
ناز میفرود و تصمیم دارد ازین صحنه پس
صرف نظر شود و یک کسی دیگری برایش این
شات را انجام دهد و حتی دستور میدهند
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد -
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به
دستور و کرشمه هیروین هاتفریبم هم ...»

برم بهیاری به شکایت هایش از سری -
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام
آشوک را از زبانش شنیدم، صرف در همین
مورد فکر میکردم و اصلاح پگر نفهمیدم که او
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی
گفتید؟ شما آشوک امرت ... او کیست؟
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در
جهان تا اخیر را نمیدانم؟ آنهم اسرار
یک هیروین؟ از مد هیولا تا نرگس،
از هیما مالدینی تا نیتوسنگه و از رینارای و -
موسی تا سری دیوی.

از سال ها به اینسو سرتاسر هند ازین آهنگ
فلم مغل اعظم به شور آمده است ((جب
پیار کیا تو درنا کیا)) وقتی عاشق شدی
دیگر هراس برای چی ...»

بقیه در صفحه ۹۹



است. برادرم آشوک امرت را بفرمید
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
برایش جواب مثبت داده است.

سپس برم بهیاری از من دعوت کرد تا به
خانه آخر هفته عکسهای یادگاری مشترک -
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من به -
جشان خود دیدم که ...

وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
دقیق بگیرم. اما قبل از اینکه من کوچکترین
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به -
راه انداخته و در داخل سندی دیوی ((بی بی))

محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد پیدا
شد ایم کرد: ((امریش! امریش!))
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
آنها به غلیظت مابازی میکنند)) سندی دیوی

سری دیوی هنریشه شناخته شده
هندي که زمانی به نام ((دختر گوش به -
فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
یاد میکرد که من صرف به خواست ما درم
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به
باد فراموشی داده است.

من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا -
مرد هندی اصلی که خودش را برم -
بهیاری معرفی نمود، از من پرسید:
هیروین درجه اول هند چگونه است؟ گفت:
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست
برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم و -
وقتی دوباره برادرش پرسیدم گفت:
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

نگینا دوترا

غذاهای دریایی

ترجمه: کیما



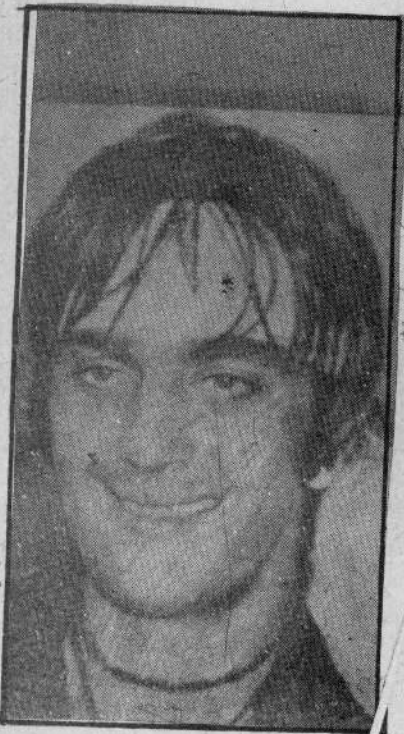
رسمی مود روز نیست، سرف اکراه -
گاهی ایجاب نماید، پیراهن چسب
میوشم. در محافل عروسی، دوستانم
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
منابعم. دیگر در همه حالات، پادامس
دراز، و پیراهن های جین زنده می
میکم

رنگ های دلخواه
- برای من، دوست داشتنی ترین
رنگ ها، سیاه و سفید است. پس از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم.
لباس دلخواه:
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دان، علاقه مند به پوشیدن لباس

غذای دلخواه
- محصولات دریایی چیست که به آن
دوستی می زیاد دانم. اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمیگشایم
میتوانم غذا های غیر دلخواهم را نیز به
راحتی صرف نمایم.
مصرفه دلخواه:
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم. اگر کدام روزی شیرینی در دسترس
نباشد، پوره را در دهنم میاندانم.
رستوران دلخواه:
- رستوران شیتل به خاطر که همیشه
غذا هایش از محصولات دریایی تهیه
میشود.
موتور دلخواه:
- موتوری که زیاد سرعت گرفته بتواند
بقیه در صفحه (۹۴)

تصادم با سرنوشت

ترجمه: ((سیما))



پدروصادر هنرمندی به دنیا آمد و زنده و گی را با
هیش و عشرت زیاد آغاز کرد. ن خستیرن ضر-
بت بیرحم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فریونی تهدید
نمود. او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مایوس بار آمد. پدرش سنیل دت، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطفی واحد ا-
سی سنجی دت از هیچگونه تلاشی ن-
تھا مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود. نمره این ازاد گذارهای غیر
مسوولانه، روی آوردن سنجی به مساو
سخره و دوا های نشه اوار است. او
بسیار ساده گی از سگرت و حشیش آم از کرد
به هیروین و سولیا پیوست. حتی یکی د بار
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که ق-
سنجی دت دافدی به ترین قلب در میان
هنرمندان هند است؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بی-
برعده و اندک رنج و بالاخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت، تا کون به زمین نیفتاد
است؟
درین موارد دکتر سی. آر. امرکرشن -
د اکثر خانواده گی فامیل ((دت)) پاسخ
میدهند:
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود. باید بگویم ک-
سنجی دت از همان کودکی به نظم یک
موجود پر املاتیک جلوه میکرد. اما چ-
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت؟ او در خانواده، بسیار مرنه از

الیزابت موتر کوچکش را به آهسته غسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگ یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
او در دم روزانه سفیدی توقف کرد . -
چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آمد رسید قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
ماه اکتوبر شام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گرم را به دوش پیچیده و وسایل در حالیکه یکسش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند ه گنگ صدای دیگری شنیده نمی شد .
به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
و تئیه در باز شد و ی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش ویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نیزه هیل همینجا زنده می میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته بی جواب داد :
- نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آدرس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه -
مید هید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آدرس دقیقش را به من بدهد ؟
تعجب زن به ترس تبدیل شده بود و از بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریست و هانش باز ماند ، بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



ترجمه ف. ف.

- بلی ' من تا' خیر کرده ام زیرا موترم به سرعت حرکت کرده نمی تواند .
آقای ایبتان با چهره رنگ پریده و دست های لرزان پرده های سنگین را - پس کرد و به بیرون نگرست . در اطاق سکوت برقرار شد بود .

الیزابت احساسی نا آرامی میکرد .
- آیا سگرت کشیده میتوانم ؟
اینرا گفته سگرتی را از قطعی اش برداشت و بلا تیرش آنرا آتش زد . خانم ایبتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن . آقای ایبتان نیز از منظره وسیک' نقلیه غیر اسب و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود . چراغهای روشن تر از هر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود . او حالا آدمی رامیدید که در دود رازیک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و - وایسازد و دهن بیینی خود خارج میکند این آدم واقعا از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود .

مرد بازویش را بدو زنش حلقه کرد تا او را از شر مسافری پگانه حفظ کند و فریاد زد :
- برو ! برو ! توجه هستی (از کجا آمده ای) بخاطر خدا ، برو ! و ما را آرام بگذار !

ظلمت الیزابت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید .

- وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشند ، الیزابت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فی ر عادی - اتفاق نیافتاده باشد . پرند گنگ هنوز می سرود و بلد در فضای آرام مرزها ها بجوای میکرد .

دروازه باز شد و او د و ستن بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آغوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید .
- او عزیزم داخل بیا ، آیا انتظار کشیده ای ؟ من وقتیکه شنیدم تودر - میزین حمام میگردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به بائین رساندم . بلیندا در حالیکه بصورت الیزابت می نگرست پرسید :

- چه گپ است ؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی ! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین .

- من فکر میکنم که سه روح دیده ام .
الیزابت در حالیکه دستهایش را بلند یک آتش میگرفت گفت :

- او بلیندا ، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت . من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم . وقتیکه سرم ، بقیه در صفحه (۸۷)

یاد یوانه شده بودند ؟
- خانم ایبتان به الیزابت خیره شده بود . معلوم میشد که از آن چه می بینید خوش نیامده بود و حقیقتا تقریبا از او ترسید بود . موهای مسافر کوتاه تجی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانوهای باهای الیزابت را - بایندند . باها (با هیچ پوششی ، هیچ چیز که آنها را پنهان کند) زن با نریاد کوتاهی از جوکی اش افتاد ، مثل اینکه ضعف کرده باشد .

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت :
- عزیزم ! نترس این خانم جوان خانم د و ستن را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد .

بعد آ به طرف الیزابت برگشت :
- ما شش سال قبل ازین به خاطر صحت زنم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرا مکان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیاوریم . الیزابت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرنوشید .

خانم ایبتان چشم هایش را بست و آقای ایبتان سکوت را شکست گفت :

- امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید . ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار از چیزی که ما میدانیم تفاوت دارد .

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود ، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت . قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعا در عصر ملکه ویکتوریا زنده می گردند .

- الیزابت پرسید :
الیزابت پرسید :

- آیا در همین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد ؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالا هشت بجه است من باید به دو ستن تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است .

آقای ایبتان نیز مانند زنش ترسیده بود :
- آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید . فاصله زیاد تر از صد میل ، از پنج بجه عصر ، صد میل در کمتر از سه ساعت .

چراغهای پیشروی موتر کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد .

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیب پوشیده بود نمایان شد . مرد در حدود چهل ساله داشت . موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید ، اما ریش نداشت . وی کرتی سبز ابریشمی عجیب پوشیده بود و یک پارچه بد و زگرده نش بسته بود و باهایش را فرمی نمود الیزابت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است . معانی ایکه مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند .

آقای ایبتان پرسید :
- لوسی قصبه از چه قرار است ؟ اینطور معلوم میشود که مپرسی . چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخل بپایند .

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت .

آقای ایبتان گفت :
- خانم ، آیا دلتان میخواهد با خانم آشنا شوید ؟

اینرا گفته با تعظیمی الیزابت را به اتاقی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد . الیزابت به عقب مرد روان شده و بکسرها در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر زمانه دیگری قدم گذاشته است (در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز ، چوکی ها ، پرده ها و همه چیز قسمی معلوم میشد که از روی تصاویر بعضی کتاب های قصبه های قدیمی کاپی شده باشد . خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد . وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام و علیکی کرد . لباس تیره رنگ و درازش باهایش را می پوشانید . ولی یک چیز سبک ابریشمی به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچیک قشنگی به سر گذاشته بود و می میگرد که روشنی را از حرارت آتش دور نگهدارد .

آقای ایبتان چوکی ای به الیزابت تعارف کرد . الیزابت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد . وی این لباس را سب با رختی آخر هفته درده پوشیده بود .

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیزابت درین اتاق چیز غریبی می نمود مثل اینکه مسافری از مهتاب آمده باشد .
پایند . این مردم عجیبی نبودند ؟
آیا آنها درام عجیب و غریبی را بازی میکردند ؟

د هنر څه خوړلی

په لارځو کې

او پشته کار غواړي. ارامه ماغزو او ښه محیط ته اړه لري. که ماته شرایط مساعد وي او د ناسمې خبرې مې پر مخ په خوږې مایه لا پورې ښې فزلی هیواد والوته وړاندې کړي وای. خوږی د اخی اخیال وینم نونډه مې ماته نشي مثلا د دېو وروستو هنرمند به نه وي او هنر به مې هم د هنر په خوږه وي او هېڅ بنیاد به نه لري یواځې د خارج تقلید او کړنې او کړنې به وي خوږی کوي. د مکړیانو کور، د خارج ښه او جاکي به د هنري وي. زما د پوښ کاله کښي چې هنرمند مې ولې تراوسه مې گډه په شاده نه د لته اوسېدنه، همدارنګه مې د لته کډه وکړه. خدای خبر چې دې کور کې به تر څومره وخت پورې د اوسېدو اجازت را کړي. زما دې یوه خپله وي خوږی د اخی وې. زه پکې خوښ یم.

— تاسې په خپل ژوند کې څه هيله لري؟
— هغه هيله چې ټول افغانان پکې لري. فوارم په هیواد کې سوله اوارمې راشي. چې د سولې ترسېوي لاسي د هر څوک خپل ژوند او روزگار په ښه شا پرمخ بولي. فوارم اولاد مې ښه او صالح لوي شي اولور تحصیل ولري. خونتولې ته ښه خدمت وکړي. هيله یم چې هنر او هنرمند د قدر په سترګه وګل شي. او همدارنګه امید واره یم کله چې د کال هنرمند ټاکل کښي انتخابه د ګاډل په سطح نه بلکه نظر غوښتنه باید عمومي او د هیواد په سطح وي او د موسیقۍ د استادانوله خواته باید تایید هم شي. نه دا چې د ګاډل پلټنه ته یې وپېژني او چک چکي ورته وکړي.

— د کیم هنرمند سندرې موخوښي دي. د دې پوښتنې په اړه ورسره یې سند شتی په موسکاکي وویل:

— کوره د دې پوښتنې په جواب سره کیم هنرمند راته څه نه شي تاته پکې ښه خصوصي ډول وایم چې نوښت پکې نه کړي. په هیواد کې مې د استاد اولور ا یوب او په باند نیو هنرمند انوکې مې د غلام علی سندرې چې د غزل شاه شاه دي. پورې خوښي دي.

— تاسې څوماشومان لري. ایا کوم اولاد موغواړي چې تاسې غوندې هنرمند شئ؟

— زه درې زامن او درې لوږګانې لرم. اولاد مې وروکې دې مشر زوي مې د یار لارې کلن دي چې د موسیقۍ سره زیاته مینه لري ولې هروخت چې د هنر او هنرمند قدر ته واقعي ډول وشوېا به ورته د هنرمند کید اجازه ورکړم.

— ستاسې سند روت د اښکلي ښکلی کمپوزونه څوک جوړوي؟

— استاد اول میر چې ژوندې واکتیرا هغه جوړول او د هغه ترمر پکې وروسته زه خپله خپلو سند روت کمپوز جوړم.

— ستاسې ټولې سندرې لکه لوبې، چارې، پکې، سروکې او د استاد خوند وړ دي مگر غزل موبیل خوند او کیف لري او تاسې پکې پورې تړلو ته کړي. تاسې په دې هکله څه وایاست؟

— که څوک د غزل په ماهیت پوهېږي نو واقعاً غزل پورې خوند وړ اړه نلري. د ډول دي. او باید زیاته کړم. د ښه غزل وړاندې کول هماغسې رښه

نو استاد به ښه وهل او پېول را کړل. خو چې یې راباندې درسته زده کړل. — خو مړه سندرې به راد پیاوړتیا شوې کی لري. د یو څه سوچ نه وروسته وایي: — تر دې سو پوري په راد پیاوړتیا یا د ولس سندرې په تلویزیون کې لرم. — ستاسې له سند رو سره ګډ شمیر هیواد وال مینه لري ولې تاسې د مړه کس سندرې په تلویزیون کې لېږت کړي دي؟

— زما زړه هم غواړي چې زیاتې سندرې ثبت او لېږت کړم. ولې موز ته څوک اوري. او ځنې وخت یې لا سند روت ته ژباړي. په هیواد کې څومره ارزښت ورته قایل شول؟ کله چې مې شوق قبر بحاي یې نه پیداکید. ماله خپل جیبه پکې ورکړي او د قبر حاي مې ورته راوېږه. زما او د هغه اړیکې د شاګردې او استادې نه وتلې وې هغه زمونږ د کورنۍ د فري حیثیت درلود. د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوت په زړه روږه خپراغ مې ورسې وکړ ولې راد یو تلویزیون او د هنرمند انو اتحاد یې د هغه سره څه وکړل فیله دي چې د ارایې ورته ترلاسه کړه او ماته یې صرف لږ زړه وې د قبر په سر را کړي. استاد د درد اخته دي. میرمن مې چې کله د پوښتو کولو ته ستومانه یې نو چلک را سره کوي او وایي ته له چاته کم پکې پرون هنرمند شولې د کور او ژوند خاوند دي. تاته په د مړه وخت کې پوکور د رونه رسید پریز د د اهن پریز د

نعمت الله

ما پهلوی د موسیقی

هنر، هنردی باید قدر



مرکه کوونکی: د لحر م

اقتصادی مرسته راسره وشی اخښوه لپه بچیان لرم. د بلی خوا پیاوړتیا د اند پیاوړتیا سره هم غلط وو. زه د هنر سره نه شلیدونکی اړیکې لرم. هنر زما د ژوند مقصد دی. د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چې تر مرګه به ژوندې وي. اخر هنر څومره څه د پوښی په سر په اسانۍ نه دي زده کړي چې داسې په اسانه به ورسره خدای پامانې کسې مایه دي لارې پېر وهل خوړلی.

— خدای دې خیر کړي د لطف مویه حق کې د اوږد وټکوله خواشوي که د کورنۍ له طرفه.

— استاد اول میر پکې کونښی کاوه چې به صحیح شکل موسیقۍ زده کړم. تر هغه د مخه هغه رازده کول چې څنگه خپل اواز د (سا. ری. که. مه. په. ده. نی. سا) یا سرګ سره میلا وکړم. اودا — تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کې د څو ساعتو له پاره کاوه او که به مې غلط کسې د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شې نونه نشريزي. زه دا عادت نه لرم چې زاري او ننواتي وکړم چې خیر دي زما سند ري تشکر کړي. هنر هنر دی او باید قدر وشی. که د زاري ښه رامنځ ته شي نو هنر خپل ارزښت له لاسه ورکوي. همدارنګه مې خلور سندرې په راد پوکې ثبت کړي چې شعري د استاد حسزه او ښه کمپوز هم لري ولې نه یې نشري وي. استاد اول میر چې جهاني شهرت لري. سند ري یې په بهر کې خلک په مینه مینه

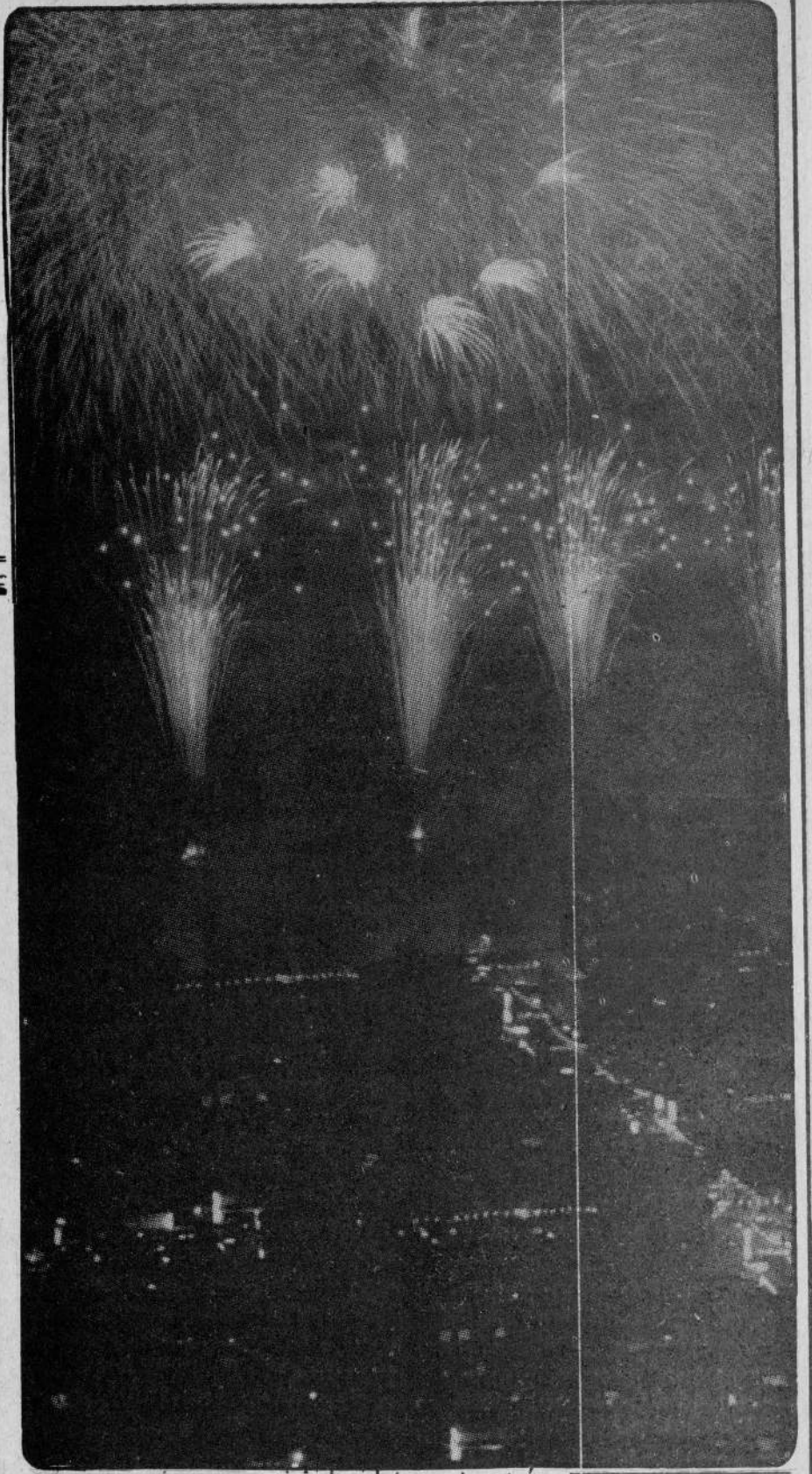
لرونکي سند رفاړي نعمت الله دي چې په خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخنوي او له معانه یې بیخوده کوي. کله چې له پټی سره سم نوموړي د وګا ته ورسیدم په لومړي سر کې مې فکر وکړ چې کوندي حاي مې غلط کړی که په کوټه کې کونه پراته وو خو تله پري نا — ست اوچاي یې ځنې. په لومړي کوټه تر نظره تیره کړه هلته په یوې ګوښې کس پوښ او د کالو ګډلوماشین چې تر څنگ یې نعمت الله ناست و زما پام هماغه واراوه او داسې مویه خبر وویل وکړ:

— ماجیت وه چې ولې مې ونکړ ایشو تاسې په راد پیاوړتیا موسیقۍ په ریاست کې وینم خواوښت یوه شوم. لکه چې — ګډلو پکې او داند پیاوړتیا ولسونه او مرکې تاسې معان ته راپوښی او هنر ته مود ورو پام نشته.

— تاسې بالکل غلط فکر کوي. د ادکان زمانه بلکه زمانه مایه دي. اوکله کله د — بیکاري په وخت کې رامنځ خوله یو پلوه

د پښتنې تنګ ټکور د خوږ ژمنۍ سند رفاړي اونه غزل بول سند رفاړي په لټه د موسیقۍ له ریاست څخه د ګډلو د ادکان په لور رهي شوم. که څه هم چې د دې سند رفاړي سندرې په تلویزیون کې کی لیدل کښي خو پیا هم له سند روت سره یې چې په ښکلی او موزون فنر کې د نازک خیال شعر اونه کمپوز سره همغاړي دي. د پرخلک اشنادي او خوند تري اخلي. د چا خبره موسیقۍ دده په خټه کې اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه یې د خپل زړه په تل کې موسیقۍ ته حاي ورکړي دي. د پلا د ولس کالوچې له موسیقۍ سره مینه دي ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلې او مرحوم استاد اول میر ته د شاګردې — زنگون ولگوي. د یو کال په ترڅ کې استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې یې راد پوټه وپوښاند. هوکی. د پښتو د اکره اوسا پکه

شپه ولی توروی



شپه ولی توروی . یا شپه ولی تیاره
ده . داپیری لرونکی بوینتی دی . او
داچی عوایب بی شکل برینسی نولدی
امله بی دپاراد کس (د تولود عقید و سخا -
لفه عقیده) نیم بری ایچی دی . اوله
دی وروسته کله چی عوایب ورتسه
و میندل شی . نو خیل اهمیت بیه
ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل
کی د ماشومانو بوینتیه وی چی شپه ولی
توروی او وری ولی روینانه ده . ولی له
لر لوید و وروسته آسمان تیاره کیزی .
دیر زیات گویان کیزی چی دابه پیوه
شاعرانه بوینتیه وی . بلکه د لومنی محل
له پاره شعر ورته عوایب برابر کری . په
۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم
پوه شاعر د موجودیت د نری معنا ته
په دغدغه عوایب برابر کری او هغه داسی
ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه
جلا کید ونکی دی))
که چیری د میتولوژی (افسانه پیژ -
لند نی) د علم خبر نو ته کتنه وکسرو
د داسی پوهلم دی چی په دپیره
بینانه په افسانواکمیت لری - نویسه
دی مقصد په داپولون (د هنراوینکیلا
یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت
نه دی . ((د شپه په مهال آسمان تیاره
دی : بلکه لریده وی او د فلواوشپی
گرهید وله پاره د ستورو رنایی دیوه لزه
وی)) داسه ده چی بوینتی خبره
کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه
بیه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یو خنگل
په فکر کی ونیس . په دی توکه چی دیر

د (ساینسای وی) له مجلی خخه
د محمدایوب اعظمی پشوال زیاره

خ او تنگ نه وی . په دغه خنگله کسی
د گرهید ونکی سړی د لیدنې افتد ونو
په داپونو (تنو) پوری ارتباط لری .
که چیری په آسمان کی د اگن ستوری
د یوه خنگله سره ورته وگتو چی د نه
تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی .
باید ددی آسمانی ونو (ستورو) د -
بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه
په دکی نه تمامید ونکی نری کی باید
د آسمان زموینر د لمر د سطحی د رنایی
په اندازه وی .
خوداسی نه ده . ولی . مونی چی
آسمان د خنگله سره پرتله کر خه قلمی
موکری ده پردی خبری یوه داسی معنا
را منخته کره چی امکان لری نه یو زی
داچی په دی وروستییو خنکی بلکه د
کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتروسکوسی
(بیالید نه) کی به داسی بوینتیه
رابرسیره کری چی د انری پای لری
او پاکه هین پای نه لری . کپلر ددی
خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی
پام شوی دی . - د دوهم رودلف
(په دیارلسمه صدی کی د هنگری
پاچا) د امپراطوری ریاضی پوه ددی
پاراد وکسر لومنی بنوونکی و .
هغه د یوه لیک په ترخ کی گالیه ته
داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف
کری دی چی د لمر زرو خخه زیات د لیدلو
و ستوری شته دی . په دی کی به کوم
شک هم ونه لری . په هدی اساس له
هغه بحایه چی هغوی دیو دی . اومونر
ته نری دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تیوری پر ضد معنا گروهه عواکف -
کنی . که چیری جهان تر نه تمامید و -
نکی ((لایتناهی)) پوری غزول شوی -
وای نود لمر سره د پرتله کولو په تکلوری
کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گرهید
چی د آسمان د گید ی پراختیا یو زی او
یواری د لمر د روینانتیا په اندازه شی))
دی انتخاب خرگنده کره چی په پیوه
تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه
د آسمان چی په نه تمامید ونکی
جهان کی د تل پاتی روینایی خبرونکی
دی خومره د تعجب نه په دکه خبره ده .
کپلر فوینتل خود خیلی طرحی مخالفین
د هغی قبولولو ته راوبولی خوب یو ژر -
اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی
نظام یو انحصار د هغه وخت په علمی
تولونکی وړاندی کر . او ددی کار سره
سره کله چی د اموض خرگنده شوه
د یو ژر هغه پارادکس بیاسر راپورته کر .
د هالی په نوم یو پوه چی د هالی
د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کیزی .
ددی ستونزی د حل لپاره راوړاندی
شو . دی سړی د شاهانه تولن -
(روپال سوسایتی) خخه وړاندی پا
حتی پخپله له نینتن خخه پخواچی د
استادی په خوکی بی کار کاوه - خرگنده
کره چی د لیری واتن د ستورو روینایی
دیوه کمزوری ده او په سترگو د لیدلو
وړ نه ده .
نیموین چی په دغه وخت کی بی عمر
(۸۰) کاله و - ددی خبری په اوږد و
سره غلی شوالیته په دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ایه هر صورت
شاید په دی باید هالی د لایل فسط
وی . هغه پوهه چی نن مونی ترلاسه
کری داسی رابسی چی که چیری یوه
اتم په واسطه خبر شوی نور د لیدلو
وړ نه وی نومونر په نورو وینو . خو که
چیری د اتمونو د پوی لوی دلی له خوا
دیوه روینایی (نور) په لاس راشی نو
ستوری به هم له دغی تگلاری خخه
د پاندی نه وی .
له دی پینسی خخه خو کاله وروسته
پوه سوسی معوان ستوری پیژند ونکی
د (جان فلیپ لویس) په نیم خرگنده
کره چی د شپه توروالی یا تیاره سوپ
په فضا کی د پیری خبری سیالی مادی په
واسطه د ستورو د وړانگوه کتولو پوری
اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی آلمانی
فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو
د لیل وړاندی کر - دده په گروهه
د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری
(تومان) دی . چی مونی نه شو کولای بی
له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری -
وینو - دغه فزیکوه که خه هم د ویره
فت گام د معما په حل کی نه دی اختی
خوبیاهم د پارادکس مساللی ته پیسی
عمومیت ورکری دی .
د یروخت وروسته په ۱۸۴۸ کال
(هرشل) په خرگند میتود سره خرگنده
کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو
خخه په لاس راغلی نور جذب کری . یا
بیا تودید و په صورت کی به بیا نور تولید
پاتی په (۸۶) مخ کی

معتقدین سوسیسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه
سویس می نویسد ۵ در سال ۱۹۸۹ -
در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر
به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و
تلف شده اند .
در رابطه به الکول ۵ مطالعات -
نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر
مشروبات الکولی بیمار و یاد چار
اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ -
میرسد . تعداد معتادین به
سگرت در سويس ۲ را میلیون یا
۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل
میدهند .

به گزارش يك روز نامه چاپ سويس
در حدود ۲۵۰۰۰ مستهلك ادويه
مخدره مانند هيروپين ۵ كوكايين
و الكول در سويس وجود دارد .
روز نامه واتر پيون داتسو می نویسد
تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادو-
يه مخدره را تجربه كوده اند و -
۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا
موقتسی از چرس استفاده مینمایند

از

اینجا

راه ابریشم را از نومی پیمایند

سفر جوانان به سواری موتر سایلکل
که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و -
فاصله بین پاریس - استراخان
را خواهد پیمود به تاریخ ۶ جولای
از موتر فرانسه آغاز خواهد یافت .
جوانان درین سفر طولانی راه ابر-
یشم را که برای انتقال ابریشم از -
آسیا به اروپا مورد استفاده بود -
است خواهند پیمود .

هدف این سفر تفریق و تقویت
تاس بین جوانان کشورهای مختلف
و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها -
خوانده شده است .

يك شرکت موتر سازی آلمان غرب
بندها نه د بلور ۵ موتر سایلکل های
مورد نیاز این جوانان و يك تیم تخیلی
را فراهم خواهد ساخت .
این سفر جمعا بهست روز راه ربر
خواهد گرفت .



گیلوگرام صد ساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمیسیون مبارزه علیه کشیدن -
سگرت در کشور ایالات متحده امریکا
به این نتیجه رسیده است که هر
قطی سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار
خساره میرساند و آن ها این خسارات
را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد
دلار محاسبه نمودند که درین جاضایع
شدن وقت کار، مصارف تدای و دیگر
مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله گی کیلوگرام
پوره شد ۵ از سال ۱۸۸۹ به این طرف
در مرکز بین المللی وزن و اندازه در -
پاریس در طبق ۹ متر تحت زمین معیار
کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از
مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹
میلی متر میباشد ، محافظه شده است .
این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای
جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار -
کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس
شود . وزن های که فعلاً به این
معیار استعمال میشود ، امکان دارد
که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در
تجارب وزن جدید را که ۱۰ برابر
دقیق تر از وزن های فعلی باشند
ساخته شده است این وزن به اندازه
دقیق است که عقربه آن زمانیکه
دورتر از پاریس در اتلانٹیک توفان
با شده، شور میخورد .

مار کبرا

— مار کبرای موزمبیقی که در جنوب
افریقا زیاده به چشم میخورد، از جمله
خطرناکترین مارهای این قاره است
این کبرا بعد از آن که مخلای خود را
خورد کرد از دهان خود از طریق
سوراخ دندان های خوش زهر را
پاش میکند. و موما چشم های انسان
را مورد هدف قرار میدهد، زهر
این مار تقریباً سه متر دورتر پاش
میشود و تصادم زهرمان به چشم سبب
درد شدید حتی کور شدن انسان
میکردد. باید یادآور شویم که این
مار، زهر خود را فقط در وقت دفاع
از خوش پاش پاش میدهد.



لندن بودند که میگفتند: لندی ها
ازین به بعد در گادی های سرسبز
شده، نه بل در زیر چتری خود را
پنهان خواهند کرد.



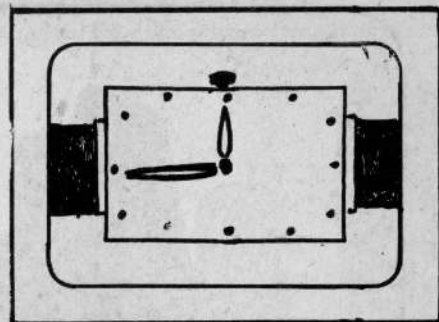
يك تبعه اوکرایین يك انجن برقی
را ساخته که هشتصد متر يك کوگرد
است. کار منحصر به فرد نیکولا
سهاد رستی در نمایشگاه مایکرومنا-
توری در مؤتم پولی تخنیک مسکو به
نمایش گذاشته شده است.

سهاد رستی از وسایل کاملاً مخصص-
ص مانند سامان آلات قطع که که
از الماس ساخته شده و موجم به
نازکی يك تار مو استفاده نمود ماسه
او میگوید دشوارترین کار تنفس
به شیوه خاص بود زیرا نفس کشیدن
در حکم توانایی برای این اشیای -
نفس و ظرف بود که قطعات خیلی
ریز و کوچک را به هوا بلند میکرد.
سهاد رستی تمهیدات آب پازی
را پیش برد تا به اصطلاح نفس خفه
کند و حتی فهرمان آبپازی شوروی هم
شد.

سهاد رستی کوچکترین ساعت جهان
را ساخته است که در رأس يك پروانه
مطلا با نازکترین بال های شیشه ای
جابه جا گردیده است. ده سال
تمام در کار بود تا سهاد رستی بتواند
قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰ تا ۰٫۰۰۰
میلیتر با هم وصل نماید، قطعاتیکه
از فولاد ساخته شده و به عقیده -
مخترع آن میتواند برای پنجاه سال
بدون درنگ کار کند.

پیدایش چتری

— قرار معلوم چتری اولین بار در
چین اختراع شد. البته برای جلوگیری
از برف و آفتاب، نه برای رفع ریش
باران. برای اولین بار چتری در
انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پیدا
کرد. یعنی در زمانیکه (جوناس) در
هوای بارانی در لندن با چتری به
کوچه برآمد و مردم را متوجه خود
ساخت. این عمل وی از خود
طرفداران و دشمنان داشت، و از جمله
دشمنان این کاروی گادی رانهای

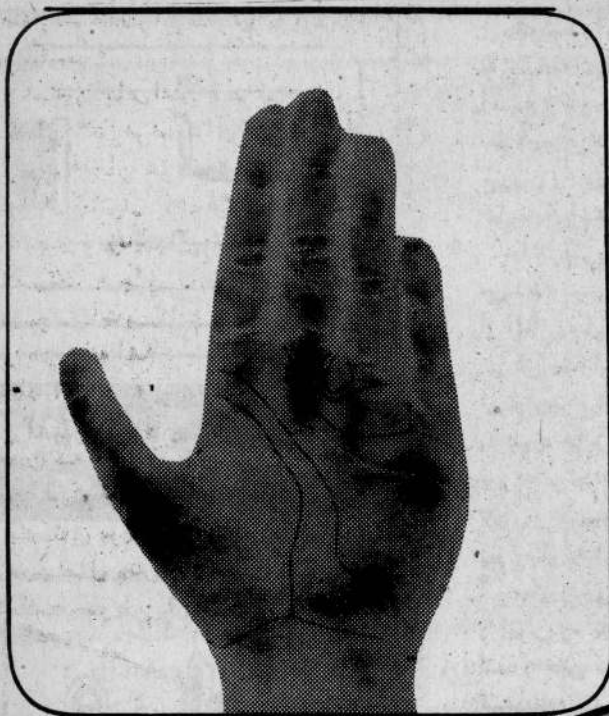


کوچکترین ساعت

و از آنجا

خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقیقات چندین ساله روان -
شناسان سوئسی نشان داده است
که خواب شبانه های می و جوان کوتاه تر
است و انسان در ماه های سپتامبر و
اکتوبر خواب های طولانی میبندد.
زن ها نسبت به مرد ها يك ساعت
افزونتر استراحت مینمایند.



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افاز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افاز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکمل خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی و واقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics*

کف شناسی معاصر یاد میشود میتواند است از روی یک تمهید اساسی - نقیصه پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بیندازید خطوط تاب خورده صیق و مجزا از هم را که ببینید گی های آن به چهار شکل مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید، بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت ه جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است و درین واقعیت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهاییات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهاییات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را مینی بر تضییع حس لامسه دقیق باز گو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد ه ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان ه نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ه حلقه ه پیمان و مکمل . البته تمام انواع بهی الیمنی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افاز شد . پرسشی به وجود می آید که چن طور اتفاق افتاده که شخصی و انتشار همین نمونه های مشخص " کف دست و پا انگشت " در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین محسن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در بین اروپایی ها منگو لایی که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد ه در حالیکه در بین مردمان اروپایی اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه یی - افزایش مییابد ه همچنان از غرب به سوی شرق ه این تناسب افزایش

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
میرسد.

دستاوردهای اندوخته شده بهر
شناسان رادر مرصه های آموزش آنها
در مورد انسان ها محلات نیست
شان، گسترش نژادها و در مرصه
همانندی و نزدیکی های قریب بین آنها
کم میکند. جای تعجب نیست که
این موضوعات بسیار مورد بحث است.
روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
ایجاد انسان وجود داشته است
این اشکال از روی چین های انسانی
تعیین شده و ثابت بوده و بارفته
طبق دیگر کین نمیشود.

یک مثال مربوط به این مسأله:
چندین سال پیش اشکال کف دست
و انگشت مریان را مطالعه کردم.

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
شده اند.

دانستند ان همچنان ابراز نظر
منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
دست نموده اند که بنا به گفته کف شناسان
حرفه بی این خطوط تعیین
کننده استعداد ها و بیماری ها
سرنوشت و غیره است. نتایج خوب
بوده اند. ملاحظه شده است که
تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
خیلی به قدرت اتفاق می افتد. یک
تعداد مردم معنی جا دوی را به
وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
طور مثال تا امروز مردمان غرب چار
موجودیت چنین خط را در دست چپ
لیل قوای مخصوص میدانند و آنان

باشند رقم نشانه های قیاس دیگری
نیز وجود میدادند با عدد و طریقت
در انگشت کوچک به جای دو خط یک
خط مو. رب وجود میدادند با عدد
حالا دانستند که به اشکال کف
دست بهاران را برای امرای رفس
کم مقلی و صرع "مرکی" و دیاسه
عکری "Psoriasis" و بیماری
کلاویکوی ولادی علاقه مند و پسند
کرده اند. "glaucoma" "نقطه"
نقار کره می چشم.

خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
شناسی معاصر انسان از اشکال
انگشتان خود استفاده میکرد. در یکی
از موزیم های ایالات متحده و کوزه
کلی چینی وجود است که مربوط به
قرن سوم پیش از میلاد میباشد. فار
این کوزه آثار گشت دست انسان
موجود است که حقیقتاً با "را فاکو"
وقت دایم که این شکل امضای
در مصر قدیم و بابل
قدیم مریج شد. حتی در آن زمان

نویسنده مقاله: تاتسانا کلاویکویا

ترجمه از مجله
مترجم: عبدالعظیم سهو تنیک

از نگاه آنتروپولوژی (بهر شناسی)
چهره ظاهری این مردم آفریقایی
حاکم از خطوط بودن نژاد شناس
یعنی نژاد سیاه و سفید است.
وجود این حقیقت در مورد مریان
بیشتر نظر به مردم حقیقت صحته دارد.
در همین حال دست آورد های کف شناسی
معاصر این مسأله را تأیید کرده
است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
بین دو نژاد را دارند. اشکال -
انگشتان آنها را با اروپاییان جنوب
وصلت میدهد. در حالیکه اشکال کف
دست شان معادلات بر خور افقی
شان میدهد.

روشن است که اشکال کف دست
انسان فقط یک تلویح غیر کویسی
طبیب نیست و دانستند که به این
نتیجه رسیده اند که این اشکال -
شکال های آینه مانند چین های
انسانیست. ممکن است این علامت
برای کشیدن اسرار بهاریهای ارضی

همچون اطفال علاقه را با این دست
سلی نی زنند به این باور که سلیسی
زننده با "هیجان بدی" روبه
خواهد شد. مردمان شرق این
خط را در کف دست به نشانه
خوشبختی شناخته و موجودیت
آن را در هر دو کف دست به منزله
داشتن قدرت و انرژی و بهر فرست
در آینده میدانند.

همچنین میدانند چرا چنین یک
خطی شکل نمیکرد. مگر ملاحظه
شده است که این خط هم زمان با
موجودیت یکی از انواع
"Syndromes"
یک مرض ارثیست یعنی "Mongolism".
وجود میدادند. با عدد "بهاران منگو"
لطم را اطفال تولدی تشکیل میدادند.
هند که چهره متکولیا این داغ
دارای چهره بین چشم های تار
پیشانی بلند و رعد کم مقلی - اطفال

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
میتواند نبضه های مختلفی دادند
باشد.

حالا کف دست شده است که آثار
انگشت حتی دو گانه گاهی میباشد
از هم متفاوت است. مطابق یک
محاسباتی که در سده ۱۹ توسط
فراستس گالو "یکی از مؤسسون
کف شناسی معاصر" صورت گرفته
روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
از یک ملهارد گونه مختلف باشد.
هر چه باشد این اختلال آثار انگشت
است که معمولاً پولیس را قادر نمیدارد
زد تا محکم را بپاید. در حال های
اخیر و تشخیص میدهد یک فرد از روی
بچه در صفحه (۹۱)



پیروست بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد • چگو یز
و باره نزدیک او آمد • چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید •

کلیمتین با تضرع گفت :

بشنو • هرگاه ازین اتاق بهرون بروی • من برایت وای
را می آورم •

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بیابم •

— به گونه من که بستر مرا پیدا کردی •

— خوبست مهربم از این که اذیت کردم • بار دیگر به سوی

مخواهم • من چگو یز نام دارم

چگو یز دیل دو پارکیت • اسم را فراموش نکن •

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت • با خود خندید • چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وای بیاید —

بعد متوجه شد که آهسته از زینت پایین رفت • از بهسرون

صدای باران به گوشش آمد • توفان به شدت غوغا داد —

شب • یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا درویشانی تیری نشنید • سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده • دروازه را باز کرد • وقتی دروازه را از

مقبض بست • چگو یز از میج دست او گرفت و به لرزشی کبکد •

آن خورشید را در بر کشیده بود • مطلقیت گفت •

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود متلاشی میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وای آوردم • • • • • بگذارم

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفشرد •

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری • زبیا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بیابد • در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد • ضربه قلبی را

دستار کرد • اختیار قامتش را با قامت چگو یز چسباند و لبها —

نهی را • • • • •

— رها کن !



کلیسنتین هسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف و وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید . چرا مرا خواستید ؟
- جذبه زیبات مرا به خود ساخته است !
- کلیسنتین با تلخی گفت :
شما را مرد پرتباهی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پشور تا آنرا در روز یا همام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیسنتین را به سکوت و اداره بدو در رنگ وی را سخت در آغوش فشرد و لبانش را سبک برای یک ثانیه کلیسنتین با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب کلیسنتین را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه پنخ منجمد شده بود . تمام بدنش صلعوزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - میخانه در اتاق خوابش مشروب بخورد و بهی اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیسنتین را صدا میزد ، بلکه شد . چگو یز جواب داد :

من بیدارش کنم . خواب نمیره ...

برای تان لا صبر بیاورم .

- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .

- شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده . کلیسنتین به دور یک حرف و اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
- لطفاً یک لحظه بهان تا مطمئن شوم که دیگر آزرده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است . کلیسنتین گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من درد قولید نموده . روز یا های خوشم را اخلال کرده . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
- در میخانه خانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفته و آمده دارند . به ویژه افراد د ریاایی که مدتی زیادی را در سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
راستی اشوب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برا شما میگویم که هیچکس به مشول شما به من دسترسی یا به - هیچوقت ... آخر من میخواهم با شما ازدواج کنم !
- چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی غیره کننده تان کلیسنتین . رنگ چشمان ترادوست دارم . شفافیت تن و بویا پتانرا ...

- طافخانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چو سدی از سزاه دور پارکیت بادختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت ازدواج ندارد .

- اکنون من معروم امیدوارستم به زودی راه سفر تان را در

پیش کشید و دیگر ابداء در مورد چنم تصور نکند . چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلفش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از افسانای کودکانه او یک تصویر طلا بی ساخته است .

- خوش بخواهید کلیسنتین .

- او به اکنون من میخواهم ...

اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم شما- یتان از دواج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان جادو می کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیسنتین - صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد . چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیسنتین . سلامت بامید .

عشق هنگام لحظه پس که کلیسنتین و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از میخانه صا - حلس حرکت کرد . با آن که بیمار کم خوابیده بود و عجب را سر حال و آرام احساس کرد .

باران نمیداد . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی اسبش را به جلورانه و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار همیشه با اوست و ابداء رهایش نمیکند .

پناه اهدایت فرماندار پولیس در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پارکس . یک لایق روشن بود هنگامیکه چگو یز دو پارکیت به همراهی برادرش پیری دی فاورنور از کوچه تاریک عبور میکرد با خود اندیشید که چو قه در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از میخانه بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :
- پیری در چنم یک شام زیا احتیاق زیاد به هواخوری

رفته دارد .

برادرش گفت :

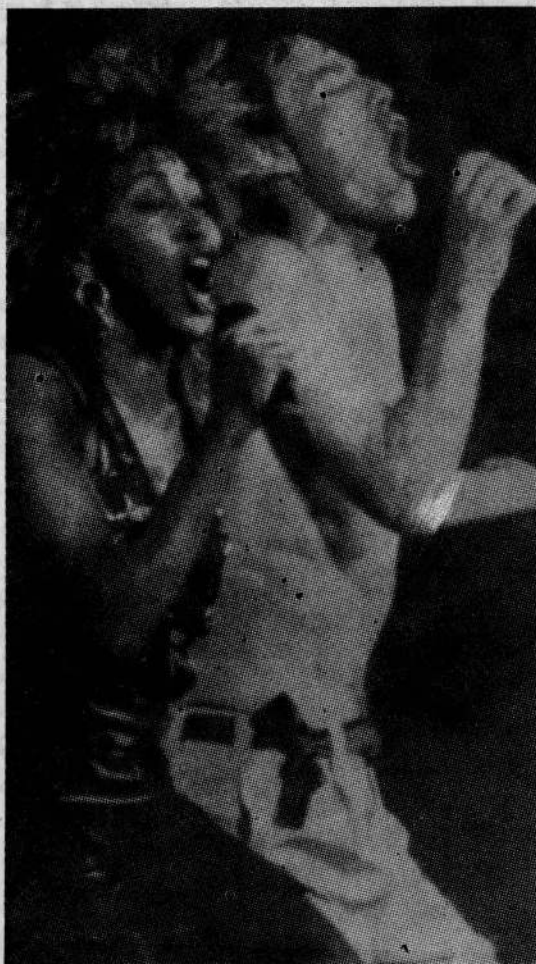
- پریز بدنه فوکو . نایبند فرانسه و هفت نفر در می جاست . قوم دانسی که من چو قدر میل دارم پسش را و هفت نفر به دست بیاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و محبت خوشبختی را در دستش - به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد و گفت :

- فراموش نکن هرگاه در سانت کیتوف و یا در جزیره ماردیننا در قمارخانه بی مثل این جا مصروف می شوی - همه چانس را از دست میدهی .

از اصالت تا تقلید

نوشته: هومن



مدتهاست مسأله‌ی «ذهن رابه» خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده‌ی انگشت شمار از جوانان رادیده‌ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و—رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه‌ی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل میرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص‌های رقاصان متفاوت‌هایی دارد. یکی در کیفیتشان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو با نرمش انجام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات واداهای جیزی میگوید و پیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکو یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و باشتی با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و باری رقص خود رابه روی سینه به زمین پرتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دل‌تنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی‌گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند، من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری که بیشتر میچرخد؟

گفت: به او (دیسکو) میگویند، در هر جامحفلی باشد، او می‌آید و رایگان میرقصد...
گفتم: آن جوان دیگری که بتلون کلابس باچه تنگ دارد؟

گفت: او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و ارمیکرد و سرودش عرق ریزان بود جمعی و بتلون سیا، چری بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی—داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که پدر و مادر همین پدر را مقابل قرار گرفته‌اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

— نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه‌اش تصویر مدور رنگی بی‌دیدم، به تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
— مایکل جکسن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم: شما به او علاقه دارید؟
گفت: بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم: کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت: همه آهنگهایش را.

گفتم: یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت: همه آهنگهایش را دوست دارم.

ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آوازش و حرکاتش خوشم می‌آید. گفتم مفهوم حرکات او را میدانی، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخ میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت: نمیدانم اما خوب میرقصد...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده‌های خارجی را نمونه‌ی از فرهنگ و— نمودی از نسل نودانست و همه این بدیده‌ها راجز فرهنگ نخواند و— افزود:

— اگر ما خود را با این فرهنگ مبار

فوت زلمی پاشخ میده



حالا که رسیدید پس بخوانید

نجل سروش از شهر مزار شریف:

س: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند.

ج: به خاطر یک برای بارسم کاملاً آماده می داشته باشند!

عبد البصیر مایی و ولید میرزاده از شهر موالعلی:

س: خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و لیسترمی باشد چرا؟

ج: زیرا از پدرمراث دارد.

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان:

س: خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند، بعد آجدا شدند فعله کجاند می دارند؟

ج: عروسی کردند، توبه نمودند. از هم جدا شدند، فعلاً یکی در شرق دیگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی!

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل:

س: چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند؟
ج: اینکه چرا خصمانه، عقل منجم قدند از زرا این عمل ناجوانی است، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وار د باشد، نه می سعادت انتقاد شوند، سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل:

س: چرا دختر فلم فرارد یگر فلم ها کار نمیکند؟

ج: بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار در منزل مصروف کار های یک که بانواست.

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد، هنرمند ما به مردم خود، هنرمایی میکند و هنر خود را در خدمت مردم قرار میدهد، هنرمند ما فاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند، هنرمندان ما، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند، اما با هنر اصیل، نه چون آن جوان که هنر را به غایت گرفته و به بیگانه میخواند. نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباسر منخ شده، برب نمایند، نمیشود جوانان ما خود بیتکروسازند لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و زخود شان است به نمایش بگذارند؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد. سازمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند. اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد. این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیث عامل بیگانه رد کنیم.

فیر... بتلون های غشاد، کرتی های کوچک، نکتایی به شکل شوالیه ها، بوت ها همچو جموس، موها تاج خروسی و...

در این بدیده هاچی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم. یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه، با همه ترند ها و لقا با زبانی عاملا نشتر نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد، فرهنگ بدون زیر بنا، چیزیت با در هوا، فرهنگ فیر و وارداتی خسروی آب است، پوک است وزن ندارد و هرگز جامعه، آن را جذب نمیکند، ولی هرچ و منج فرهنگی قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد، نه هن جوانان را مخشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد.

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل بیگانه است. هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد، هنر، هنرمندان مانمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برورز کند، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند. هرگز هنرمند

نسازیم، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد:

- در ملک ما کسی قدر خواننده و ورقا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگ های خود را اجرا میکنند، اصلا کسی فکر نمیکند که افغان استند، همه فکر میکنند که خارجی استند.

از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم، معناییست مکرر، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد؟ هر فرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد.

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلار - چن طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد، نفوذ کند؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد. همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد. آن ها را خالی و میان تهس بسازد. دوستدار مایکل جکسن ها، بیگانه از خود می خبر از پیشینه و فرهنگ خویش، انسان های سطحی، انسان های فرهنگ ستیز، مزدور صفت و مطیع امیر

کلیسای کسیر ارسو

پس

مگر کشت قمر

از ع بس
تنظیم کشفه نوریه سال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق
به من است .

شب شد . وقتی میخواستم بخوابم
به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود
يك خاموشی مطلق و من از این سکوت
لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در
خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ،
بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این
پهلوی به آن پهلوی افتادم ، هر بار که
نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام
آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی
و جذاب ترکس نوازش میداد . در لور -
جام خوابم بود . چنان خواب خوشی
که ندانستم چی گونه صبح شد و
صبح نیز خیلی سر حال و عادی ، راهی
دفتر شدم .

و اما شب ها . . . برای خیال -
دیدار ترکس بی تاب میبودم لب

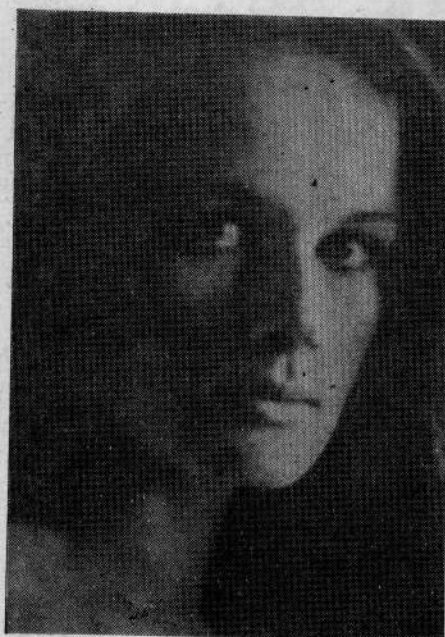
رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب
هرم با لبخندی گفت :

مبارک باشد ، سرانجام ، خانوا -
ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز
لباسم را عوض نکرده بودم ، که همه
اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند
و تیرکی دادند و يك ، يك ، يك -
خواستگاری را آغاز کردند من خود -
شغال بودم ، زیرا ترکس را دوست
داشتم او دختر جذاب و مقبول بود
موهای سیاه و درشتی داشت . چند -
ین بار که او را دیده بودم ، سرش را
به زیر افکنده بود او مرا مشتاقست
و از اقوام ما بود ، گاهی همدیگر
را در بعضی محافل دیده بودیم ،
ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ،
اما با آن هم دوستش داشتم . يك باره

او آرام و سربه زیر بود ، آهسته
آهسته حرف میزد ، نگاه های خسته -
اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید
و در آنجا لحظاتی لحظه های آرامش
پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر -
فهایش را میگفت حرفها یکه هیچ
با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه
بود من گوشش کردم که بدانم چی
میگوید . . . :

يك روز کوتاه زمستانی بود آن روز
این قصه آغاز شد ، قصه یی که
گفتش در دست و ناگفتش رنجی ،
آن روزی که آسمان خاکستری ابرهای
سیاه و بزرگی را در بر داشت باد -
سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د
شتاب داشتم و میخواستم از سردی
هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه
ببرم ، همینکه نزدیک دروازه خانه

مهر سیدم چرا همیشه درد و غم
در دهن توست ؟
هیچ نمیگفت ، شاید او درد را
دوست داشت ، و من هیچگاهی از
پاد او دور نیستم .
خیالهایی که او داشت محالاً یکایک
در دهن من جان میگرفتند و صدای
او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
به شب و شب را به صبح مهربانم .
آری ! نامزدی مامدتی زبانی -
طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
وسی کردیم و به زنده گی تازه یی
پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



ما درم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
دیگر گونی در هماناوه ما آمده بود .
نرگس قذاهای لذیذی میپخت و خانه
ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
در آورده بود ، من احساس میکردم -
خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
همه او را دوست میداشتند ، ماه ها
گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
کل نرگس شدیم .

نرگس من زینت محیط و فامیل ما
بود . من با قدم نیک او صاحب همه
چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود
دم معافم کافی بود ، هر چه میزی
میل داشتم میخردم ، حتی تعداد

پنجره های ما را باستاند و به اسبان تیره و قار
میدیدم ، میدانستم در پس پرده ها ستاره
کان شیخ و شاه پنهان بودند . همه
نگونه که نرگس جذاب من برای من -
پنهان بود ، و من حق دیدارش را -
نداشتم ، دردی در دلم چنگ زد و -
آهسته روی بسترم نشستم ، صدای
نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
برای دیدارش ناقرار بودم ، اما حق
دیدارش را نداشتم .

سر انجام محل شبی خوری ما
را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
مانند چله های آزاد در بیمار
هشمان پروبال میگردیدیم و به آیند
خویش میرفتیم چو تصور سبز و تازه یی
داشتیم ، آیند ، مادری خیال ما سراسر بهار
بود ، ما هر دو شادمانه گام بر میدادیم -
شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
و از خوشبختی خود لذت ببریم .
هر روز که میگذشت ، نرگس را -
بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
برایش میگفتم ، که دوست دارم !
و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
از دیروز ، کمتر از فردا .
نرگس طبع شاعرانه داشت ، شعر
میگفت و از زنده گی نامه شاعران و -
قهرمانان برایم قصه ها میکرد ، از شهر
های باستانی و از قصه هایی که در آن
جا گذشت یکایک برایم میگفت ، شعر
های مولانا و حافظ و سعدی را -
میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
شان میرفتیم ، باران آن چنان تند
بود که سر و صورت ما را میپوشید ، من
از سردی میلرزیدم ، خیلی هوا
سرد بود ، دستش را به دستم گرفتم
دستانش گرم بود ، با تعجب پرسیدم
نرگس درین هوای سرد ، تو خنک
نخورده ای ؟ باله خندی گفت :
وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
هیچگاهی سرد نخواهی شد .
او شعر میگفت ، قصه ها میخوانست
من شعرهای او را به یاد دارم .
شعرهای درد آلود او را و وقعی

دوستانم زیاد میشدند ، دیگر خودم
را میان دوستانی که به هم میگویند
دشمنان بودند نمی دیدم ، همه
شان در روزهای رخصتی به خانه ما
می آمدند ، محل تفریح آنها خانه
ما بود ، شامها یکی پس از دیگری
میرسیدند و شب ها با موتری که
داشتم همه آنها را به خانه های
شان میبردیم ، یک شب باز هم -
دشمنان دوست تمام را به خانه ها -
یشان رسانیدیم و خودم دوباره به
خانه آمدم . دیدم نرگس به ما آمده
وای چشم عواطف و انسانی مرا غرق
پولداری بسته بود ، بی آن که توجه
کنم به روی بسترم افتادم و به خواب
خوش فرو رفتم ، آنشب خیلی خواب
نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود ،
گناه پول های حرام من بود ، که مانع
نیاز من من به نرگس شد ، روز هائی
آمده و رنگ نرگس را زرد میکردند و
میرفتند هر روز که میگذشت نرگس
لاغر تر میشد .

نیدانستم که این آغاز به بخشی
من است ، به بخشی بزرگی که
بر سر راهم پهن شده ، دیگر کوهایی
در نرگس پدید آمده ، او کم حوصله شده
بود از آمدن مهمانان زیاد ، من غصه
میشد ، اما منک همه چیز را میداد -
نعمت بارها بهانه میکردم و او را زجر
مشت و لکه میانداختم ، روی صورتش
آثار ضربات های من به رنگهای ابی
و یاسی نقش میبست ، کل نرگس
هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
نص آورد .

به محفلهای دوستانم میرفتم و گاهی
نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وقعی
میدیدم به دار میبوی ، هیچ نظیر
سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
و در بسترش میخوابید ، من زود به
خواب میرفتم و نیدانستم تا چندی وقت
شب به دار میبوی ، آنها خواب
داشت پانه ...

در آن روزها با دختری به نام
" سیمین " آشنا شدم که به همکارانم
را با او میگردانیدم ، وقتی با او
لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
پول به وی میدادم و او را نزدیک -
خانه شان پیاده میکردم و خود
به خانه بر میگشتم این تقریباً -
عادت شده بود که با سیم روزها را
بگذرانم و شبها با دوستانتان
شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئی
مصرف میشوند .
مدتی دیگر گذشت و ترکس زیاد
تر ضعیف و زرد شده بود و وقتی
نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نمی-
گفت از درد هایش با من حرف نمیزد
روزی از او پرسیدم :
بیماری را تشخیص نکرده اند ؟
خندید و گفت :
میگویند بیماری جز بیست و قابل
تشخیص نیست .
باز هم با دوستانم به عیش و نوش
پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
ترکس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
نشسته بود و سلام هم نداده پرسیدم :
حالت چی طور است ؟
از جایش برخاست و گفت :
کاش این بیماری در مان ناپذیر
باشد تا بمیرم !
مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
آهی کشید و گفت :
زنده گی ... اگر با این همه درد
و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
نیست ؟
با آن که میدانستم مقصدش از -
درد و رنج چیست ولی با بسی
تفاوتی گفتم :
چی کنم که رنج و دردت نباشد
پیش داکتر میرمت و دوا مخیرم
دیگر چی کنم ؟
با آهستگی گفت :
دیگر دوا نمخورم ... سیم خان-
موش شد و چشمش را به گوشه پی-
دخت بعد شمرده و شمرده گفت :
جسم بی روح مرده است و منتها
من مرده متحرک هستم ...
با صدای بلند گفتم :
بس است و گلهای فلس خوشم

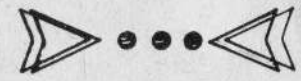
نمی آید .
او به چشمانم خیره شد و در چشمها -
نش سیهایی درشتی حلقه زده بود .
لرزید و چنان لرزید که حتی لب-
هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
ولی نکفت اشک دور چشمش حلقه زد و
رو برگشتاند از پس شیشه به کوچه
نگاه کرد و دستانش را لرزشی دستگیره
را چرخاند و دستانش را به گوشه
از پنجره تکیه داد و دیدم دستا-
ن او زرد بود و خشک و گویی روی -
استخوان های دستش پوست بود
و پس .
مدتی گذشت و سرانجام او به
شفابخانه بستر شد و دیگر نتوانست
نستم روز و شب هر که که دلم میخواست
ست برنج و گوجه ترکس هیچگاهی
با سیم آزادی من نکفت ولی حالا
با خاطر آرام به محل دلم رفتم و کردم
یک روز سیم برایم گفت :
مادرم میخواهد ترا ببیند ... قرار
گذاشتم که فردا با او به خانه رفتم .
شان بروم با او به خانه شان رفتم .
مادرش زن جوانی بود که پنجابی
زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
دیدار مادر ترکس پیش چشمم مجسم
شد و مادر او یک فرشته بود که از
صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
و طاعت خدا را میکرد .
مادر سیم ازین درو آن در میگفت
و در پایان هر صحبتش قهقهه
میخندید و منم با او یکجا میخندیدم
تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
آن جا را ترک گفتم و همیگونه به
خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
جا به صبح میروانیدم و به ترکس میگفتم
مصرفم زیاد است نمی توانم هر
عصر به دیدارت بیایم .
و یک روز من و سیم به گردش رفته
بودیم و برادر ترکس سر راه ما سبزه
شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
به سیم گفتم که :
برادر خانم ترکس است و برادر
ترکس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
داد چیزی نکفتم و هر چند مشت و لگد
به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
و مرا از جنگلش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق ترکس رسانیدم او روی
بسترش افتاده بود و صدا کردم ترکس
او خواب بود دوباره صدا زدم ترکس
جان چشم کشود و دستم را روی پیشانی
لش گذاشتم و تب داشت و دستش
را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
را به کنار کشید و گفت :
یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
میتی ؟
گفتم :
هان بهرسم ...
میخواهم بفهمم چرا از به دلم سرد
شدی من چی گشایی را مرتکب شده ام
برایم بگو ... به خاطر طفلیت به سر
طفلیت سوگند میدهم بگو فقط -
میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
من چی بد کردم .
بسی گویش را گرفت و های های
گریخت .
فقط گفتم :
ترکس گریه نکن .
ولی ترکس بیمار گریه میکرد تا وقتی
که نزدش بودم گریست و هنگامی که از
شفابخانه برآمدم سراسیمه خودم را به
خانه سیم رسانیدم سیم
در را کشید و گفت :
مادر من میخواستم
و او برایم اظهار داد که یا سیم
من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
از تو شکایت میکنم ...
افزود : هر دو راه را برای
روشن کردم تا فردا صبح باید
من اطلاع بدهی .
خسته تر از هر وقت دیگرهای خان
شدم و شب بود و همه جا تاریک بود
صدای سگهای ولگرد بگوشم میرسید
و از اطرافم میترسیدم و کوچه بسوی
بدی میداد و ولی ستاره گان همه
روشن بودند و در آسمان صاف شادی
میکردند با شتاب کلید را به دروازه
چرخانیدم و وارد دهلز شدم و مادر
و پسر در خواب بودند روی پسر را
بوسیدم و صورتم را در آینه دیدم و
پیشانی و خاکزده بودم و تصویر من
و ترکس که به دستان خودش رسامی
شده بود و رویه رویم قرار داشت
من و ترکس لبخندی روی لب داشتیم
لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
آن شب هم صبح شد و صبح ترکس
از همه اعمالم آگاه شد و من در برابر
پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
در برابر پرسشهای سیم همینقدر -
گفته توانستم که بعد از این از -
ترکس جدا شده ام .
ترکس بیمار بود و در بسترش می-
سوخت من در آنشب با لباس سیاه
دامادی با سیم عروسی کردم و در
خانه مادرش مسکن گزین شدم .
خاموشانه پای عقد هم نشستیم و شب
عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
سیمافهمید که من و ترکس از هم جدا
شده ام آن روز سیم و مادرش با
من سوادخوا را رفتند و من به حرفهای
آن دو گوش میدادم .
مدتی نگذشت که من از ترکس
اطلاعی نداشتم و دلم میخواست او
را ببینم ...
از خانه برآمدم ابتدا به شفاخانه
رفتم و هیچ مهربانی نسبت به من
نداد و دلم درد داشت درداشنای
من که به دستان خودم به شش کاشتم
و به شفاخانه رفتم و در آنجا
شدم و شتاب داشتم و سیم
که تاکنون به دلت میزد و سیم
خودم و ... و سیم به هوش آمد
پایم از سر سوخت و سرو صورتم
در بیان از زبان سیم پوشیده شده بود
و از آن چیز فهمیدم که یک چشم
را خواست داده ام و صورتم گریه
و زشت شده است و سیم و مادرش
و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمد-
ند ولی جرات نداشتم از کسی بهر-
سم .
ترکس چی حال دارد ؟
وقتی حالم بهتر شد و از شفاخانه
رخصت شدم و به خانه سیم رفتم
و مادرم به خانه خودش بود میخوا-
ستم مادرم با من بروم ولی او نفرت
و حتی بدون خدا حافظی به سوی
خانه اش رفت .
هنسوز حال خوب نبود و در خانه
روی بستم درد میکشیدم و رنج میکردم
و هر روز به یاد ترکس بودم و هوای -
دیدار ترکس مرا سوی شفاخانه کشانید
میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
ترکس حالا سوگندم مده من بدون
سوگند به تو همه واقعیت ها را میگویم
دلم لرزید آیا جزایات این را داشت
که به آن فرشته بزرگ این همه بی
بند و یاری هایش بگویم ؟ آیا میتوا-
نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
بایک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
دلم به ماد میزد و آیا با چی چشم
به ترکس نگاه کنم و این که یک چشم را
از دست داده بودم و از صورت زفتم
مشرع بودم ولی هرچه بود و دیدار
و عیادت ترکس را میخواستم وقتی به
دهلیز شفاخانه رسیدم و باها سیم
میلنگیدم و مالا متوجه نبود که مرا آسوده
به جای برساند و غی در دلم
چنگ زد و دلم میشد بگریم و خودم
را به باهای ترکس ببندم و به او بگویم
ترکس خوب من ! حالا همه چیزم
را از دست داده ام و سیم هم دیگر -
گون شده و فقط پول مرا میخواست
دیگر حق و ناحق بهانه میکرد و پر-
خاش میزدند او حتی دیگر به صورتم
نمیخندید و از من میگریه و به خانه
نمی آمد .
ترکس ترین زن جهان بودی و -
نداشتی به دامان یک شیطان پناه
و من مسموم بگذار پیش پای
تو بمیرم .
داخل اتاق ترکس شدم یک باره -
چشم به بستر او افتادم دیدم که
زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
خواب رفته است و لرزیدم و دلم را -
تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
ترکس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
شده باشد .
ولی فکری در مغزم خطور کرد
نزد داکتر معالجش رفتم ...
وقتی داکتر به صورتم خیره شد
مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
با تعجب به من نگریست و از وضع -
چشم پرسید و حادثه آن روز را
تشریح کردم .
با صدای غم آلودی گفت :
چی بدی فتنی بزرگی من هر بار
که بستر ترکس را میبینم و حرفهای او
به یادم می آید و واقعا زن فهمیده
بی بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم ترکس را نجات دهم -
بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
بود و او سرطان بود و تداوی او
در هیچ جایی نمیشد و به من چی
امری داشت ؟
احساس کردم ریخته و پاشیده
شدم و در تنهای وجودم درد بزرگی
راه گشود و سرم جریخید و تلخی
در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
زدم و دستم دیوارها را میخواست
ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
میخندید و دستم به چیزی نرسید
تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
گوشه و کنار ترکس بیمار را می دیدم
از آن جا که کل ترکس من پیر شده
و زنده گی را پذیرفته بود و دور
شدم .
راهروهای جاده پر از ازده حرام
بود و کسی نمیدانست که من چی
غش را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
روی بستر ترکس خالی بود و های
های گریستم و مادرم به صورتم نگاه
نکرد و وقتی پرسیدم :
مادر واقعیت دارد که ترکس مرده
است ؟
اشک دور چشم مادرم حلقه زد و
با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
کرد و آهی کشید ...
خواهرم و پسر را آورد او را از -
بغلش گرفتم او نیز تب داشت و -
احساس کردم و پسر نیز مسموم و با
شتاب سرو صورتم را بوسیدم و باها -
یش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به
داکتر ببر .
خانه خالی بود و شام میشد هر
لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
ترکس بروم و ولی میترسیدم که چی
طور به خاک او نگاه کنم ...
به چهره شاد او که روی دیوار -
نصب شده بود دیدم هر دو لبش
خندی بر لب داشتیم و یک لبخند
کوتاه بخفشی در گلویم بود و
دلم هوای گریه داشتم .



لومړۍ فصل

د پال وینښان
د ستا کار



واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مېړ و او دقې مېنې دده د اجراء وړکړي وه . د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربې مخورونکې اواز هغه یواځې اواز وه چې جوړه مېشتیا له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یی د یوه حتمی کیدونکي کار خواته بیـــو .

هغه خپل وروړي کړ او په دالان کې یی یو ګام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند وه خود فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرېده . د پیر زيات په غصه شواوونو هشتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي ویاوله . همدې کبله یی د پیر احتیاط کاوه چې دغه شې او اواز پورته نه شی .

د همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یی مخان ورساوه خو خولې یی پر وچولې وو او را کوزیدې . دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجاني شو . په دده کې شېعوانی احساسات راوړیدل او د غضب او عصبيت مخې یی ونيو . لاس یی د وړه په قفل کېښود . بیا یی فز ونيو خود اصل د وړه تر شا د ښکلی نجلۍ دارامه سا ایستلو دا ویدود .

هیڅ شې یی وانه ویدل . ایا د هغه هغه نه دا انتظار ولود چې د وړه تر شا یی مخان دوه قاتو نیولوي او کله چې د وړه خلاص کړي وي دده په غږ کې یی مخان وروړی نیولوي . دې چې له هر کومې اواز نه هم پارېده . خپله سایې وډیوله او قفل

د سنگریزې وړخ راوه او وړی د ورسره ټپل واهه چې امله یو یادوه انچه خلاص شو . یی سببه او انې پار ورنه پیدا شو . خو د پیر ودرېده د پیر یالی شو او کله یی چې د ایلزي ارامه سا ایستل چې د وړه فز نیولې وه واورېده . دده سره د احساس را پید شو چې اوس نو زنگه او اسان هم نه شی کولای چې دې پورته شاتګ ته مجبور کړي او خپلې کونې ته یی وژني . کله چې دده دې تیاره کوټه کېس ګام اخیست . لږ زده . هغه وخت یی چې ورو پورته پورې کړ او د هغه بستر خواته چې په تیاره کې یی لیدي هم نه شواو هغه ښکلی موجود چې دې نه شپه د هغې سره د یوځای کیدو لپورې وه پکې پرته وه . پیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتې شو . هغه نجلۍ چې دده وه . هغه نجلۍ چې په پېرې کران وه او دده لاس یی جرات نه هم باید پاره شو وي .

کوم احساس چې دده ته په دغه شپه کې د پیر حیاتي کار د اجرا کولو په درشل کې پیدا شو . دده ته بیخي نوي او دده د پیر الیتوب څرګند وي . دده په رګونو کې د سوزیدو احساس را پید شو . داسې احساس چې پخوا یی هېڅکله له ایلزي سره د یوځای توب په حال کې نه وه لیدل . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزي په درانده خوب ویده وه . دده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتر اوسه پورې هم له خپل عمل نه پښېمانه نه و . کله به یی بدن تود او کله به سړ شو . ایلزي دده د اچا بېرېال هم دده و .

خو بیا هم د خوشیو له پاره دده ونه شوې کولای چې وړاندې لار شې . په اندامونو

لږ زه را ګډه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب دده په رګونو کې ټپید . لاس یی وراوړ د کړ او د پیر بوس او لاس یی شیان یی تر لاسه شوه چې پیر څوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .

د جیفرې موده په ګوټی پوه شو باندې ولګېدې او د پیر تر پورته شوې تا به وېلې چې په یو د پیر مقدس ځای باندې لګېدلی وي .

دواړه لاسونه یی یو له بل سره ګډه نیولې وه او هغه شونډې یی چې د ایلزي د شونډو د پاره ترې وې یو پر بل باندې اېښی وي . وو ورو د بسترې خواته وروږنډې شو . د اصل ترخو چې د هغې څنگ ته وڼه رسید . وڼه درېده . ښکته . په بستر یی سترګې ځنځی کړې . اوس یی چې سترګې له تیاري سره اشنا شوې وې . هغه یی ولیدله .

ایلزي له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانګه له امله سخت لږ زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کم یی یی له لوڅو او ګرځونو اړ و ڼه لیدلې و . د ځوانی له خوند نه د ګو ګو ګو ګو باندې یی تلک سپین سپینه بند چې سپیدلی و . سړی لکه مچ د اړه طلا یی تاج په واورېن . البت اېښودل شوې وه چې د پیر وړانځوونکي ونه یی کېاېسول .

د هغې نصواري او ننوتی سترګې خوب پټې کړې وې . د موم په شان پانه یی د وړېښمین جال په شان پېرې راخواره وه . نرس اوسري شونډې یی لږ فوندي سره پورته وې . د مخ پورته یی ګرځونې فوندي ښکارېدې .

یو ګوښی اواز له لاس یی برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لیدو سره د پیر زيات په لږ زه شو . وروسته یی بیا خپل سر د هغې د سپین خواته ټنګه کړ او د هغې د لاس سپینوالی یی پر خپلو شونډو ښکول کړ .

د هغې زړه وړونکې بوي د هغه ماقزو ته لکه د ملیدونکې اور لیس ورننوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړه . په اندامونو یی ورو ورو لږ زه رافله . خو خپله اوسترګې یی رالوتی کړې .

د پیر ورو پښه شوله . دا په درانده خوب ویده وه . کله یی چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دي شونډې یی لږ زده شوې .

د یوې شپې له پاره . یی سببه او انې د پیر نجلۍ ته ورسېد او لاس یی له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یی ورو اړ و کړ .

هغه په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې . ولی ؟))

د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولاندر اوسه پورې هم پاره شوې نه وه . جیفرې چې د احوال ولیده . نو د یوې محرکه قوې تر شا ښو لاندې په بستر باندې د هغې تر څنگ کېښاست او د هغې لاس یی خپلو ته یو شونډو ته ورو پورته کړ .

په غږ ناستی اواز یی ورو وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه مې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لپور نی شپه ده اوما — ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم وڼه شوې کولای چې ویده شم . زه))

هغه کوم حکم العمل وروته ښوده او نه یی مخان ترینه فوندي کړ . دا د یوې شپې د پاره د مینې او تندي په دریا ب کېښی لاهو شو . او خواب یی وروته شوې کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالسی شوه .

د هغې شونډې له موسکا پکې شوې . هغه خپه نه وه . ښم کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې څه کولای شی ؟

هغې وویل : ((جیفرې . خوته با پید نه وي رافلی . ستامور .)) د هغه په سترګو کې یی اعتدای او جلیسته له ورا په ملید .

ایلزي د هغې له دې موضوع سره څه کار . ته پریا گرانه یی . مونږ کوزده . کړې او واده به هم وکړو . ته به ما پورې اړه لري . اوزه .

د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او . نور یی زغم وڼه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتاکه توګه په خپله فز کې ونيوله . سایې بنده بنده کیده . له اود جیفرې لپورې او ترې شونډې د هغې پر خوله باندې کېښودل شوې . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اړ و باندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .

جیفرې چې نه پوهېده څه کوي . مخان یی د هغې تر څنگ غوږ ښار کړ او بیا یی د ا په خپله فز کې په دې جرئت سره ټنګه ونيوله او تر هغې پورې یی د ا ټنګه نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز له بدن د رڼو د پدې په مقابل کې د نیما یی ګزورتیا حالت ته ورسېد .

هغه په دې ترخښ سره وویل : ((ایلزي — زما گرانې ! اوه . زما گرانې — زما گرانې))

د جیفرې د لپورې مینې د تندي ما هو لو د پاره کلمې یواځې یی نه وې . هغې د جیفرې له منلو نه انکار وکړ او تر څنگ یی کرار وپوښله . اخږ د ا د جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې تترت وراوړ د کړ هغې څه وڼه ویل او د هغه د فزې تنده یی ماته کړه . جیفرې د دې تر څنگ پروت و او دای ښکلوله .

هغه وویل : ((ایلزي . ته خپه نه مې)) هغې لږ د اعتراض په توګه اوه وایسته . ادا به لیدو .

هوشیار

روزي هتلر به يکی از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد ياد ياد هتلر سلام داده اداي احترام کردند . زمانی که به نفر آخري رسيد همچ گونه عذرس العملی از خود نشان داد که سخت باعث قهر هتلر شده از او پرسيد : چرا اداي احترام نکردي ؟
 نفر مذکور باخونسرد ي گفت :
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم .
 ارسالی : عابده رابع بکاش

خالی

از يك حقوقه ان ايرلند پرسيدند :
 بزرگترين خرابی دوزن داشتن چیست ؟ او جواب داد :
 داشتن دو خوشو .

درد ماه

مرد مستی نيمه شب از ميخانه به بيرون آمد . اتفاقاً باران شديدي باريده ، رآب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
 مست : همينکه چشمش به عکس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع کرد به گريه کردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
 - آقا چرا گريه ميکيد ؟
 مست : عکس ماه را نشان داد و پرسيد :
 - اين چيست ؟
 رهگذر گفت :
 - معلوم است ، اين ماه است .
 غريه مست شديد تر شد و گفت :
 - من ميدانم که ماه است ، اما شما به من بگوييد که در اين وقت شب من در آسمان چه ميکم ؟
 ارسالی : ژوليانا نصيري

لبخند زخمت

پایه عیادت مامور

مامور و کزنی و کلاه هم نبود
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمک
 گر شام بود خرج پناه هم نبود
 والله زرفی است گناه هم نبود
 باوصف همه بختی ام خام شدم
 هر چند شريك رشوت بود رئيس
 در مسلك مکر و خدغه ناکام شدم
 او صادق و من بندي و بدنام شدم
 اي کزنی گفته ام فدای تو شوم
 تا سال دیگر اگر بمانی به برم
 قربان رفاقت و وفای تو شوم
 والله ره قسم که خاک پای تو شوم
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظرات



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي آمريکايي با
 هسران خود به اکتشافات جنگل هاي
 افريقا رفته بودند . شب هنگام گوريصل
 بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و
 وريد . بقيه آمدند به چادر او و شروع
 کردند به دلداري و تسلاي او و
 جهانگرد بي زن گريه کان باخود زمزمه
 ميکرد :
 اي سستی جانم - اي سستی جانم
 تا حالي که يادم مي آيد و مطالعه کرده ام
 اين نژاد مخصوص گوريصل زن هاي را که
 مي زنند فردا صبح زنده و سلامت
 بر مي آورند .

به گريش بلفيس هوتي.

طرح ادبی

عزيزم ، به ياد تو اشك از چشمم
 سرازير ميشود زيرا درد ديري تو که
 د واي تمام درد هاي من و مرهم همه
 زخم هاي من بودي آرام مي ده
 باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درمي آيد
 زيرا به ياد آن روزها مي انتم که من و تو از هم
 جدايي نداشتيم . اگر يک روز ترانسمي
 نديم چند سال بيترمي شدم . اما انوسمي
 وحد انوس که تقدير ترا از من جدا کرده
 است و تا به جدا کرده است .
 آه ، عزيز من
 اي گوشه .

نوشت: نيلا بحکيم

علت آن که ما هيها عاشق نميشوند
 اين است که پس از شکست ، وسيله ي
 براي خودکشي ندارند .

نميدانم آدم هاي دور و رفتي در آيينه
 نگاه ميکند ، کدام روي خود را مي بينند

ارسالي : بلفيس ازاده



ترکيب هلري رسي:
 به نظر يک متخصص ، رقصهاي مدرن
 ترکيب است از رقصهاي سنتي افريقا و
 حرکات يک خانم سايز ۴۶ که ميخواهد
 بيوهن سايز ۴۰ را برتن کند .

درساعت دری

بنافلي جنت گل خان که مضمون دري
 را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه
 داد که براي فردا هرکس چند جمله
 ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد .
 در اين ميان کريم الله که خود را لايق
 لايق مي تراشيد تصميم گرفت که کلمه هاي
 زياد ياد بگيرد .

به همين تصميم از مکتب بيرون شد و
 در راه پشت کلمه ها سرگردان بود . و
 بچه را ديد که با هم جنگ مي کردند . يکي
 براي ديگري مي گفت برو که مي زنت .
 کريم الله ياد گرفت که : برو که مي زنت .
 پيشتر رفت ديد که دو بچه قصه فلم را مي
 کنند يکي مي گفت :

اين را از د رمند ياد گرفته ام .
 کريم الله اين جمله را هم بخاطر سپرد .
 کسي ديگر که پيشرفت يک زن و شوهر
 به موتر بالا مي شدند مرد براي زيش گفت :
 بفرماييد حق اوليت از خانم هاست .
 کريم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به
 صنف حاضر شد .

معلم بعد از آن که جمله هاي شاگردان
 ديگر را برسيد نزد کريم الله آمد و گفت :
 بگو کريم توجه ياد گرفتي ؟
 کريم الله گفت :
 برو که مي زنت .

معلم خشمگين شده و گفت :
 احق ، اين گمي ها را از کجا ياد گرفتي ؟
 کريم الله جواب داد :
 از د رمند ياد گرفته ام .
 معلم که اعصابش خيلي خراب شده بود ،
 گفت :

پيش شو گوشه که برم اداره .
 کريم الله گفت :
 بفرماييد ، حق اوليت از خانم
 هاست .

برد باری ما

نهیست قبرگردان سروس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبر است
 ماند به جان سپردن ز آن تاقراری ما
 گویند به زن سپاه سران نایب کلنیر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 از میستم پسندیدم رسو جو گوشتند هم
 باری بیا به موثر بین برد باری ما
 مانعین پس کجاوه در نیمه ره شود گل
 صد اندلش سازد آه ز زاری ما
 ای دایم تدن وحشت بیا و بنگر
 در حمله برد رسو اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی پایانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانیش
 و بالاخره تیرا دوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک پرند ه بی آزار استم
 که همیشه به اوامر پدر و مادر خود گوش
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی فرق دارد . بر من رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم پاشید ولی مرفایی ها تخم ها را می
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد ، دایم نهاد و به این
 ترتیب یک مدده زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد .

درین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زده و پایش نیز شکسته بود . وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نیت به
 کبک رسید ، کبک با میجز ویاالحاج در خوا-



ترجمه : حمید خراسانی
مخاییل ویشیم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گیه های به چار هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبوریم تا مشان را با تکتوان
و با جدای بلکه تر برز با و بهایم تا آن
ها را ترجیح سازیم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که به
دنیا ی هنر پا گذاشته ام و تجارت و این
عرضه را آغاز کرده ام
با چنین تصور و انظاره روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این یا آن -
هستند پرسشها می افتد می پرسند
در این مورد روزی بایکی از دوستانم
در يك قهوه خانه در دلدل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کشف کرد
گفت :
بقیه در صفحه (۱۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر مایهات پرداخت می
کنند ؟

او را فهماندم که نه بهر مغرورم
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلاً رستور
رانت چپس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز و آشپز خانه و سالون
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متقن شود . که از رستوران مغرور
ش. بهر . کتاب و چپس چپس که حتی از -
و سایل و موبیل رستوران هم حرفی در
میان نمی افتد .

مامور مالیات رفت و اما يك هفته بعد
انضار نامه هایی برای تصفیه مالیات
پرداخت ناشده دریافت داشتم .

باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلاً نداشتم می پرداختم
يك ماه در شورای ناحیه بی سرگرمی ها

بودم تا تابستایم بسازم که يك کارمند علمی
عادی هستم و که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اصلاً مقصبت نمی افهم

سرانجام مامورین را قانع ساختم . اصلاً
نقشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد

زنگ دروازه آپارتمان مرا می فودند .
به خاطر يك بوتل بهر و يك سنج کتاب
با چشم گریان غم و زاری میکردند .

مدتی با فخر دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم . اما سرانجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه

هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلاً
مشکل نبود . حالا قشمر نام در کفورما
موجود است . نام شهر ها جاده ها

پناها هم . سات و هرا . چه را که
فکر کرده میتوانی به قشمر میدهند .

من هم نام گیه هایم را برادران ارکری
از مواد که هرد و از غوانهای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " گذاشتم .

وقتی اندام درست و پست شکل مرا
پهنید و اصلاً . خیال هم کرده نخوا -
هید توانست و که چپ قدر آدم خوب
شقلب و خمر خواه و دلشور هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گیه را
به فرزندی بپذیرم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتیم به چاره های صاحب
گر سنه و سرگردان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردم و اولاً شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراپای شان
را غستم و خوب پاک کردم .

یکی را " بهر و دیگرش را " کتاب " -
نامیدم " بهر " و " کتاب " به چار شوخ
و باز یکوش بودند . گاه پرده ها را مید -
زدند و زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند .

ظالها ضرورت می افتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (....) کتاب (....)
میدا بهر که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چپ قدر ناز کند و از روی این

دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود .

يك روز همسایه چپ بانگاه حمله گرانسه
و صدای توطئه گرانه ریه من کرده گفت :
- تصمیم به چار هافلان گرفته ای (....)

در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکت رسیده میتوانی ؟

با تعجب به سهرنگرستم . اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست .

چند روز بعد و زنگ دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود .
- خبر داده اند که رستورانت بهر و کتاب
و چپ باز کرده اید . آیا جواز نامه



نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوړي
د نکاح خط په لیدلو سره د جلب او
گروپ څخه پرته خوشالۍ
وځنډل خوډ پور د گروپ
او اخستلو نیت ته متوجه
شو. که گوزي چې په رښتیا هم
نکاح خط پیلېس کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
ترتیب شوي دي. د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره ښوان خپله خوارۍ
کلنۍ ثابت کړه او پرته یې اسناد به
بوجي کې ښايې برعکاس کړل. کله یې
چې د اسنادو بوجي ازی ته پورته
کوله. نو زیاتره یې ته پورته
هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي
کارتونو په څیر تقلی او ساخته گي وي.
ځکه چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو
چا رواجي په لاس کې لري.

*
*
*
*
*
*
*
*
*
*
*

د پلوی په لاره کې یې د دیوال خوا ته
له وای څخه بوجي راځنډ کړه او به یې
د ښي لاس په وینه گوته د تندې خولۍ
پاکي کړي او پرڅه پرڅه یې په ځمکه
وځخولي. کله یې چې د بوجي
خلاصه کړه. نو لومړي یې ورته
راښکاره کړه. خو چا ورسره نه
دغه دنگ ښوان دي
بیا یې له بوجي
هغه کارت راوړي چې په اتري ټولگي کې
یې دده د پرحالۍ شاهدي ورکوله.
خود ا هم ورسره ونه منل شو. ورسې یې
خواستلونه او نورو ډول ډول کارتونه
هم له بوجي راوړي ستل خو چاته د منلو
وړ نه وو. ځکه چې دده قد او قواره یو
خوارۍ کلنۍ هلك ته نه بلکې پوره
وشت کلن ښوان ته پاتې کیده. ننیز دي
چې د جلب او احضار گروپ یې مو تر



خان او که بل څوک تیرایستل



کلوله کلونه پخوا هغه وخت چې زه
ماشم دم. نوله خپلو لویانو او مشرانو
څخه یې اوږدلی وو چې که چیرته
په لاره کې څوک څه شی پیدا کړي
نو بیا دې درې ځله په لور غږ وایي
چې: داسې دچادي. که به دې
درې غږ ولېدو شی خاوند پیدا نه شو.
د نوموړي تن له پاره حق حلال او
خپل لویانو پیلې ځته اخستل یې روا
ګڼي.
خو هغه وخت داسې رایاد نري لکه
د خوب لیدل چې مونږ ماشومانو به
څه شی په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنګ ولاړه. نوموړي
په موندلې شي به په لاس کې ونیواو
بیا به مو ورو له ځانه سره درې ځله
وویل چې: داسې دچادي. له
هغې وروسته به مو د شي خاوند ته به
غږ پد لوسترو کتل او شی به مو به
جیب کې اچاوه.
د اد ماشومانو د ناوړه
ناخبري او ساده گي خبره وه. خوراشه

پاڼه په (٦٨) څانګه

د سیخ له خولی خوړل

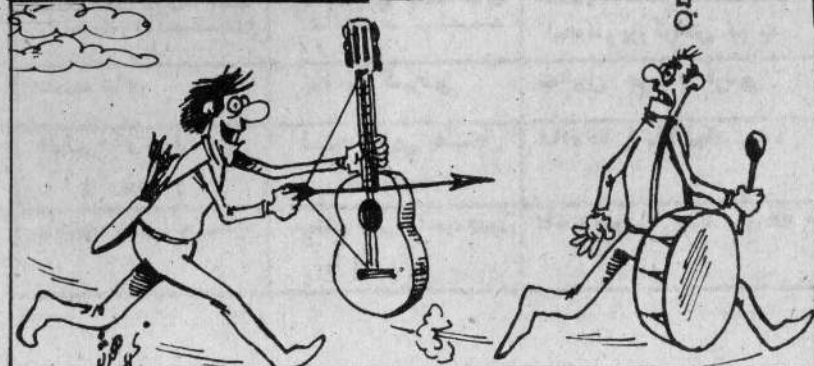
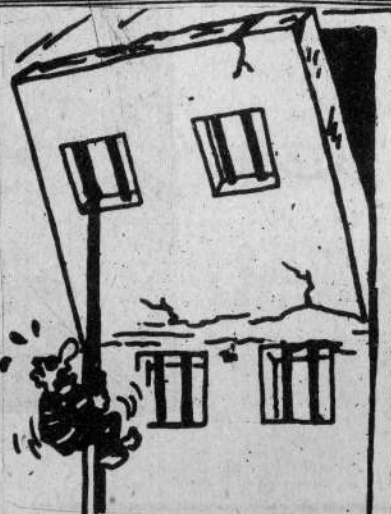
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم
 اود روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل
 نورته ویل به می چې :
 - څه وکړو د سیخ له خولی یی خوړو
 که نور روزگار مو ترڅی دی .
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کی
 د زوی په محای سیخ راشین شوی و .
 بده که چې د سیخ له خولی خوړل یی

د خبر وکیه کلام گر حیدلی و . کلونه
 کلونه تیرو شول . جاندا د تقاعد وکړ
 خود سیخ له خولی خوراک به مانا
 ونه پوهیدم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه
 کورته د پوښتنی له باره ورغلی وم . خو
 داخل یی له روغېر څخه وروسته د -
 سیخ له خولی خوراک باند یی شخوند
 ونه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او -
 ورغنی ویی پوښتل :
 یاره جاندا ده (تاخو به یو وخت
 د سیخ له خولی خوړل . خواوس یی
 د سیخ له خولی نه خوري . . . که زه
 څپه کیږی نوزه د سیخ له خولی
 خوراک به مانا ترنه پوري نه یی
 پوهیدلی .

جاندا د زمانه د ی پوښتنی سره لږ
 موسکی شو او ویی ویل :
 - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی
 خوړل . نوزه به کیږنی مخازه کی
 مامورم . خواوس می ته هم ویی چې
 تقاعد می کړی دی او به کورناست
 یی .
 او بیا یی د خبر و په لړ کی به دی -
 وپوهولم چې په څه ډول یی د سیخ
 له خولی خوړل .
 اوس نو که له تاسو سره هم د دی -
 خبری د پوهید و سوداړی . نوهر محل
 چې له کیږنی مخازي څخه داږ و -
 بوجی اخلی یو محل هغه له نظره
 تیره کړی . که بوجی سوری وه نو یی
 له شکه به د جاندا د سیخ له
 خولی خوړل درته به ثبوت ورسیږی .

خپله او پاتېنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز
 او سرود محفل ته مجلس وایی . نوله
 همدی کیله سازیان اوسند رغاړی -
 مجلسیان بولی . خوه عینوا د اړوکی د
 سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره
 د تیلغونی مرکو ترسره کولوته اداری مجلس
 ویل کیږی .
 اوس نو خونه د لوستونکو د چی به
 هر ډول مانا ورغنی اخلی . بده که چی
 پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ
 مجلس کی هم ترغور او خپرنی لاند یی
 نه دی نیول شوی .



د ماشومانو کړنې

- پنی که د عقل له ارادی وروغی .
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .
 - یوه توتیه پسته اوس هډوکو غوښه
 ده . خو گوزاری له فولادی خنجر
 څخه هم کلک او زورور دی .
 - لاسونه اوز ده ښه دی . خونه چی
 ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په
 ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه
 تاووله .

د ځای خپل کور

د اشپز برس ازانر د ښجاره هتی ته
 خبرورکوي چی د فوښی اوترکاری پخولو
 د پک د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له
 تشکیل څخه وغورحید اوتقاعد یی
 وکړ .
 دغه متقاعد د پک چی د اشپز خانی
 په تاخچه کی خاوري او د وړی وړاندکی
 برتی ویی د خپل تقاعد په باب داسی
 څرگندونی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می
 له لاسه نه دی ورکړی . خوله هغی
 ورغی چی د سلخ رسمی غوښه کیلو
 (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د -
 خپل تقاعد په لټه کی شم .

سهولت میتوان توضیح کرد . به
جدول بیشتر مراجعه میکنم :

به زوج ماهیچه های دو سر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه میبینید ماهیچه های دو سر
در ناحیه جبهی بخش علوی بازو آ
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه
های سه سر که در جناح قفسی موقعیت
دارند بسط میدهند . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سر
و پی های زیر زانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسب در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسب زوج های مخالف عضله
پی برای تمرین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیو های یوگا در حدود پا را
میتز های این پر نسب به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کس
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دو سر را قوی تر
خواهد ساخت . کس دادن پی -
های زیر زانو ماهیچه های چار سر
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارد و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجزای
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میدانید
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسب در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذایی را که
لازمه حیات است برای بدن تان تعبیه

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناحی بخش وسط	جدار بطنی را در جریان تمرین محافطه میکند
ماهیچه های دو سر	جناح جبهی قسم علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه سر	فامه ها را میوفاشته	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی پی	جناح قفسی قسم غلی (تریه ساق پا)	کمر را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
پی های زیر زانو	جناح قفسی قسم علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زیر پنی	جناح قفسی قسم علوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دو سر را در جریان حرکات کش کرده کله میکند
عضله های سه ری	پشت	بازوها را در جریان حرکات فشاری بسط میدهد

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . هرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولسی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند .
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذایی ، گرفتن
مستقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میشاند . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذایی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القای تغذیه خوب
افاز مییابد .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینماید .

ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عاقلاً نه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کته گویی تقسیم
کرد : مشبوع غیر مشبوع .

شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، سگه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع ، عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجند و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخصی شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاقی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، نه خایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
نه خایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالری روزانه را که میگیرید ، بایست
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

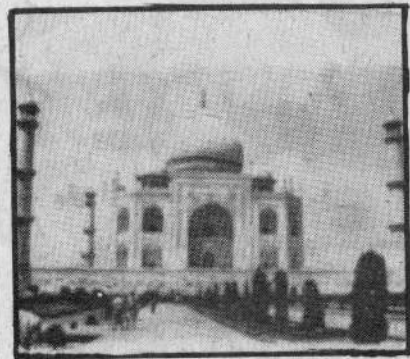
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن
اسیر ماند و فقط دختر و نوا دارش -
جهان آرا به او خدمت می کرد - و
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
باسمن تاج محل را از فراز رود چنسا
قضا می کرد و جایی که محبوبش می تاز
محل در مقبره آراسته با جواهر غسود
خفته بود -

پس از مرگ اورنگ زیب سلطنت محفل
ها طی هفده سال از هم پاشید - و
حاشی که اکبر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و ولخرجی های
شاه جهان و تعصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت -

به هر حال دیدار از قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوهم تناقضات آن تاریخ هستند و
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است - خدمات شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او را به
پای اکبر رساند - چه خوب گفته اند :
" شاید آن اراده که ساختن می اند
تاج محل را طرح کرد معظم قرو استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود - اگر زمانه قتل و هوش دافست -
هرچه جز تاج محل بود ویران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد -

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دلی را
در پیش گرفتیم -



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دلی ۱۹۹۰)
لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سباون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دلی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست ؟

- اسم من ماهر رسولیت ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هلم دلی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دلی میباشم و فعلاً مصروف
گذاشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ستم -
در تعلیمی دروس به جی نوع ورزش -
علاقه مندی و اشتغال دارید ؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما سال افزون بر قهرمانی
دومین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دلی که به تاریخ نعم و دهم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم -

میخواهم پیرسم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود ؟

- حرفم در آخرین در مسابقات
حسن المری (H. Almerri) تیمه
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشد -

در مسابقات آینده برای کشورت جی
به دست خواهید آورد ؟

- فعلاً از طرف پدر راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردد اشتراک دهم ولی هنوز من آمادگی
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک دهم از لقب و کمربند
خود دفاع جدی نمایم -

نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
جی طور است و جی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید ؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست - دیر
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار
ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
بالمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوایز و کمربند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انگیزش و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعدادی بهتر دارند -



جاوید : ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند



در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دلی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد - وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چون
(اوهارا اوسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند -
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند
سیاه را دریافت کرده اند - جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند -
هر دو برادر در بیشتر مسابقات

کاراته و تکواندو در جاپان که در مکتب شهر
به راه انداخته میشد اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته مکتب شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده - مدال طلا را دریافت
نموده و برادرش در مسابقات مکتب شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برنز را بدست
آورده است -
در مسابقات اخیر که در شهر دلی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند دایر شده بود جاوید محتاط با
اشتراک خویش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیک این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد -

د (۶۱) مخ پاتی

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفې تیوري طرحه کړه . هرشل ونېود له چیرې به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یاساحی محدودیت به په پیر زیات وي او په دې توگه به د شپې توروالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلېو خپرنو پایله په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالڼ بو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((داشمسی نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي داسی دیوالونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوځای کیدو په حال کې پوښان . معلومېږي . جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسی رافلی دي : ((که چیرې د ستورو سلسله نه څلاصیدونکې ده . داسمان له لغو څخه به مونږ ته یوډول یاپوښان روښانی راورسېږي . ډاډه ده هغه نوره خپلر وي چې له گالاکسی (کهکشان) څخه راځي . ښکته په دې سطح کې به داسی نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ داخبره د کولو د ده چې په داسی شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه په اوسنی وخت کې لیدل کېږي . دادي . چې داسمان نه ښکاره کیدونکې یانې لیدل کیدونکې سطح باید په پیر لیري واټن کې تصورکړو . دا هغه واټن دي چې د هغې په اړه دوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغې خبرې څخه د اولبرس هونیایي په ډاگه کېږي خوه به پوره ډول په دغو څوکو هم بسنه نه کړي او خپلې خبرې ته داسی دوام ورکوي : ((داسی څوک به پیدا نه شي چې په زغرده د دارنگه څرگند واورکړیولونکی حقایقو څخه منکرشي . زه په پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکې دلیل کومه نڅبه دمان سره نه لرو خو په دې مو باور راځي چې ایاداسی شې امکان لري)) .

راځي چې د اولبرس له خبرې نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورو ستو د چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږیو پېژندنو په رڼا کې وځپي . د لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منځنی مخصوص وزن په شمسی نظام کې داسی پوښی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن . سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مودکتلی . انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د رادیاسیون یا نور څیرولو وړتیا لري . (ښکته چې دکتلی . انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده په

نور اوبړي) . په داسی حالاتو کې محاسبو ښودلای ده چې دا نور خبرونه به چارپوره پورتنی اویو برابروي اود تودو ځي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) . او په سم ډول د ویره اندازه تودوخه د ستورو د سطحې د تودوخې سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تودوخه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اودوخه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغې اندازه څخه ډیره ده چې امکان لري . اسمان د تل له پاره بري روښانه وځلېږي . په همدې ډول په شپه کې داسمان د توروالی یو دلیل څرگند شو او پري . بحث ترسره شو . خوداموضوع مونږ ته څه په لاس نه راوړي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښیږي ولی هغوي چې پخوا وړاندې شوي دي

اوس که مونږ دمان دنیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامیدونکې خوساکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظ چې پوهنیزو نورو یوه حدې سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې درې سوه زره کیلومتره) څېړږي . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید ډیرې کمې شي . په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهیدو سره داسی عقیده څرگند ولاي شو .

آقای عضلات...

پخپله از صفحه (۳۲)

مردان مسلح مو فغانه مېچنگه کوښه در هر دو فلم مانند یک حیوان مېچنگه زهرا او حرف دفاع و هایش را از هر در می میدا.

ند و پس . او په هېچ چيز فکر نه کيد . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب . ميکند . ان چه در عين فلم بر ايم خو . شايد است ايم است که من رول هر کول را که ستون های معايد را از جا ميکند زيرا اين حرکت بر ايم جذاب نميست کونن در فلم عاشقی است ه عاشقی که در مرگ مشوقه ايم ميکند ه او در فلم بدو ن اشتباه نميست و نه سو پرم ن است و قی مېچنگه پيرو زيش قطعی نميست .

داير کتر فلم چهارد فليم در زمان آماده گی برای نمايش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

به نيت دیده و در اخير ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قوتير و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زيرا برای نغمتمون بار کسی برای من تمرينات را توصیه ميکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پيروش اندام .

من مجبوراً به سالون تمرينات هر گفتم و دو ماه روزانه ه ساعت تمرين ميکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ه كيلو وزن گرفتن نگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت .

بعد از کونن هارنولد در يك فلم پسکی را قبول کرده و نقش منفی را

بقیه از صفحه (۵۷)

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته - بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود - بعد از آن گفت:

- الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتی که تمام شد بلیندا گفت:

- من ... من ایلا نعمده نمی توانم باور کردنی نیست - قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسم.

و تکیه بلیندا بر سینه را می بینید ناگهان توقف کرد و نزدیک بود که بپول از دستش بیفتد.

- آهان! آن کبریا! این اطلاعات چیست؟ من مطمئن هستم و تکیه داخل فاسد ی بکشد و دستش را بر سرش میمالد.

من فکر کنم آنرا در روز تولد است ای الیزابت! کاش میخواستی فریاد زدی:

- او! چه در این همه وقت میگذشت و ترسناک هستند من یکسره باخبرم بداخل اتاق و یکبار دیگر ایتان ها را دیدم.

بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کج گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟ آیا بایان قصه را خودتان حدس میزدید میتوانید؟

بلیندا به اهستگی حرف میزد: - این فقط معنی میدهد که برای چند دقیقه گذشته و آینده باهم متلاقی شده - اند - اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد - اما بگذار برای چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم ...

قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیاد در قریه در باره چیز عجیبی برایم گفت که در یک شب اکثر در تکیه - صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود -

شش سال پیش از آنروز ایتان ها از لندن به افغانستان آمدند بودند - بخاطر صحنه خان

ایتان بسیار آرام زنده می میکردند تا اینکه یک شب یک واقعه وحشتناک اتفاق افتاد و صبح روز بعد آنها تمام

ایتانها را از بین برد و بچه دیگری در دهنش گذاشت و در آن ایتان بعد از آن خواب و بیدار شدند آن واقعه

بکلی تغییر کرد - تمام ایتانها - او چه دید؟ - تمام ایتانها - خوب - همه اینطور شدند -

در یک عالم اکثر یک سالن بسیار - عجیب به خانه ایتان ها رسید - او یک کتری سرخ روشن خرید و بوی آن را

بسیار کوتاه بود که به شکل یک کلبه زانوایش می رسید - موهای کوتاه قهوه

شده بود - سرمه و عجیب حرف میزد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی ندا -

شده استعمال میکرد - او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که

همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او دود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گفتو سط

یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود - به حلقه فرو میبرد و آنرا از دهن ویلی خود خارج میکرد ایتان ها قهقهه داشتند

که این زن از طرف شیطان آمده بود - آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن می نمود - در اطاق

سکوت حکمفرما بود - الیزابت منتظر بود - امید است که بلیندا آچه میخواهد بگوید - الیزابت ... بلی - آنها ترانید میزدند

اجرا میکنند - ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معروف شوارزنگر موفسکی

در سطح رقب درجه یک و یا - دوسه صحنه او ستلون است او صی گوید:

" من و ستلون دود و دست صحنه استم هر دو یک وکیل مدافع

داریم و غالباً در یک سالون در لوس انجلس تمرین میکنیم ما تصمیم

داریم تا مشترکاً فلمی را تهیه کنیم البته که فلم آن قدر مصرف گزاف را که

به تنهایی در فلم کماندوی من و دو - کسی ستلونی مصرف شده است در هر - نخواهید داشت - میباید او را

که فراموش کرده است که سینما بطور عام یک تفریح است و همیشه کارها

را بسیار جدی تلقی میکند و با - سیاست خود را مرتبط میداند -

دایرکت فلم کو ماندو درباره ارنولد میگوید:

بالعموم اشخاصیکه به ورزش - پرورش اندام روی آورده اند از چابکی

خودم برخوردار نیستند اما بهر - خلاف ارنولد در فلم کو ماندو مانده

یک پلنگ با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او

همسطح یک کمر بند ساه کونگه فو - است - و در ضمن او یگانه ستاره

است که از خطرات نترسیده و صحنه

(۸۰) خ ماه

خان او که بل خوک

اوس به رسمی دفتري د پانچ - قاضی او با خبره سري د همان اود خلکس و

فولولو جل ول وگوره - دغه سري چی به بود - سري اداره کی د فورومامور دي

پو رخت بی له جا اوردی وچی تردی سوه افغانیو پوری بیسی اخستل به

پلو ((رشوت)) کی نه حسابی اود غارنوال حق نه لری چی له دري سوه

کو افغانیو پاندي د پلو به نسیم د جا لاسونه ترشاو تری - نوله دفسی

((قانونی)) لاری خخه به کی اخستو سره بی د فوروی د کولو به رخت کی له

پوتن خخه له سهاره تر مازد پکوره پوری به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی

به دي د پل واخستی چی د تولوا خستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته

ورسید - د فورومامور دي مامور چی همان هیتکه ورته بدي خور نه بیسی به

دغه د پل دلس گونو زو خخه چی دلس گونو مینو خاوند شو - خخه بیای

کی - صداقت اوایانداری کی هخ چاته هم غاره نه زدي - مکه چی له قانون

خخه وتلی او ناجایزه کاری سرته نه دي رسولی -

ها را با قبول خطر مجازاته اجرا میکنند - فلم اخیر او " فارگر " است که

با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی نامریی سپر دازد و برای از بین بر -

دن آن میکوشد - یکی از دایرکترا میگوید:

ارنولد در مسیر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین " تریس " سینما

مست و شاید او یک " بان " دیگر برای سینمای امریکا باشد - او با " کی شریور " برادر زاده -

پس جمهور اسبق امریکا (کنایه) مرمی کرده و سالانه از دو یا سه

فلم افزونتر تهیه میکنند -

آیا

می توان از جنگال

انحطاط

روانی

نجات یافت

؟

چگونه در اندیشه خوشی امیدها کشت می شود؟

گزارنده به دري: فلام سخی اتر

انحطاط روانی میگویند، آن -
طوری که ذهنیت ها بدپرورفته
است. مفاهیم تلخ کامی، حرمان
نومیدی و... همه رازها می
متراکنند که منجر به دیپرسشن
(Depression) را میسر میسازند.
وقتی انسان در جنگال آن گیر
می آید، در روانش نفوذ کرده
ویرانگرتر و سجاپیش تاه نهرویس
منفی وارد میشود، چنان
می انگاری که انسانهای گرفتار
دیپرسشن خود را گناهکار، زسر
فشار بزرگ دماغی و حتی
(انسانهای مصحل شده) فکر
میکند و در وجود آنان تمام
خوشیها و امیدها ((کنش))
میشوند. و متاه شیر و فگی
میباشند. شگفت آوری است که
خود آن ها نیز نمیدانند چرا؟ و
چرا باید بکنند؟ ولی هستند
کسانی که با این بیماری به مبارزه

برمیگزینند و سرانجام از آن
رها مییابند.
من، سخت خوش نداشتم و
به این بیماری، دچار گردیدم.
در روزها روز تکلیف من افزایش
میافت. به حدی در بنج
دیپرسشن گیر مانده بودم که حتی
گاهی به خودم میگویند، باری در این
سرانجام میگردید، باری در این
خانه منزل دستتان را میبستم
وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
که از چشمانم اشک روان است،
حتی ندانستم که چی وقت و چرا
گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
من مستولی گردید، این بود
که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

بگیرم و اگر تصمیم می گرفتم
باز هم دودل می بودم.
باری وارد سوپر مارکت
شدم، در خریدن لوبیا و نخود
دچار تردید گردیدم. به لوبیا
دست بردم که غنچه آنرا در
سبد خود اندازم، بعد به ششمان
و این وضع چند لحظه دلم کرد
و من از آن به شدت رنج بردم.
دیپرسشن مرا به وضعی دچار
ساخت که اگر کدام دوست و رفیق
خود را میدیدم، گاهی در قهقهه
اس نشانه های ناآشنایی میدیدم.

" شما صحت کامل دارید
کوچکترین بیماری در وجود شما
به چشم نمیخورد " و به
شخص افزود : " مانند اسب
صحتمند هستید " .

من هم متوجه شدم عزم و اراده
خود را به کمک خواستم و در اکثر
مرا به تماس و معاشرت با مردم
و بهرین برآمدن از منزل توصیه
کرد . من برایش گفتم :
فلان و بهمان کار برایم ضرر
ممکن است

ولی او نپذیرفت و گفت : شما
از خود شکایت دارید انسان
نیاید چنان باشد .

تجرباتی در کارهایم پدید آمد
وقت زیادی را بجزیره بهرین را
مینگریستم . هر کلمه میخورد
بود تقریباً بیشترین ساعتی
بودن در خانه را در نشستن -
سهری میکردم و ولی غذا را می
بختم گرچه غالباً مسوخت
میزان را آماده میکردم ولی
صدای ظرفها زیاد بلند میشد
و اکثر می پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
نمی توانی ؟ کارهای زیادی
در خانه وجود داشت که باید
انجام داده میشد از بهرین
" مارك " هم که در دوره -
ثانوی درس میخواند باید
واریسی و مواظبت میکردم در
حالی که کمتر به این امر توفیق
مییافتم .

از خود میپریدم اعضای
فامیل چی قدر بر این حوصله
کنند ، حوصله آنان اکثر سچی
آید و به همینگونه محبت و علاقه
آنها به نفرت و با حد اقل به
بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
روزها و هفته ها به همین -
مسئله گذشت و من صحت
یاب نشدم و سرانجام در صدد
آن شدم که از این وضع بهرین
گردد و نتیجه به این رسید
رسیدم که باید خودکشی کنم
از همه صایب رهایی یابم و همین
لحظاتی در فکره فامیلم بود -
بهیچان : خطه در صفحه (۹) -

ماها و یا حتی برای تمام عمر
دوام میکند تدای اصلی هر
د نوع مربوط می شود به بخش
تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقات -
ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
سخنان زیادی میان من و او
رد و بدل شد ولی داکتر
از من پاسخهای خوب نشنید
حتی در باره تلاش و باره ام
برای خودکشی هم مطمئن نگرد
دیدند اما نست که من باز به
این عمل دست خواهم زد یا نه
راستی این که من هم نمیدانم -
نستم سرانجام به صحت آغاز

شوهر و پسر و پسر دوس ام
از پو هنتوش به خانه تلفون
کرده بود و در فرجام شوهرم
داکتر را خواسته بود
وقتی از جریان آگاه شدم
حیران ماندم در غیر آن شاید
خود را به کام مرگ میبرد
داکتر ربه من کرده گفت :
من ترا کمک کرده نمیتوانم ، باید
نزد داکتر طب روانی بروید .
من در پاسخ ابراز داشتم :
به کمک ضرورت ندارم
سرانجام مرا به شفاخانه طب
روانی بردند و در يك اتاقی

تنها دواها برای تدای انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

کرده گفت :

بعضی از مواد کیمیاوی در
مغز انسان وجود دارند که
که بود آن ها وضع نورمال انسان
را تغییر میدهد : تغییر در
رژیم غذایی ، در صحت -
عادت و حرکت و در حقیقت
بهانه هایم به خاطر پاسخ
دادن به ابراز محبت های او
آرام آرام برایش معلوم گردید
و گویی توافقی در زمینه به
وجود آمد .

انکار و منفی بانی در همه
چیز به برین مسلط گردید و
والتر تقریباً با فشار و زور مرا
نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به
دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
و بعد از معاینه و مشاهده
همه اسناد و مدارک بیماری -
گفت :

که تقریباً در روزه های آن -
بسته و محکم بودند بستری کرد -
ند . کلکین ها به آسانی باز
نمی شدند یا ابراک من همینطور
بود . لحظه می بعد " داکتر
اف " که کارشناس روانشناسی
بود بر بالینم قرار گرفت و سرو
رویش آراسته و بروشها پیش منظم
بود ، در مقایسه داکتر پیشتر
مهربانتر بود و کمتر سرزنش
گونه حرف میزد و یاد تریا -
مهربانی از من پرسید : از
حساب ده چقدر بهتر شده اید ؟
يك درصد ؟ بلی !
گفتم : منفی یعنی کبد تر
شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
از تکلف روحیست که آن را -
((مانیاك)) مینامند و بخیرای
چند هفته دوام میکند ولی
انحطاط روحی همین دیرپا

و باری هم نام از ذهن بهرین
میشد ، حیرت زده میشدم ، به
لکنت زبان گرفتار میشدم و با
شتاب ، صحبت را بدون دلیل
قطع میکردم و به اصطلاح (فرار
را برقرار ترجیح میدادم . از
آبازی صرف نظر میکردم و تر -
سیدم که بفکس های عصبی
(انعکاس عصبی) مرا نهرنخوا -
هد داد که آبازی کرده
بتوانم .

زنگ تلفون خانه خود را
پاسخ نمیدادم از برداشتن گریه
شی تلفون میترسیدم ، از صدای
عازن موتر خود را در گوشه می
پنهان میکردم و اگر در خانه
میبودم خود را عقب چوکی دیواره
مخفی میکردم . در آغاز (ال و الترا)
شوهرم خواست مرا نکات بد هد ،
تلاش کرد در معق روح من نفوذ
کند و به چشمانم گود ، رفته ام
متوجه میشد و میپرسید : برایم
چی کرده میتواند ؟

يك بستر به بستر دیگر میافتم
و میلو لدم تا آن که در يك
بستر نا منظم مهمان خانه ه که
آتش وجود ندا شت خوا بودم و
برق را خاموش کردم تا خانه -
تاریک شود .

سه روز بعد از " خواب -
بیدار شدم و به هوش آمدم
و متوجه شدم که در شفاخانه
در يك اتاق تنها هستم که آن را
اتاق " مراقبت جدی " مینامند -
ند تنها هستم . آیا این اتاق
داخل شدن به دو زنج بود ؟
سرانجام دانستم که حقیقی
مرگ هم مرا رد کرد و نپذیرفت .
وقتی به اطراف خود نظر انداختم
ختم دیدم در چهره بیماری
بارسمانهای خاصی بسته شده
ام و چندین سوزن و به چکاری
در نقاط مختلف وجود فبرو
رفته است و کوشیدم رسمانها
و تسمه ها را باز کنم و با بکنم
در همین لحظه و دکتور محالجم
نزد يك شد و با چشمانی که مرا
محکوم میکرد تقاضا کرد چنان
کاری نباید انجام بدهم و به
من توضیح داد که چی گونه

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مریج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب بدلی میخانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۹۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است. او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقرارش را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب ...

وضع صلیب او در اثر تلاش دوکتور ها روم بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکند و میگوید: " وقتی که مرا به این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردی که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقداتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدای و مراقبت جدی قرار گرفتم. در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های افغانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من مصرفی از ناحیه تهیه ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانشین کمک به رمضان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

د خاوند کده جیره اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر. داوچی د ا د روزه. د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا تاوژما د نیمگري خودرنی مینی دادرگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا- نسته چی بیابه هین وخت تری انجوری نه وه اوکله ناکله به نوي گاوندیان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریخ به هسی خلاصه باتی- خونومی که هرخوا انتظارووست اوده ورخواو ریخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هله له بنابیری سره لیدل کتل، خو هغه می نوره ونشو لیدلی. خو بعله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه. اودا اشان بنابیری داسمانی بیرینه می د تل له پاره له لاسه ووت. تری ته شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوچجالسی سوزند مینی د درد ویکو یاد ونوه میشتی ویراومات ته یوازی بریبودم.



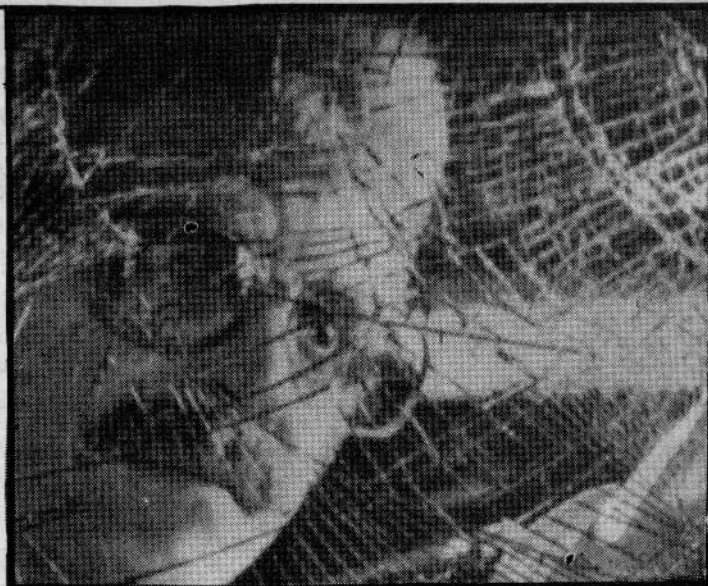
بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلیخوشی سطحیست تا حدی که نواختن عمیق آن

را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورس را در فرا گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به نابیدی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شماسعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرا به سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سروده هایم به دود و دبارچه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسیرانزده ام و بیرو اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

* کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخوام سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم. * شما که نوازنده خوب را دیوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را دیو و تلویزیون چی گفتی های دارید. - باتا، من که مسولان موسیقی را دیو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخوام سه تار دیو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک

انحطاط روانی



نست که من باز به این عمل دست
خواهم زد پانه، راستی این که
من هم نمیدانستم سرانجام به
صحت آغاز کرد، گفت:

— بعضی از مواد کیمیایی در
مغز انسان وجود دارند که
کمبود آن ها وضع نورمال انسان را
موجب میشود یا زمینه های آن را
بین میبرد و یا انسان بوضع تازه
عادت میکند. ولی نوع دیگر
دیرپیش که میتوان آن را —
(دیرپیش کلینیکی) و یا حتی
بهاری گفت، نوع بد آن است که
نیازمند تدای دقیق است و اگر
این نوع دیرپیش، تدای نشود،
شخص دچار به آن، همیشه
زجر میکند و اگر مصاب، خانم باشد
حالش بدتر میگردد. در واقعیت
امرد را این نوع دیرپیش، فعالیت
ارگانیسم انسان ((آهسته و کند))
میشود. تدای اساسی چنین

بوهنتونش به خانه تلیفون کرد میژ
و در فرجام شوهرم دکتر را خوا-
سته بود.

وقتی از جریان آگاه شدم، —
حیران ماندم در غیر آن شاید
خود را به گام مرگ میسپردم. —
دکتر رویه من کرده، گفت:

— من ترا کمک کرده نمیتوانم
باید نزد دکتر طب روانی بروید
من در پاسخ ابراز اشتیاقم:

— به کمک ضرورت ندارم...
سرانجام مرا به شفاخانه طب
روانی بردند و در یک اتاقی که

تقریباً دروازه های آن بسته
و محکم بودند، بستری کردند.
لکین ها به آسانی باز نمیشدند

یا ادراک من همینطور بود.
لحظه ای بعد (دکتر ارف)
که کارشناس روانشناسی بود پر —
بالینم قرار گرفت. سررویش آرا —
سته و بیرونهاش منظم بودند در —
مقایسه با دکتر بیشتر مهربانتر

بود. کمتر سرزنش گونه حرف
میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی
از من پرسید:

— از حساب ده جقدر بهتر
شده اید؟ یک در صد؟ بلی!
گفتم:

— منفی یعنی که بدتر شده ام
در فکر فرو رفت و گفت:

— نوعی از تکلیف روحیست که
آن را ((مانیا)) مینامند، برای
چند هفته دوام میکند، ولی —
انحطاط روحی همین دیرپیش

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر دوام
میکند تدای اصلی هر دو نوع
مربوط من شود به بخش تحقیقات
((کیمیای مغز)) تحقیقات —
کیمیای در مورد مغز انسان.

سخنان زیادی میان من و او رد
و بدل شد، ولی دکتر از من
پاسخهای خوب نشنید حتی در
باره تلاش دوباره ام برای خود —
کشی هم مطمئن نگردید، ندا —

امثال آن، چنین دیرپیشی —
تجربه شده که غالباً خوب میشود.
یعنی که میتوان گفت خود به خود

به حساب (شب تصمیم) فراسید:
شب مرگ، شوهرم سرم بصرای
تماشای فلمی از خانه بیرون —
میشدند از آنان تقاضا کردم که

حین بازگشت به خانه مرا از خواب
بیدار کنند، لذا با آن ها
شب به خیر گفتم، به بستر خواب

رفتم. یک گیلان و مسکری را که در
بوتلی نگهداشته بودم، نوشیدم
و هم مقداری از بوی خواب آوری

را که داشتم، صرف کردم. این سخن
بود به شکل نمک بود و مسکن
قوی بود.

برخود فشار می آوردم که احساس
غم و اندوه عمیق کم، ولی حواسم
اجازه نمیداد از یک بستر به بستر

دیگر میافتم. دو میلیونید تا آن که
در یک بستر نامنظم معمان خانه،
که آن شب وجود نداشت خوابیدم و

برق را خاموش کردم تا خانه تاریک
شود.

سه روز بعد از خواب بیدار شدم و
به هوش آمدم و متوجه شدم که
در شفاخانه، در یک اتاق تنها

استم که آن را اتاق ((مراقبت
جدی)) مینامیدند، تنها استم
آیا این اتاق داخل شدن به

دوخت بود؟ نه! سرانجام
داشتم که حتی مرگ هم مرا در
کرد و نیند یرفت. وقتی به اطراف

خود نظر انداختم، دیدم
در چهره بیمار، بار پیمانهای
خاصی بستر شده ام و چندین
((سوزن پیچکاری)) در نقاط —
مختلف وجودم فرو رفته ها را باز
کوشیدیم ریسماها و تنه ها را باز
کم و یابکم. در همین لحظه

در وجود به چشم نمیخورد و نه من
بان علاقه داشتم. دکتر (اف)
اوقات ویزت را فراموش نمیکرد و

من از هر دری صحبت میکرد. او
درباره این که تعدادی از —
انسانها به خاطر عقبنی طبی —
بت، میمیرند، صحبت کرد و از

صحت یاب شدن من خوشی نمود
بعد از چاره رفتن من به کلی انسان
نورمال گردیدم به غلطی ها و

اشتباهاتم در برابر اعمالی فاسلم
متوجه گردیدم. از همه غم ها و
مصایب های یافتم. با شوهرم

پسرم زنده گئی شیرینی را از سو
آغاز کردم و درباره معجزه طبی —
بت که مرا از جنگل دیرپیش نجات

داده بود زیاد حرف میزدیم و از
دکتر معالجه ابراز خوشی میکردم
نه از مدای تلیفون و نه از

صدای موتر میترسیدم و نه خود را
از دوستان پنهان میکردم و نه
همه کسانی که بعد دیرپیش دچار

بودند، توصیه میکردم که دکتر
درستی را بیدار کنند تا تدای شوند.

سخنی چند درباره تدای
انحطاط روانی (دیرپیش)

در انگلستان تقریباً و نیم
میلیون تن به دیرپیش دچار
استند، بیماری که تدای —
اساسی و مسلکی را ایجاد میکند

در این جا سخنانی از دکتر
(مایکل لیدر) را نقل میدهم
— دکتر که در این رشته

معلومات زیاد دارد —
از وی میسرسم:

تغییر می دهد: تغییر روزیم فذای
در صحبت، عادت، کثرت در —
حقیقت در همه جهات زنده گئی

او دیرپیش را چینی به وجود
می آورد و تشدید میبخشد؟ —
در زبان و حتی بعضاً در مردان

طلاق از یکدیگر و یا بعضاً خودی
که انسان را از وظیفه منفصل میسازد
و شخص نمیتواند کاری برای امرار

زنده گئی حتی نسبتاً مرفه —
دست آورد، ولی غالباً عقیده
بر این است که، دیرپیش از هیچ

کدام جانی آید، یعنی کسی
نمیداند از کجا آمد و چرا به وجود
آمد و بنابراین هم تحقیقات و سیمی

در زمینه وجود دارد و از جمله باید
همان عصبی را که دیرپیش به اثر
((عظالت)) و یا بیماری آن به

وجود آمده، با دارو به (حرکت)
آورد و (بیدار) ساخت. دکتر
به من گفت:

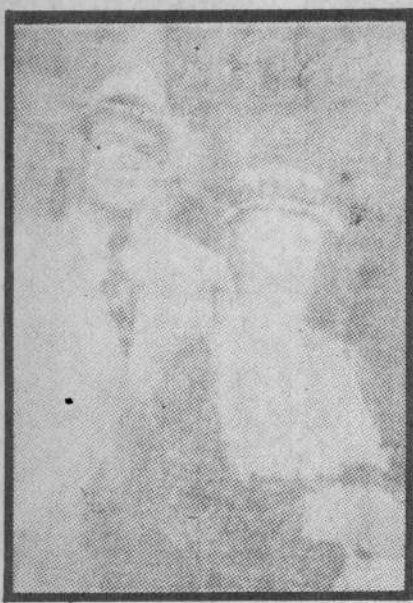
باید با هم ((سفر کیمیایی))
کنیم. میخواهید تدای مراقب
کنید؟

بعد از فکر زیاد پاسخ دادم:
— بلی!

نسخه ای برای نوشتن رسما
بعد از هر چار ساعت دارو را برای
من آوردند و من آن را میخوردم.

خلاف تصویر من بعد از چند هفته
دیرپیش من ((کم)) شد و ((بسه
خود)) آمدم. اراده ام استوار

گردید و خنده و بر لبهایم نقش
مییست. و دیگر از خوشی ((در —
لباس نمیکشید))، وقتی برای



تجارب اسکار

بقیه از صفحه (۴۱)

"متولد روز چهارم جنوری" نیز یکی
 ضد جنگ مانند فیلم "جوخه" دارد -
 این فیلم هیتلر "جوخه" به آثار و مسائل
 بار جنگ با اهتمام می پردازد و باز گفته
 یک سر باز طلوع رابه کشور و مشکلاتی
 که در وقت دادن خود با شرایط زندگی
 تازه دارد به تصویر می کشد -
 بواقع "اولمواستون" که خود در ایلام
 جوانی در جنگ و تنگم شرکت کرده -
 بهترین بیان کننده ی درد های ایمن
 جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا
 های شگرف دولت جنایتکار امریکا در -
 حسن این جنگ ملی سال های اخیر
 بوده است "تام کروز" هنر پشه ۲۸
 ساله امریکایی که نقش سرباز طلوع را
 در فیلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی
 می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای
 اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه
 مرد نقش اول بود اما وقتی نه تنها اصلا

احساسات فیلم فوق الذکر "جانی خوش
 سیم" و "افتخار" نام دارد -
 دست اندر کاران به لطف درخشش
 در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را
 امروز بهترین هنر پشه مرد سیاه پوست
 امریکایی انگارند -
 بی انصافی است اگر از بازی قابل
 توجه "دان ایگرهد" در نقش همسر
 خانم دیزی در فیلم "راندگی برای خانم
 دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی
 در فیلم های کد هواز محبوب ترین -
 شخصیت های این گونه فیلمها در دهه
 ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود
 و فضیلت ها در این فیلم در یک کاراکتر
 جدی ظاهر می گردد و به شعر از آن خوب
 بازی می کند - بتوان انتظارش را -
 داشت و به هر حال فیلم "راندگی
 برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی
 که طی سال های گذشته جوایز اسکار -
 بهترین فیلم را برده بودند می پیوندد
 و اعتباری همانند آنها کسب می کند -
 گفتنی است که "بروس بر سفورد" -
 کارگردان موفق این فیلم که کاندیدای
 دریافت اسکار بهترین کارگردان سال
 نیز شده بود - به نسل فیلسازان برهنه
 استرالیایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر
 دهه ۱۹۷۰ خود را مطرح نمود و
 با استقبالی که کنانی های امریکایی از
 آن به عمل آوردند راهی این کشور شد
 "بر-سفورد" هم مثل "پتھرر" سا -
 زنده ی فیلم های "کالی بولی" شاهد
 و "جامعه ی شاعران مرده" فیلم
 آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود
 در امریکا رحل اقامت افکنده و به شعر
 کارهای هنری خود را در این سامان
 صورت می دهد - این دومین بار طی
 سه سال است که "بر سفورد" به
 ساختن یک فیلم از روی یک نمایشنامه
 معروف می پردازد - در اواخر سال
 ۱۹۸۶ او فیلم "جفا یات قلب" را بر
 اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه
 داشت - اما اگر آن اثر او رابه اوج -
 نرساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه
 به یی "راندگی برای خانم دیزی"
 به فیلمی که وصفش را آوردیم بهتر می
 موفقت را نصیب او ساخت -



تجارب اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و فریمن" برای
 بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی -
 الزامی است - "تاندی" که سال های
 مدید در سینما و تئاتر بازی میکرد
 اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته
 بود - با این فیلم ثابت نمود که از چه
 استعداد عکبری بهره می گیرد - "مور-
 گان فریمن" و هم مثل او یک فرد بسیار
 تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که
 در آژانه یی ۵۳ سالگی ناست -
 لها است به بازی در تئاتر اشتغال -
 دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز
 در نظر سینما روها انطور که باید مطرح
 نشده بود بازی در فیلم "زنگنه های نیلی"
 در آن سال که او را نامزد اسکار نقش
 دوم نمود و در یی آن درخشش در فیلم
 "به من تکیه کن" نام برده رابه دو -
 سعداران سینما معرفی کرد - و سال
 ۱۹۸۶ "با درخشش که او در سه
 فیلم داشت" به بهترین سال زندگی
 هنری او بدل شد - این سه فیلم

فروله می خلکو د پوه خوښوله . یوسفی
مینه والو زما شاکړي وکړه اوږده یسی
کړه . مایه راپه یوکی هم غوښارچی د
بنجو نه کړي دي . یوسفی می زما
وکیښی یو غوښارچی نڅاره چی زما
مینه وال لري هم په راپه یوکی نه کړم .
د یو کال منډ وړاندوله وروسته موږ شوم
چی د نهه اجازه یی واخلم . دوه پار-
چی می نه کړي چی د موسیقۍ د
ریاست له خوانه یی تشویقی جایزه هم
وگټله مگر په راپه یوکی په دي دوه کالوکی
نشره شوه اوچی یوښته کم چی وای
له نشری وای ټاکلوازي سره خوځوله
علاقه نه لري .

- څرنگه چی هنر تاسی ته په میراثه
د رسیدلی آیا ستا په لارستاسی کور
اولاد گام ایښی ؟
- دري زامن اوڅلور لوږگانی لرم . خو
زه د موسیقۍ څخه ښه نره نه لرم لیسو
اولاد ته می وایی چی هېڅکله د موسیقۍ
شوق ونه کړي او د موسیقۍ آلاتو-
چی په کورکی موجود دي ورنه یی هم
نه شی .

- تاسی د خپلې هنري چلند یو مظاهره
که وایی خوښه شو .

- یوسفی په لنگرهار کی مو څو موده پورې
لومړی کولوسو مصری شول چی وایی
څنگه خوښه په وکړي چی یو محفل څخه
ولار شوان پر د سارکولۍ یی واخلم او
راشو . په همدې ډول چی یو محفل لغوا
څخه چی د زوی څخه گریښی وه د محفل یی
راځی . په لار کی بازار شریع شو ، ترڅو
چی لغوا ته رسید وای بازار د دوسره
دیر شو چی په کاسوکا سپړیده . هغه
لږ وویل زه دوه کوټی لرم نیدي بازار
کی میلانه او مجلسونه کړي سپاه په
محفل جوړ کړو . سپاه د لږ نه بد تړه
وه او هڅه امانه د میلانو له همد اوجیه
وه چی یی راکړی او پر د سار زه
پورې راغلیو .

- ستاسی تر ټولو لویه آرزو څه شی ده ؟
- زه د خپل ولس نه ، د د پورې مجلسونه
چی زه په مېدا کی په خاد راناسته
طبلې غږم او د دې راه په کتو کی
لاست او غږوله راباندې کوي د پورې څخه
اخلم .

زما زکی چی پورې د پوه شی غوږه
ښکلی دي دغه زما د اشنا کښی دي نو د
خدا په غوږم چی آرامی شی . سارا
پورې په خپل وطن شی . چی پورې
لنگرهار یی ، شنه باغونه ، پسرلې ښار
او غوښی او مجلسونه اوچې اوښی .
- ستاسی د هیلې د فرسوه کیه څه
مینه .

چمن د

د (۲۲) مخ پاڼی

- ستاسی د دي پوښتنی سره می د پلار
خبره راپه یاد شوه هغه په وېل : زوی-
هنرمه زده کړه څنگه چی زموږ ښی-
کورکی یوای نړی شوي . د میوښی په
هنگه می باید ویکم چی هغی په
واده کی زه طبلې وهلوته مجبور کړم نو-
اوس په هغه څه وایی . خبره داسی
ده کله چی مو واده و او له ((وړا)) سره
د څس کورته وغلومی نای راوولویو څس
می وویل ترڅو چی په خپله طبله ویکه
وهی نای نه شی بیولی . او پدې توگه
یی په خپلی واده کی راباندې طبله
وږوله .

- د طبلې سره جوخته ستاسی نوم د یو
پرسردي غوږم پوه شم ستاسی پری په
څه کی دي ؟

- ماد هماغه اول نه چی د طبلې غږول
پیل کړل کونښی کړي چی مېه او
اساسی طبله زده کړم . س پرې پری
چی تړه می رازده کړي ، په پیښور کی
می هم زده کړه کړي او استاد هاشم
سره می هم کار کړي او همدې تال سره
هم بلد په لرم . زما طبله په علمی توگه
زده ده . زه طبله په څپره وهم لکه
په گوټو . او د طبلې آواز باید د دوسره
اوجیه وي چی د زیر اوم غږی باید
په موسیخه تره ورسږي . باید څرنگه وکړم
چی د پښتو او دري موسیقۍ له پاره د
طبلې غږولو کی تیر شته . څنگه
پښتو طبله لماته جلا تالونه لري لکه
د ټکړ تال ، ټنگره ، تیرای ، شا .
د (نې تال) بلبله ، شادول اوچس
وړ . همد اعلت دي چی یو دري طبله
غږونکی پښتو طبله ښه او درسته نه شی
غږولی .

- تاسی د طبلې ترڅنگ نور د موسیقۍ
په کوم آلاتو هڅیږي ؟
- په آروښه ، نڅاره ، بنجواو ریاب
بنجو خواصلاً مایه هیواد کی رواج کړه .
د مڅه چا بنجو سره بلد په نه درلود .
ما په پیښور کی د پوهلوند وزیر خان سره
بنجو ولیده . خوښه می شوه هغه راتنه
په غوږم کی زده کړه اوچی پورې وطن
ته راغلم د همان سره می راپه اوجی -

جوایز این رده رسید سخنگو نام "دانی
یل دی لوکس" هنر په ۳۲ ساله
پریتانیای را اعلام کرد . "دانی یل-
دی لوکس" این افتخار راپه د لامل مازی
د نقش هار و نقاشی طرح ایرلندی -
"کیستی براین" د ر فلم "پای چپ-
من" کسب کرد .

"دانی یل دی لوکس" پس از فار
یافت جا یو مظهر داشت :

"من و سایر اعضای طبله دی فلم
از یک عامل کسب نمود کردیم و از مباد-
آوری تلاش های که کیستی براین برا
تا من خوراک فکری و نوشتن و تر مسمی
بهترین اشعار و نقاشی ها برای جامه
افسانجام داد .

گفتی است که "کیستی براین" به
دلیل فلج بودن اکثر اعضای بدن تمام
کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
چپ انجام می داد و در فلم "پای چپ
من" به کارگر دانی "جیم میردان" -
ایرلندی ه "دی لوکس" کاراکتر
او راپه ممکن هکت انگیز احیا نموده -
است . دیگر کاندیدی عده ی اسکار
بهترین هنر په نقش اول مرد "مور-
گان فرین" بود که در فلم "رانندگی
برای خانم دیزی" نقش راننده ی سدا
هیوست خانم دیزی راپه میده د ادا اما او
هم در مصادف نهایی آرا ، مانند "طای
کر" مغلوب "دانی یل دی لوکس"
شد .

و اما فلم "پای چپ من" فقط به -
همین یک جا یزه پسنده نکرد چرا که
خانم "برنه افریکر" هنر په ایرلندی
که در نقش مادر "کیستی براین" دار
این فلم ظاهر شد اسکار بهترین هنر-
په زن نقش دوم را و به اسکار -
بهترین هنر په مرد نقش دوم نیز به -
"دیل واهنگتن" رسید که در فلم
"افتخار" نقش یکی از سرکرده هغه
سها هیوست یک گروهان درگیر در جنگ
های داخلی امریکا "بن امانت های
همالی و جنی این کشور در قس
نمود هم" را پهنده دارد . "افتخار"
مجو هاسمجا یه اسکار په خود اخصا
داد تا پس از "رانندگی برای خانم
دیزی" پر افتخار ترین فلم سال باشد .

کانون فرهنگی

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسروی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسروی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تأسیس دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادرات و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدي به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسروی (که همین اکنون به شهر مزارشرف رفته است) دریافت نمایید.

* همبندی و علاقیت کانون فرهنگی حکیم ناصر خسروی، عمدتاً با کانونها، حلقهات و سازمان های اجتماعی تأمین است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) نمبر اول

پیشانی بیوه خود دزدی میکم (۱۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی کل محصدا ایجاد کند، امر میدهد که تا لاشیش کنند خاوند و بان معتقد استند که اگر از وجود باز پرسى شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگ تازش را ببیند خواهند کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار دقیقه ها انجام شود، چنانچه پیکاران حالا در پله های آخر استند و خارندوی از پله های اول میخواهد بالا شود، در حالیکه جنایتکار با بلند شدن از پله، آن را میشکند.

نتیجه ت لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب کل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

تصادم با...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و ده اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از اوجوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه، من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارجه خشم و خشونت، لجباجت و دروغی.

در گرماگرم چنین حالت صحن «سنبل» دت پای او را به عرصه هنر سینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا دیرها موفقیتهای علمی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. قبل از اینکه به کار بپردازد به یاری اندیشید و در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیادی تری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. دیری نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکبخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویاهای سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش - کهنه را توسط جاقوی کوچکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد).

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیاپی «این بود برنامه تکرار شونده» دایمی سنجی. او با جند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدای قرار گرفتن بالاخره موافق شد که کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن درباره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که «اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهار نمی بندید».

دیری از ازدواجش نگذشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکباره کی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و - سنجی دت به خاطر تدای او صرف به یک چیز می اندیشد: «بول» او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند - تا نازقت ها کارهای علمی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری سهم خود را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: «بول... بول... بول...»

رازیکه...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سري ديوي با لجاجت ميخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان كند...

سري ديوي كه تا آن لحظه از زينه افتادن راترين ميكرد، نزد ما آمد و خنده كان گفت: ((خوب دايكر صاحب! خوب از زينه افتادن را آموختم. حالا بگويد چه كسي را از بام پيندازم)) وقتي درباره آشوك پرسيدم، قهر كرد و ستد پورا ترك نمود. و من حدس زدم كه او چي كسي را به بام بالا كرده است...

بقیه از صفحه (۱۰۱) حادثه ازدواج...

او حلقه زده بودند، یافتیم میدانند چي حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند. ازدواج دوم كه دو ستانوشش براي مباركهاد ميكشند. اما او هي هي فریاد ميزد كه دروغ است، دروغ محض من صرف يك بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف يك بار. و این برای من نوشتن يك حادثه از زنه کی غایب بود.

بقیه از صفحه (۵۴) دوست دار...

برایم دلخواه است، پس از آن به موتر سايكل علاقه دارم. خودم تا حدودي موتر را اداره كرده ميتوانم. * موسیقی دلخواه: در قدیم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی ها و غزل ها عشق میورنم. * سرگرمی دلخواه: تماشای فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه. * شام دلخواه: رفتن به يك سكوتيك، پايك موترانی طولانی و بارفتن به خانه يك دوست. * اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویی كه در طول سال دریا است منیم. من حقیقتاً درین مورد زیاده حساس استم. * رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان پوهنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی و نیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسم داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

در پایان چی حرف ها و یا گفتنی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در بر سرش های من طرح نشده باشد؟

— اخذ متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله، راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را حیوان صرافاً دانستن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نماینده قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سپید منور نادری سرپرست تفرقه شیعه، اسامیبله و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

— و از شما نیز

— ای بول چیسی ؟
— حتی باید بدانید ؟
— ای بول را از کجا به دست آوردی ؟
— به خاطر کاری از مادرم گرفتم !
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی سرشراحوالی ندارد . باز هم به صورت نوری مادرشرا احضار میکنند .
— ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای ؟

— نی نی آقا جان !
خارند وی دوباره از گل محمد میپرسد :
— راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی ؟
— از فلان رفیق من اس !
رفیقشرا احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده . لحظه به لحظه در رفتن گل محمد و افشا شدن دروغش

رنگشرا تغییر میدهد . خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کد کند .
(بول را از کجا به دست آوردی ؟)
— این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم !

اداره خارند وی موضوع را رسماً و علناً جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود . در موقعیتی که گل محمد خود راپافته و وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آرنجی را میبیند، مفکوره اش وارونه میشود . اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند . اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید .

فیض محمد — مردیکه در همسایه گاهی دور محتاب زنده گی میکند — جاش رکنز اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود

فیض محمد اندکی مشکوک میگردد که شاید شوهرشرا خارند وی دستگیر کرده باشد، لکن با اشتاب خود را طرقت کد وی آرد میسراند .

دیگر برای به دست آوردن بول پنجهان شده در کد وی منزل فیض محمد، روانه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل محتاب میشتابند گل محمد تمام اعتراضات را صاف قافه گفته است .
گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل محتاب رفته اند . موفق میشوند آن ها مطمئن الله را گفتم از دوستان فامیل محتاب است و برای دلداري و هدیه ردی به منزل محتاب آمده ، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند . به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی وقتی رویه روسی شوند . چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند ، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همچو چیزا که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کد وی آرد گذاشته بودیم ، تسلیم کن .

و اما زن فیض محمد که با عقلت از خودش است ، خارند وی را دعوت میکند که بفرا بید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم . خارند وی در کد و آن چیزی را که باید باشد میبیند و سر آرد را (پس بول و زینورت چی شد ؟

سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند ، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند .

— (برادرها ، نمیخواستیم که گیر بیاییم . حالی که گیر آمدیم ، نه کل گپهار

اعتراف کردم و از شما هم خوش بگذشت .
فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود هم او را تأیید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند .

خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد . از خانم محتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول و زینورت سرقت شده و صاحب اصلی آن ها (محتاب) همه در این جا هستند . در منزل فیض محمد .

وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهنش میریزد ، با نگاه های که به سوی همسرش میکند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهایش زینشرا دعوت به انشای مخفیانه دو بول بعد از کد میکند . زن مخفیانه را نشان میدهد . او همه بول و زینورت را بی از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود .

تمام نیروهای اطفایی شهر در کشیدن بول ها از عقب چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند ، بول هایست شده کمپنی بودند و زینورت هم درد ستالی بسته شده بود ، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خازنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که نامش اکرام الدین است و آبپاز ففنده است ، امر خارند وی هدایت میدهد که پیداایش کنند .

امرویس میترسد که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفاییه موفق نشد . جانشر را از دست بدهد ، اما اکرام الدین بدون ترس و علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست .

چشمها مرد لافرا اندام و سر گوشه را میبینند که بعد از اندکی تریمن به داخل چاه میرود . او در هر بار غوطه ور شدن سرش مقداری از بول را به بالا میفرستد و سر چاه بسیار قطر کم دارد . و اتفاقاً بسیار صیق هم است . هوا بسیار سرد است ، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خازنوال صاحب موفقانه ادامه دارد .

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل و پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورت از چاه به دست می آید .

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با یارانش چی بی وفای کرده ، او در همان شب اول سرقت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده ، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از افشا شدن موضوعها لا یارانش در جیبش بالاایش قهراستند

اما نفر نمبر اول کیست ؟

خودش (.....)

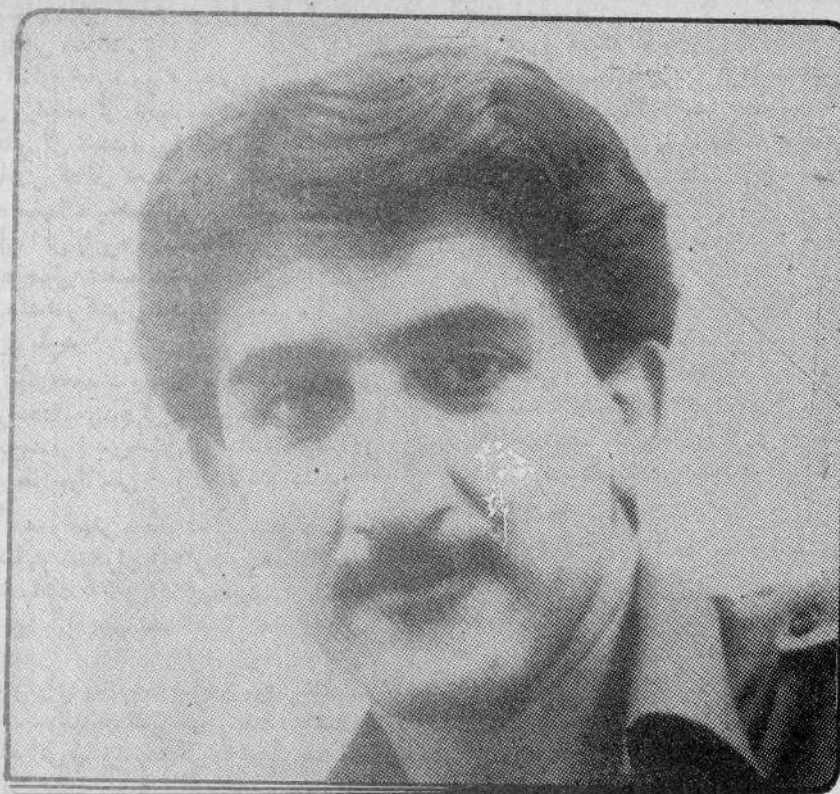
تخنیک باشد و با از نگاه اقتصادی و ترویج
 بندی. زمانیکه هنوز خود تیاتر -
 های ما به کل تیاتر معتقد نباشند -
 چنانچه طور آن عده مقاماتی که اصلاً شنا -
 ختی از تیاتر ندارند میتوانند تیاتر را
 درک کنند و این مشکل اساسی کار است
 که سرنوشت تیاتر ما را امروز به رکود روبرو
 ساخته است.

• آیاتیاتری را که شما بازی میکنید و
 برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
 نگوئید میتوانیم؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
 پ. احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
 من میکنم بدیده نگوئید نمیشود و لسی
 در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
 قراول باشد. زیرا بدیده - بسو
 چارچوکت خاص خود را دارد و قسماً
 میگویم یک نمایش نامه نویس او باید یک
 آگاهی کامل داشته باشد از جهان
 تیاتر، دسترسی به ادبیات، با تاریخ
 تیاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین
 تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
 چنان هنرمندانه، ظریفانه و دقیقانه
 از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوز)
 که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
 مردم، بالا نرود از سطح دانش مردم،
 و پایین نرود به سطح ابتدای - بلکه
 مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
 آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص،
 موسیقی - ادبیات و همه موارد را کاملاً
 بشناسد.

مکتب کامل بازیگری را بشناسد، از
 جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
 آگاهی داشته باشد، متأسفانه ما
 استعداد های داریم که خود پرورش -
 یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده.
 و باز هم همان گپ قبلی خود را تکرار
 میکنم که بحران به اندازه پیشرفته که
 هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
 گراف و دیگران را از هم فرق نمیکند
 وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
 موجود نیست به (استثای احمد شاه علم
 و استاد علی رونقی) و همچنان این
 موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
 فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
 تکامل سوز و همچنان رؤیایی که
 بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به
 آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
 قدم میگذارند این راهنمای را بکشد که
 شما کجا بروید، چه کار بکنید، وجه نوع
 زندگی بکنید. وقتی این گپ هادریک



درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که چند انسان را به کام خود
 کشانده است. من میتوانم این نمایش
 را به حیث بهترین سند کارم در پرگشت
 به کشور خود داشته و هم میتوانم این
 نمایشنامه را در فستیوال ها کاندید بکنم
 و بگویم که جای ویژه خود را دارد. زیرا
 پیام آن برای همه بشریت است. این
 نمایش را قسمی عیار ساخته ایم که همه
 مردم مابین درک اساسی خود را از
 آن به دست بیاورند و هم برای دیگران
 چیز فهم باشند.

سومین کارنامه پیش (پیش پنج هم پنج
 بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
 کمیدی را بیاده بکنیم.
 • اکنون چی کار های را روید ست

دارید؟
 - اکنون جریان کار های مبتود یک
 ما ادامه دارد. ۳۰ برنامه افزون بر دو
 نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
 یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
 زندان آرشیف تلویزیون منتظر سرنوشت
 اند.

• چرا؟
 - وقتی که من به بحران تیاتر کشور
 خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
 که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر -
 نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
 ما کم است. زمانیکه یک تیاتر دچار
 بحران میشود به این معناست که کاستی
 های در میان است. خواه از نگاه

تیا تر وجود داشت میگویم این یک تیاتر
مکمل است این ها اند اجزای اساسی
تیاتر که باید این ها را بیاموزیم و بعد
بیایم بروی تیاتر.
در گروه شما کی هاموفق تر
استند؟

- چلد شاگرد مستعد داشتیم که
متا سفانه فرار کردند همچنان شاگرد
نوقی العاده مستعد دیگر (زیب
پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
به اتحاد شوروی رفته است همینطور
وحید کاویار، امان عثمانی، حبیب -
مخمور، وحید منان و دیگران موفقند.
درین اواخر یک کورس فن اکثوری از سوی
اتحاد به انجمن های هنرمندان و -
سا زمان دموکراتیک جوانان ایجاد شد.
(۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
سه ماه ادامه داشت. بنابر عواملی که
خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس -
هایی که توانسته بود نتیجه خوبی
بدهد، استعداد های خوبی وجود
داشت، امید و آری یک تیاتر خوبی
میرفت. من توانستم یک گروه را از -
آنجا جذب کنم.

شما در کجاست و تمرین میکنید؟
- ما بدون هیچ نوع محلی برای
مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم.
چرا دخترها در گروه شما کم
است؟

- متا سفانه هم در سینما و هم
در تیاتر این برابری وجود دارد. متا -
سفانه در ۱۲ سال اخیر ذوق تیاتری
وجود ندارد.

و هم تبلیغات اساسی در خود تیاتر
موجود نبوده تا برای مردم مرصه شود
تا مردم را جلب بکند حتی تیاتر توانسته
نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر -
دی ها علت دور رفتن از خود بخش -
های فرهنگی به روشنی آشکار میشد.
حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
علاقه نمیگیرند. تیاتر از مردم دور شده.
تیاتر کلیشه شده و شکل کاملاً خاص -
بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
خود ندارد، بی روح و خشک است -
زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
سوز که از میان مردم برداشته میشود
برای مردم قلابی معلوم میشود. تیاتر
کادر اساسی ندارد. اشکال خاص
قرار دادی بر تیاتر وضع شده. توجه
عمیق به وضع تیاتر موجود نیست.

و در فرجام شما از کار خود راضی
استند یا نه؟
- از کار خود راضی استم به خود
اتکا دارم و به تخلیک کار خود. در زندگی
مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم.
دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
و همیشه آن حلاجی را که من از تیاتر
کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
بودن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
اجتماع یکی از وظایف من است. خود
میشمارم دوست های اساسی و نیروهای
اساسی اگر چه هنوز نهال های نهمرس
استند به اصطلاح نپدید شده اساسی
و محرک اساسی کارهای ما میباشند، من
به نیروی آنان ایمان دارم.

کارهای آینده؟ تان چیست.
- یک پیپی حماسی به نام ((دخمه))
((اسرار)) با سلام سنگی رویتار است
که پس از یک ماه به پایان خواهد
رسید. یک نمایش بزرگ دیگر هم داریم
به نام ((دکه)) یک نمایش جدی میباشند.
همچنان یک پیپی کمیدی برای اطفال
آماده ساخته ایم که میخواهم بتوانیم
خودم دست به ایجاد تیاتر کودک
بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
است و همچنان یک نمایش پولیس داریم
که محترم رشید باپا و احسان اتیسی
باز یگران اساسی آن خواهند بود.
کوشش میکنم که این پیپها را تأیید
قریان آماده نمایم. برنامه بخش
ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
ایست نخواهیم داشت.

اندکی از خود صحبت کنید؟
- در یک خانواده روشن فکر در کوجه
های کهنه باغ علی مردان به جهان
آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
خاطره زود گذر چیزی ندارم اکنون
تعا زنده گی میکنم از دوره تکلیف
ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
دارم و با همین تروپ خود کار میکنم.
مجرد استم بی خانه.

پس دو برابرم و دو کبود اساسی
در زنده گی دارید؟
- بلی مجرد بودن بی سرینا
بودن خود مشکلیست قابل دقت.
ما امیدواران استیم تا ارگانهای
دولتی به دلوسوی از هنر شما مرقت
نموده در روم برابر ما که شمارا که
نمایند زیرا که هر یک به شته نیاز به
دلوسوی و مراقبت جدی دارد در دفتر
آن میبرد و ازین میبرد.

بقیه از صفحه (۷۷)

- در د سرتو در برابر مشکل من ناچار
است چند ی پیش هر کجکم یک چوبه
خوکوش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید
این اصطلاح که جدیداً در زبان ها -
معول شده به خاطر نبودن خوش
آمده باشد. حالا فعالین سازمانها
محلی احزاب می آیند تا مرا به جلسات
و کوف هم آیی ها دعوت کنند و هر کجکم
نویاد میکنند:

- انفلاسیون! انفلاسیون! خود را
کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا غیب
بدهی که اینجانیستی؟
فعالین سازمانهای محلی احزاب -
و هم نهاد پیپی را میخوانند. میپرسند:
- آیا واقعا فکر میکنید که انفلاسیون
وجود دارد؟

- چی طور وجود ندارد. اول کو چک
بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و هفا
کرده بزرگ شده است. حالا به هر
طرف جست و خیز میکنم. هر طرف که بنگریم
خواه بکاری های ما میتوانیم ببینیم.
مردی که در میز چای نشسته بود
داخل صحبت ما شده گفت:

- راست میگوید. انفلاسیون روزها
بزرگتر میشود. ساله (سکو) از
آن هم بدتر است از پیپی پنج سال
به پیوسته نام در لاسه مستحق و وجه اول
قراض دارد. استحقاق دارم. اما (سکو)
ندام؟

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم:

ناده "رضای" فارغ لسه سلطان
رضیه کابل و عبدالواسع محصل سال
چهارم هایدرو لوی پوهنځی زمینشناسی
پوهنتون کابل - ملالی "کشی ملال"
از لسه آتکه فدوی و سوما "نهایسی"
شمس الدین از ولایت هرات و ملسا -
"احدی چپش" از لسه شهید بلخی
انوسه مقل پناه و شامریخان تورپور -
هواپس و سولیا صدی از لسه چپور -
پست و عبدالخالق حق و عبدالقاسم
"طنین" محصل پوهنځی تاریخ و ادبیات
پوهنتون بلخ و آدینه "هاسپور"
پرزاده از خیرخانه مینه و محمد
تسم "بلخ" از مخابرات ولایت چور -
جیان و رحیده "راش" از لسه
جمهوریت و مانیا "ابراهیمی" فزیه
"شانی" از خیرخانه مینه و شریکا
"صدزاده" کارمند وزارت امورخویش
کننده کان و آصف "مدیپار" محمد -
هده "آکفا" "جوشیلا" بهارباغتری
نوراحمد سلم "احدی" محصل
تخنیک نفت و گاز مزار شریف و محمد
اصغر "تورپور" محصل در اتحادیه
روی و هلسا "مزیز" محصل استوخت
پولی تخنیک کابل و رویا "رما" -
و هده "راش" محمد نجیب "رحیمی"
یاسمین صباح لطیفی از رابعه بلخی
ناده امید کارمند شورای شهر کابل
چ "م" و رویا "لنسانه" استوخت پدا -
گوزی کابل و رونا ضمیری از مکرورسان
سوم و عزت الله بهمان سرپاز فرقه
۱۷ سوده هرات و سوما لطیفی و -
سوده هاشمی و قدسیه "هونانی"
از لسه حره جلالی ولایت پروان -
محترم فریا نورزی محصل پوهنځی
طب اطفال
سلام های ما را نیز بپذیرید - امید
میویم سروده های خیر تانرا برای ما
بفرستید -

محترم نیلو فر نوبی و جاوید هاشمی
طرح جدولی را که فرستاده بودید به
طراح آن صفحه سپردیم و از همکاری
تان سپاسگزاریم -

محترم ظاهر "وفاجو" افسر قطعه
۱۵۸ مخابره فرقه ۱ پدا -
دو نوشته از شما گرفتیم و البته در -
صورت امکان چاپ میکنیم منتظر نوشته
های بعدی تان استم و فاجواشید -

محترم امیر خان سرپاز
مطلبی از شما را بایک قطعه فوتو
تان گرفتیم - نوشته اید -

میخواهم بعد از شهری کردن دوره -
خدمت سرپازی و پوهنځی زورنالیزم را
که سخت به آن علاقتم نیابم بخوانم
و همچنان در مورد همسر آینده ام بایست
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
کریه است و با حوصله باشد -

بعد با گذاره و تحصیل کرده مغوی
اخلاق و خوش قواره

ما هم دست دعا به سوی آسمان بلند
میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار
المالین -

محترم من "صهبا" و الف "رنا" از -
فامیلی های مکرری سید نورمحمد شامینه
آن قدر که شباه خاطر چاپ آن مطلب
اصرار ورزیده بودید و ما چیز قابل چاپ
در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی
شما را ستایش میکنیم -

محترم لایلا "فرخت" محصل پوهنځی
علوم طبیعی پوهنتون کابل
مطلب نقد و مقبول تانرا که در رابطه
به صورت فرستاده بودید در صورت -
امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد
درصد نمیدهم - سورتین و خوش -
اندام باغید -

علاقه مند مجله محترم لایلا "سعادت"
محصل سال دوم پوهنځی تاریخ و ادبیات
مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر
ایو سپردیم تا از آن مرهای میج تهیه
نمایند - افتخای خوب بر واقع میخو -
ایم -

محترم سارا "حیدری" محترم هلسا
احمد زی کوهستانی و محترم حامد کوب -
هستانی از لسه عالی مریم
خواست خدا را حتما در نظر میگیریم
شکریا باغید -

محترم نیلاب "طیب" پنجشیری از -
پنجصد فامیلی خیرخانه مینه
پانا سف باید به آگاهی شما برسانیم
که هنرمند محبوب "سایان" در پستر
بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان
و یک دست او فلج گردیده است -
احساس شما را قدر میکنیم -

محترم سهد آکا "عالی" محصل تخنیک
ساختمانی و جیو دیزی
سلام های گرم ما را نیز بپذیرید - از
لا به لای نوشته های شما این رباعی را
انتخابی تان برگزیدیم -

شیرین و فرهاد
پوسته به یاد لب شیرین و فرهاد
حکرو ز تلخکامی خود فکهاد
جان داد و نیافت کام دل از شیرین
شیرین میگفت و جان شیرین میداد -

محترم فهیمه تنها "صدیقی" از لسه
سوان خیرخانه
به پاسخ پرسش های تان با بد گفته
شود که "متن" عاشق ... نشده
و غوث زلمی هم ... نگرفته ولی پرسش
سرم تان من و راز دار باشی را بی حد
تاء فسر ساخت ... برایتان دید و میج
میخواهم -

محترم رویا "روین" و محترم منیا
"دریا"
به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
کریه است و با حوصله باشد -

محترم غلام حضرت ستانکوی سرپاز -
کندک تحلیس فرقه دوم پدا -
احساس تان را قدر میکنم اما بایست
با تاء سف بگویم که مطلب تان را نتوان
نسخه نشر کنیم - نکته هارا در صورت
ضرورت چاپ خواهیم کرد -

انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنیم
محترم محمد حکیم "حارث" پنجشیری
از شهر مزار شریف
سلام های ما را نیز بپذیرید و نوشته
از شما گرفتیم - آن چه را که در مورد
"کدو" نوشته اید از آن "پرانسی"
خوشبزه تهیه خواهیم کرد -

تفاخر و افت شرافت است و دروغ و آفتست
سخن است و سرکشی و آفت شجاعت
است مغرور پستی و آفت جمال است
هوس آفت دین است -

محترمه فهیمه "سلیمان خیل" فارغ
لسه رجانی ملکه ولایت سنگان
سلام های ما نیز تانرا یاد و نوشته
های خوب خیر تان را برای ما بفرستید
با نطق مورد علاقه شما معا حبه خوا -
هیم کرد - مؤمن باغید -

محترم حسنی بهار "بابکر خیل"
نوشته اید سلام را "طیک" بگویند
هزارها بار علیک با مطالعه مطلب
ارسالی تان و تطبیق نسخه یی که
فرستاده بودید و نزد یک بین را -
خواب خوش فرو برد ... او با چشم
های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای
مجله بفرستند -

محترم دهم بخارن محمد میران دهر تان
بنار دهازدوی بیز انصر
زموه سلام مینه هم وینی و ستاسی په
خیل قلم لیکلی همز مود شعر دفعی
تصدی ته ورکر - ستاسود همکاری په
هیلکه -

محترم محمد طیب دولیان
سلام های ما را نیز به خوشبختی
شکوفه نارنج بپذیرید - اشعار شما را به
تصدی صفحه شعر سپردیم و شاعر باشید
محترم انوسه مقل پناه فارغ لسه مریم
سروده کمدی شما را مطالعه کردیم
زیاد هم کمدی نبود و آنرا در مریتان
مریای میج انداختیم - استعداد شعری
تان را بارور تر میخواهیم
محترم عبدالاکرم کریم سرپاز فرقه ۸ -
پدا و بخلان
شعری را که از احساس مردم دوستی شما
بهرون تراویده بود مطالعه کردیم و آن را
به تصدی صفحه شعر سپردیم - اگر
چانس چاپ شدن داشت و حتما چاپ
خواهد شد -

محترم فاطمه سهاک و محترم زهره زیوری
محترم بلخس نورزی و محترم هوس لوبب
محصلان پوهنځی ساختمانی استوخت
پولی تخنیک کابل

یک کمیشن و چهل قلندر ... ناسه
مشترک تان برای ما رسید ... اینک یک
نکاهی تان را نشر میکنم -

در یک مجلس هفتگونی خانگی بسا
آواز دلخراش آهنگی را میخواند یکس
از بهانان آهسته در گوش مردی که
در کارش بسته بود و گفت: چس
صدای دلخراش دارد و او را میشناسید؟
مرد پاسخ گفت:
بلای او خانم من است
مجهان که ناراحت شده بود گفت:
معدرت میخوام و اما به نظر من صدای
خانم تان چندان بد نیست و فقط آهنگی
را که میخواند خیلی بد است و دلم -
میخواهد بداند کدام احقی چنین میگوید
مؤخری ساخته است و او را هم میشناسید؟
مرد با خوشحالی پاسخ داد:
بلای خود بندم هست -

کارتن های ارسالی شما را به تصدی
صفحه مرهای میج سپردیم و منتظر
همکاری هر چارتن شما در چار پاکت
میایم -

محترم لایلا "صدیق" متعلم لسه سلطان
رضیه
نوشته داستانی تان را مطالعه کردیم
استعداد خوبی برای داستان نویسی
داشته و به شما توصیه میکنم که باز هم
بنویسید - منتظر همکاری بعدی تان -
استم -

محترم غلام نبی میجش
آن چه را برای لایلا "صدیق" توصیه
کرده ایم شما هم مطالعه نمایید -
منتظر همکاری هر چه خیر شما استم -

محترم ثریا "فهی" از صف دوم لسه
ملالی
مطلبی را که در مورد هنر پیغه هندی
"چانگی پاندی" فرستاده بودید -
گرفتم چون از ناهمی که ترجمه شده
است و یاد ی کرده بودید نزد ما -
مشکوک بود - لذا نتوانستیم چاپ
کنیم - از همکاری تان سپاسگزاریم -

محترم سلما کارمند پولی کلنیک مرکزی
احترامات ما را هم بپذیرید - اینک
نکاهی تان را بدست نشر میسازیم -
"پولیس از دزد ماهر" که به دوکان
جواهر فروشی دستبرد زده بود پرسید:
دوکان را چی گونه باز کردی؟
دزد پاسخ داد:
طریقه باز کردن را غیر از شاگردانم
به کسی یاد نمیدهم ...

محترم نوریه یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی
این سنا و محترم عالی یوسفزی محصل
سال اول انستیتوت پولی تخنیک و -
محترم فریا یوسفزی متعلم مکتب بشر سط
زلیلا
هر گاه نامه یی به ما برسد و بی پاسخ
نماند و معلومدار که نامه های دیگر تان

به ما نرسیده فکاهیهای فرستاده شده
تان را به مرجع اصلی آن سپردیم - هم
چنان از توبه یوسفزی به خاطر ارسال
پست کارت زیبای شان تشکر میکنم - در
مورد طرز لاف شدن پرسیده اید و باور
کنود خودم با مشکل چاقی روبه روستم
هر گاه راه علاجی یافتن شما را هم در -
جریان میگذارم -

محترم ملکه "درویش" محترم ذکمه
"ساحل" و محترم رویا "مهدی" از
شهر مزار شریف
هیچ نامه یی پیش از پاسخ گوئی در
باطله دانی نیافتد ... اینک سپردیم
به پاسخ پرسش های تان -

دورنالوست مورد نظر شما جور و صحتمند
است و این که چرا آن برنامه از بین رفته
پر مشقت که باید از اداره مربوط
را دیتو یز یون پاسخ بگویم -

۱- اکنون برای اجرای یک مسئله کسریه
ها به خارج کشور سفر کرده است در راه
گفت به کشور هر گاه کپ های جالبی -
داشت همراه فوتو های نشر خواهیم کرد
یعنی هم ثواب و هم خرما -

۲- بلای به راحتی راستی دکتر است
مهاجمه اش در یکی از شماره های سال
۷۲ مجله سپارون چاپ شده است و آه
را بخوانید و پاسخ همه پرسش های تان را
خواهید یافت -

محترم فروزان "غوث" و محترم غوثیه
غوث از لسه حوالی خیر
شهر فرستاده تان یک کی بریا هم
گران آمد البته در قسمت "عطر و اینک"
پاسخ پرسش های تان -

۱- کار دل است این کارها ...
۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست
۳- شما هم تصدیق میکنید که موهایش
زیبات ... مگر این طور نیست؟
۴- سه برنامه را پیش بردم و خود -
هزار و یک کپ است - به امید
همکاری های بعدی تان هم حرف بایستد
محترم عبدالحمید محصل سال چهارم پولی
تخنیک کابل
نوشته طنز گونه تانرا خواندیم
هیچ داری بود ... راز دار باغی
قی البدیحه به شعر سرودن آواز کرد
و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت
و مطلب از چاپ ماند - منتظر نوشته های
بیشتر شما استم -

محترم امید "پنهان"
سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید
به اثر تقاضای شما رشته از هم گشاید
را دوباره پیوند میزنیم - صبر و حوصله
فرزبان نصیب تان باد - منتظر نوشته های
تان میباشیم -

بسم الله بسل و محمد صادق محصلین
مرکز تربیه مخابرات
هر دو نوشته شما را گرفتیم از خوش
"شراب ریح" گذشتیم و به همکاری را به

ظاهر ایو که خود داکتر طب است
سپردیم حتما به درد بخور است -
به شورای اتحادگی دحقو فو دفاکولتی
دردم کال محصل
محترم شعر افضل "ولی"
ستاسی د به احساس غمخند مجلس
به هکله مننه کوب و ستاسی دلک په
هر یکی باندی به غوروشی -

هفته عه چی بود محترم صدیق مختار
به هکله زموه به مجله کی لوستی دی -
حقیقت لری - ستا د دیری او بی هکلا -
ری به هیله -

محترم عبدالصو سرپاز کیمساری نظامی
ولایت بلخ
از حسن نظر تان در مورد مجله و اظهار
سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت
امکان نشر خواهد شد از همکاری تان
سپاسگزاریم -

محترم سارا و الماس از ولایت پروان
نظر تان را در مورد مجله سپارون -
تجدید میکنم و نوشته های تان را به تصدی
پان صفحات مربوط آن سپردیم و حوصله
تان را آفرین میکنیم - منتظر نوشته های
مقبول تان استم -

محترم ثریا اسد صافی و محترم کابل
امانی از لسه عالی زرفونه
سلام های تان را با امانت داری کامل
به کاکا "رهیم" سپردیم - اینک پاسخ
پرسش های تان در مورد هنر پدا
۱- به خاطر کی تاکنون عروسی نکرده -
است ...
۲- زیاد گفتن که پاسخ بگویم و لوسی
نپذیرفت ... شما هم زیاد درین مورد
فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گذشت
است آوازش را بشنویید و برای تان کافی
خواهد بود -

محترم نجیب الله سرپاز
نامه تان را که برای صفحه "دختران
و پسران" فرستاده بودید گرفتیم
باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود
احساس و ظنر شتی تانرا تجدید میکنیم
به امان خدا بایستد -

محترم صمیم الدین "سابع" سرپاز قوای
هوایی و مدام فاعه هوایی خواجه رواش
کابل
سلام های را که با کرس ۱۵۰ سانتی
گرا فرستاده بودید و اگرچه دل های ما
را گرم کرد و ولی کم و بیش پنجه های راز
دار باغی را سوختاند - از چار بیتی های
تان یکی را انتخاب کردیم -

هر شوه نگار جانده و خو میهنیم
دم لب لب جوی و کرد جو میهنیم
بیدار که میگویم ده که غوش استم
اف میکنم و خود ده تو میهنیم
به امید همکاری تان فنا جونیاید
محترم دیبا "اثر" محصل پوهنځی
زراعت پوهنتون کابل
ما همکاری تان را از دل و جان خوا -

هانیم - صفحه "گفتار سوخته" به
اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها
ادامه خواهد داشت - تقاضای تان
مبنی بر مهاجمه با طنز نویسی غصوب
"هارون یوسفی" در نظر گرفته
خواهد شد -

محترم بلخس هوتکی محصل پوهنځی طب
کابل
از همه مطالبی که فرستاده بودید
سپاسگزاریم و ولی پس از این بگویند که
خود شما مطالبی را در باره هنر پیغه
های هندی ترجمه نمائید و سپس برای
ما بفرستید بهتر خواهد بود و موثق
باشد -

محترم حمید عارف راخ سرپاز
مطلب "خاستگاری میگویند" را نشر
میکم به امید ادامه همکاری تان
نیلو فر آرزو فارغ لسه هاشمی درانی
اگر از ما بپشتید زیاد آثار شاعران
را مطالعه کنید در مورد استعداد تان
چیزی گفتیم و شنیدیم -

تسم "رنجبر" فارغ التحصیل لسه
سلطان رضیه کابل و حیات الله سرپاز
شاپ های تولیدی
شاهم سلام های ما را بپذیرید -
فاهه مشترک شما را همراه با مطلب
کوتاه تان گرفتیم - به جواب تان
باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنیم
نکته هایی را که فرستاده بودید نشر
نکردیم منتظر مطالب خیرتر از شما استم
و حیدر الله ابراهیمی از ناحیه دهم
شاروالی کابل
طرح جدول را که فرستاده بودید
گرفتیم هر گاه ضرورت افتد نشر خوا -
هم کرد همکاری تانرا ادامه دهیم -
ثریا فیض متعلم لسه ملالی
همه کارکان مجله سلام تان را علیک
میگویند به جز بایه قربان که از مدتی
مريض است - در مورد پیشنهاد تان
باید گفت که بایه وحید صابری در شماره
های قبلی مهاجمه فصل صورت گرفته
است - منتظر نامه های بعدی تان
استم -

زین الدین مرزی از لسه تجربی -
اعتبار
سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز
چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید
گرفتیم - سلام های ما را هم بپذیرید
پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -
مهاجمه کنیم حتما چرانه در صورتی که
به افغانستان بیاید - اینکار را خواهیم
کرد - پرسش دوم تان را در مورد
نخ ها ما چه که شاروالی کابل هم پا -
سخ نخواهد گفت - منتظر همکاری تان
استم -

جاوید احمد متعلم لسه عاشقان و تار
فان :

از عکس مقبول تان برسی آید که به
فن عکاسی کافی دسترس داشته اید
اگر مشوره ما را میخواهید درس و تعلیم
را رها نکنید زیرا برای کار در دوکان
و عکس برداری سالیهای زیادی پیشرو
دارید -

بحیره برمودا

بحیره برمودا در جنوب غرب ایالات
متحده امریکا موقعیت داشته عرض
آن ۴ کیلومتر و طول آن ۳ کیلومتر
است - بحیره با خصوصیات عجیبی که
دارد بهوضی می رانند است -
علما با وصف پشرف های چشمگیر
در بخش های ساینس و تکنالوژی تاهنوز
موفق به کشف تاسی خصوصیات و سیر
کهای این بحیره نگردیده اند - طوریکه
یک عواد نشان میدهد و در سال
شناسان زمانیکه با کشتی های خویش
جهت تحقیقات داخل این بحیره میگشتند
به زود ترین فرصت کشتی ها با صر -
نشینان خود مفقود میشدند -
چندی قبل "ژورت" دریا نورد باهر
فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی
به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند
زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند
حالت عجیبی رو نیا گردید و کشتی ها
همه فرق شدند و لای هلیکوپترها و قوای
شدند تا دریا نورد مذکور را نجات
بدهند -

"ژورت" پس از نجات در پاسنج
پرسشی گفت:
زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی
داشتم و میتوان آن حالت را نیمه بهوش
گفت -

دیری نگذشته بود که حیوان قسوی
هیکی را که شکل پشک عادی را داشت
دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس
از آن کسی حامل ما غرق شد و من چیزی
نفهمیدم -

ارسالی محمد نادر تزه خیل

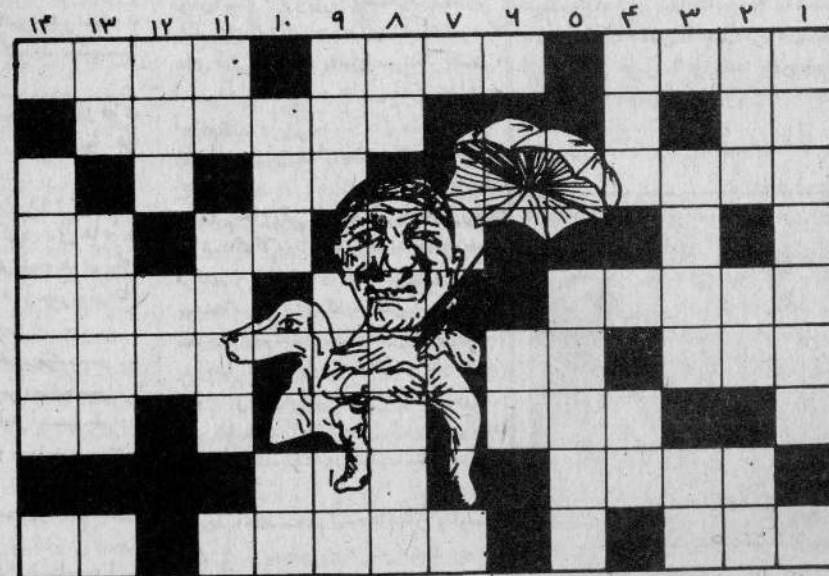


سنگریز

جدول معلومات عمومی

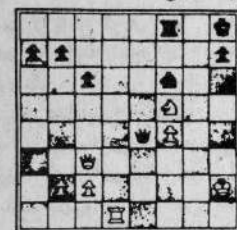
افقی :

- ۱- پسر مریم - فروتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (هری) - دریا (هری)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - نقار اتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شهرکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلبه - مخترع ماشین بخاریدون
 - ۴- زیبایی - کولس
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خوشاوندان بی سر - ناامیدی
 - ۸- بدل
 - ۹- پسر سام نریمان - راه بی پایان
 - ۱۰- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۱۱- معکوس آن نقص است بانگ بی - آواز
 - ۱۲- چپ (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۳- آنست که نه خود خواندی و - نه غیر

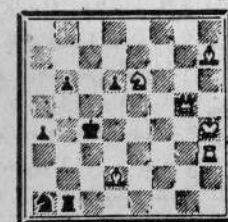


شطرنج

سفید شروع و در ۳ حرکت سیاه را مات می کند



سفید شروع و در ۲ حرکت مات می کند



جدول

برای شاگردان سطح متوسط

۷-۱۰

افقی

- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
- ۲- نوشیده میشود - دریاغ
- ۳- حیوانات را به نمایش قرار میدهند
- ۴- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
- ۵- آنرا توسط بینی حس میکنیم
- ۶- با آن خود را می شویم
- ۷- بار می بزد
- ۸- توسط آن راه میرویم
- ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

عمود

- ۱- زن پدر - مرکز آن شهرمزارشریف است
- ۲- حرارت بلند وجود در وقت مریضی
- ۳- خورده ای که در مراسم ختم قرآن شریف بسته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
- ۵- خد بیداری
- ۶- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بسته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۷- درد دل هر عاشق است - میارد

صایب سوره...

آینده خود بتوانند هموطنان را کسک کنند

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگ بکاهد و برای صلح کار کند

چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که درجهان شناخته شود

اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هاتری دو نانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت

در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد

در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود

و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم

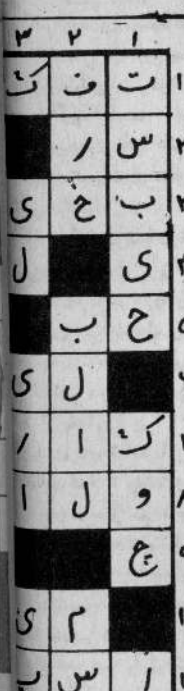
شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مریض طور جدی و - بلکه به موقوف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهتر کردن و نرس ها و - دیگر موه ظفین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پر - سوتل شفاخانه ایجاد گردیده است

درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش - مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد

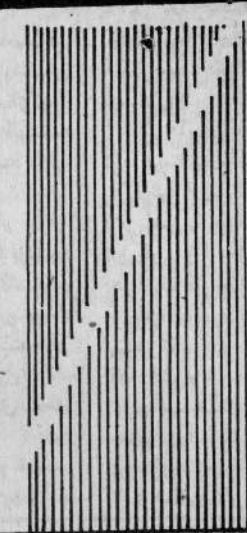
از طریق این کورس کوشش میشود معلو - مات کافی به دسترس آنان گذاشته شود

در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غی موقیمت دارد نیز هیئتگونه فعال - لیت جریان دارد

در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



صبر جدول شماره نه



فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در زندگی
برخی مواردی است که باید با آن جدی بود:
شما شاعر رویا ها، ستید و زنده گی را همواره
مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما
را صدای کسی پر می سازد. سعی کنید مهر-
بانتر باشید. درد تان را به طبیعت بگویید که
قادر به علاج آن باشد. برده باری تان شما را
عزیز و گرامی نگه دارد. توجه کنید که در سکوت
و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد.
منتظر باشید کسی به سوی شما میاید.

متولدین ماه ثور:

زندگی واقعیت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین
ساخته اید.
مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد
توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی
دارید. آنرا بهتر و عمیق تر بیابید.

متولدین ماه جوزا:

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها
بعد دور می کنید. حسرت روز ها و خاطره های
رفته را نخورید. بگذارید زنده گی در هر روز
طلوع تازه داشته باشد. شما روز های بارانی را
دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد
از باران آغاز میشود.

متولدین ماه میزان:

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان
دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و
در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی
یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر
آنرا به بهبوده گی بگذرانید مصیبت همیشه
نمی ماند.

متولدین ماه سنبله:

حرف شنیدن بهتر است اما حرف
های که موجب ایجاد نا-
راحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما
میکرد کار ثواب نخواهد بود. هر آغاز
خوب را انجام خوب بدهید. خاموشی
برای شما زیبایی خاصی دارد.

متولدین ماه عقرب:

خبر خوش نمیتواند کفایت خوشی واقعی
را داشته باشد. خوشبختی تانرا کم
سازید. و نسبت به زنده گی و عشق خود
جدی باشید. رویاهای شیرین طرف
را هم در نظر بگیرید.

متولدین ماه دلو:

این هم یک تعبیر دیگری از
زنده گی است که دل شما
مخواهد همیشه غمناک و سو-
گوار زنده گی کنید اما در زنده گی
کی چیز های زیبا و شاد زیاد
است که شما به راحتی میتوانید
آنها را داشته باشید نگذارید
همیشه مغلوب باشید تجربه -
کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه جدی:

تجربه یگانه موردی خواهد
بود که در عشق واقعی و نخستین
راه ندارد. اما میتواند با -
صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه
نگهدارد. بحث درباره و فضا
مفید نیست. بهتر است که در
عهد خود ثابت قدم باشید.

متولدین ماه قوس:

عصبانیت شما موجب میگردد
تا هیچکس نسبت به شما مهر-
بان نباشد. در ماه جاری کسی
با شما ملاقات خواهد داشت
دقت کنید که زیر بار حرف ها
و نظریات منفی کسی شانه خم
نمایید. شما با اندیشه های
خود زنده گی کنید.

متولدین ماه حوت:

شما میتوانید غم تانرا با کسی
تقسیم کنید. هنوز در دنیای
ماکسانی زیادی هستند که -
میتوانند در غم شما شریک شوند
از بد بختی اندوه فقط اراده و
تصمیم قاطع شما را نجات داده
میتواند.



کتاب فروشی

فروشیگاه

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت و تبریک
انواع قرطاس و شراحت نمونہ عقدہ شما مانند سجادون، جوانان امروز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک معابد

خوراکه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد:
برنج اعلا و مواد امتزاجی به نرخ مناسب و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیه داشته باشند تماس شوند
آدرس: سالنک و مقابل سینما
وقت: از ۷ صبح - ۹ عصر
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۱۰ صبح - ۷ عصر

فروشیگاه مواد مختص گردیزه

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پنی، اقسام پر فویل باب
وسیع ولدنک را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالنک و مقابل سینما . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
مجله
DS
350
س 22

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
بوتیک ساخت وطن



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library